ذٰلِكَ الْكِتَابُ لَارَيْبَ فِيهِ هُدًى لِلْمُتَّقِينَ

کلید فهم قرآن

تألیف

شریعت سنگلجی



هجری

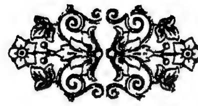
طبع دوم

چاپخانه مجلس

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِى اَنْزَلَ عَلٰى عَبْدِهِ الْكِتَابَ وَلَمْ يَجْعَلْ لَهُ عِوَجاً
قَيِّماً لِيُنْذِرَ بَاساً شَدِيداً مِنْ لَدُنْهُ وَيُبَشِّرَ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ
الصَّالِحَاتِ اَنَّ لَهُمْ اَجْراً حَسَناً مَاكِثِينَ فِيهِ اَبَداً وَيُنْذِرَ الَّذِينَ
قَالُوا اتَّخَذَ اللّٰهُ وَلَداً مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ وَلَا لِآبَائِهِمْ كَبُرَتْ كَلِمَةً
تَخْرُجُ مِنْ اَفْوَاهِهِمْ اِنْ يَقُولُونَ اِلَّا كَذِباً لَقَدْ مَنَّ اللّٰهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ
اِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولاً مِنْ اَنْفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَ
يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَاِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِى ضَلَالٍ مُبِينٍ
وَمَا كُنْتَ تَتْلُوا مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخُطُّهُ بِيَمِينِكَ اِذاً لَارْتَابَ
الْمُبْطِلُونَ بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ اُوتُوا الْعِلْمَ وَمَا
يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا اِلَّا الظَّالِمُونَ كِتَابٌ اَنْزَلْنَاهُ اِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا
آيَاتِهِ وَلِيَتَذَكَّرَ اُولُوا الْاَلْبَابِ اَللّٰهُ نَزَّلَ اَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَاباً
مُتَشَابِهاً مَثَانِىَ تَقْشَعِرُّ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ ثُمَّ تَلِينُ
جُلُودُهُمْ وَقُلُوبُهُمْ اِلٰى ذِكْرِ اللّٰهِ ذٰلِكَ هُدَى اللّٰهِ يَهْدِي بِهِ مَنْ يَشَاءُ

وَمَنْ يُضْلِلِ اللهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ لَوْ أَنْزَلْنَا هٰذَا الْقُرْآنَ عَلٰى جَبَلٍ
لَرَأَيْتَهُ خَاشِعاً مُتَصَدِّعاً مِنْ خَشْيَةِ اللهِ وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ
لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَلٰكِنْ
رَسُولَ اللهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ وَكَانَ اللهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيماً إِنَّ اللهَ وَ
مَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا
تَسْلِيماً يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللهَ ذِكْراً كَثِيراً وَسَبِّحُوهُ بُكْرَةً
وَأَصِيلاً هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ لِيُخْرِجَكُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ
إِلَى النُّورِ وَكَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيماً تَحِيَّتُهُمْ يَوْمَ يَلْقَوْنَهُ سَلَامٌ وَ
أَعَدَّ لَهُمْ أَجْراً كَرِيماً .



اَفَلا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ اَمْ عَلٰي قُلُوبٍ اَقْفالُها

خدایتعالی میفرماید : آیا تدبر در قرآن نمیکنند یا بردلها قفل زده شده است ؟

این آیه مبارکه در چهارده سال پیش مرا متنبه وآگاه نمود که باید در کتاب خدا و دستور آسمانی تدبر کرد زیرا که فهم دین و عمل بشریعت سیدالمرسلین موکول است برتدبر در آیات قرآنی و تعمق در کلمات سبحانی و قرآن کتابی است دینی وفلسفی واجتماعی واخلاقی وحقوقی ونباید بصرف قرائت وخواندن ظاهرآن قناعت کرد بلکه باید انسان تمامی شئون زندگانی را از قرآن بیاموزد و رستگاری دنیا وآخرت منوط بتعلیم قرآنست ، بنابراین تدبر درآن برهر فردی واجبست لکن در زمان ما قرآن بهیچوجه محل توجه نبوده و بکلی مهجور و متروك است وهمین سبب بدبختی مسلمانها شده است که دین را از قرآن نمیگیرند و تعمق درآیات آن نمیکنند و هریك عقاید وآرائی برای خود از غیر قرآن اتخاذ کرده‌اند و نفاق غریبی میان مسلمانان پیدا شده است .

این تدبر در قرآن مبتنی برتحصیل مقدماتی است مانند تحقیق درحالات رسول اکرم (ص) و واقف بودن بلغت عرب جاهلی و دانستن شأن نزول آیات ومطلع بودن براحوال عرب در عصر رسالت و مراجعه بتفسیر سلف صالح ـ بازحمات زیادی این مقدمات را تحصیل کرده کتب

مدوّنهٔ راجع باین موضوعات را یافتم ، دیدم این مقدمات در فهم قرآن کافی نیست بلکه باید خود را از هر تقلیدی دور کرده و هرگونه تعصبی را کنار بگذارم و قرآن را از مفسرین که هریك مذهبی دارند و رایی برای خود اتخاذ کرده‌اند اخذ نکنم زیرا که مذاهب مختلف اسلام که بعد ازقرن دوم پیدا شد هریك قرآن را بررأی و برطبق مذهب وهوای خود تفسیر کرده‌اند و اگر بخواهم فهم قرآن را از تفاسیر مختلفه اخذ کنم سرگردان خواهم شد ، یکی معتزلی است ودیگری اشعری ومفسر دیگر باطنی و دیگری غالی و مفسر دیگر جهمی و دیگری ظاهری و مفسر دیگر زیدی و دیگری اسمعیلی ومفسر دیگر اخباری ودیگری اصولی و مفسر دیگر صوفی و دیگر فلسفی و مفسر دیگر قادیانی و دیگر مرجئی وغیر اینها ، باندازه‌ای اختلاف در تفاسیر و فهم آیاتست که اگر کسی بخواهد ازاین تفاسیر اتخاذ رأی و عقیده کند غیرازبیچارگی وسرگردانی نتیجه‌ای نمیبرد بلکه نعوذبالله گاهی این سرگردانی منجر بالحاد و خروج از دین خواهد شد .

و دیگر آنکه جمود در تفاسیر و تعبد باقوال مفسرین خود یك نحو تقلید است وبنص قرآن که میفرماید : إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَى أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَى آثَارِهِمْ مُقْتَدُونَ تقلید حرام است و فرار از تقلید و ریختن تعصبات خودکاری مشکل لذامتوجه بمسبب الاسباب ومسهل الامور الصعاب گردیده و بحمدالله موفق بکشف مطلبی شدم و راه فهم دین و تدبر در قرآن مبین برمن باز شد وآن اینستکه باید دین را از سلف گرفت نه‌از خلف ، بعبارت واضحتر باید من به بینم در صدر اول اسلام چه خبر بوده است و مسلمین صدر اول قرآن‌را چگونه میفهمیدند وپس از پیدایش

فلسفه و تصوّف واشعریت واعتزال وغیر اینها دراسلام مسلمین چه دینی داشتند ؟ ولی اگرخدای نخواسته‌شخص متدبر درقرآن بخواهد دین‌را ازخلف بگیرد و بهیچ وجه سلف صالح را محل عنایت قرار ندهد مسلماً گرفتار یکی از این فرق خواهد شد وَ نَعُوذُ بِاللهِ مِنَ الضَّلالِ

پس از تفطّن باین معنی و هدایت شدن براه راست و صواب یکمرتبه بحول و قوه الهی زنجیر تقالید را پاره کرده پرده تعصّبات و موهومات‌را دریدم وبارگران خرافات‌را ازدوش براتداخته مشمول‌عنایت پروردگار گردیده و دین را از سلف صالح اخذ کرده و هدایت بقرآن شدم :

اَلْحَمْدُ لِلّهِ الَّذِی هَدانا لِهٰذا وَ ما کُنّا لِنَهْتَدِیَ لَوْلا اَنْ هَدانا اللّهُ

و یکی از مؤیدات و معدّاتی که برای من در فهم دین و آشنا شدن بشریعت سیدالمرسلین پیدا شد و مرا بحقایق قرآن آشنا کرد هجوم حوادث گوناگون و جفاهای چرخ بوقلمون بود بمفاد اَلسَّعادَةُ بِنْتُ الْمَتاعِبْ (سعادت وخوشبختی نتیجه رنج وتعب است) ازابنای زمان رنج فراوان کشیدم وسبب آن این بودکه اولا محسود اقران واقع شدم بواسطه اینکه مورد بعضی از نعمتهای الهی بوده ازعلم حظی داشتم و از عمل صالح نصیبی ، از اینجهت همه قسم بآزارم کوشیدند وهرافتراء و توهین که بیزید وشمر زده نشده بود بالنسبة بمن‌مرتکب شدند ،حتی دوبار قصد کشتن مرا کردند لکن خداوند مرا حفظ فرمود ، خیال میکردند خداوند بندگانش را بدست حساد میدهد ، ندانستند که قلبها

بدست مقلّب القلوب و عزت و ذلت و حیات و مرگ بید قدرت اوست :

قُلِ اللّٰهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَ تَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَ تُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَ تُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

و جهت دیگر دشمنی اقران و ابناء زمان این بود که خداوند متعال مرا هدایت بشناختن دین فرمود ، دیدم در دین خرافاتی پیدا شده است و بقرآن اباطیل و موهوماتی نسبت میدهند و در جامعه ما بجای دین اسلام از ادیان باطله و خرافات امم خالیه اصولی و احکامی جای گزین شده است که امتیاز میان اسلام و خرافات داده نمیشود ، هزار گونه شرك و بت پرستی باسم دین توحید رونق پیدا کرده و هزار قسم بدعت و خرافت بنام سنت پیغمبر رایج شده است و اگر مسلمین بهمین طریق پیش بروند و امتیاز میان حقیقت و مجاز داده نشود هیچ عاقل و درس خوانده‌ای در دین نمیماند ، بنا برامر رسول اکرم (ص) که فرمود:

إِذَا ظَهَرَتِ الْبِدَعُ فِي الدِّينِ فَلِلْعَالِمِ أَنْ يُظْهِرَ عِلْمَهُ وَ إِلَّا فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللّٰهِ ، برخود لازم دانستم که معلومات خودرا در دین بیان کنم و خرافات را ازقرآن دورگردانم و دین حقیقی‌را بمسلمانان معرفی کنم ، و در این کار جز رضای حضرت رحمن و حفظ قرآن و متابعت از سلف صالح و تأدیه امانت اسلاف با عقاب مقصد دیگری نداشتم و از ملامت ملامت کننده نترسیدم.

أَجِدُ الْمَلَامَةَ فِي هَوَاكَ لَذِيذَةً ... حُبًّا لِذِكْرِكَ فَلْيَلُمْنِي اللُّوَّمُ

بازطرفداران خرافت وجهالت چون از راه دلیل وبرهان نتوانستند

درآیند ، بهانه گرفتند ، عوام را برمن شوراندند ، از هیچگونه افتراء و توهین کوتاهی نکردند ، مرا بمذاهبی نسبت دادند و آراء باطلی برای من درست کردند ، حتی سخن چینی و سعایت هائی کردند که اگر خداوند حافظ نبود برای نابود کردن من و خانمانم کافی بود .

خلاصه آنچه میخواستند بکنند کردند ، درتمامی این شئون غیر از خداوند مددی نداشتم و نـدارم وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللهِ فَهُوَ حَسْبُهُ

مسلم است این همه فشار وسختی برای من نافع اوفتاد ومرا بعیوبم آگاه نمود ، در نتیجه دل از خلق کنده و بخدا پیوستم .

خلق را باتو بد و بد خو کنند　　　تا تو را یکبار رو آنسو کنند

والبته انقطاع ازخلق روشنی برای نفس میآورد وخداوند مشکلات راحل میکند وتمسك بعروة الوثقی توحید راهنمائی براه راست میفرماید وَمَنْ يَعْتَصِمْ بِاللهِ فَقَدْ هُدِيَ اِلَي صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ

پس من از این آزارها استفاده کردم ، نمیدانم اقران من هم استفاده کردند ؟ خدا میداند .

بامن هوبی اقرب من حبل وریدی　　　فی حبك فارقت قریبی و بعید
کندم دل از اغبار بدادم بتوای یار　　　زانروی که قفل در دل را تو کلیدی
احسانك قـدتمّ و انعامك قـدعم　　　غفرانك یـا رب بنـا غیرُ بعید
تودوختی آن را که ببیهوده دربدم　　　خود ببهودهٔ دوخته ما تو دریدی
یـا همت تو همت مـا را نگذارد　　　همت بتو دادم بکن آن را که مریدی

قلبم منشرح شد وعقلم روشن گردید ، هدایتِ بفهم قرآن شدم و توحید حقیقی اسلام را دریافتم واخیراً کتابی دراین باب نوشتم باسم توحید عبادت وهدیه بروح مقدس ختمی مرتبت نمودم واجر ازخداوند خواستم

وازاهانت مردم نترسیدم ـ اکنون مشغول بتحریراین کتاب شدم وغرض من نشان دادن طریق فهم قرآن است ، چون مدعیان باطل بواسطه گناهان تاریخی راه فهم قرآن را برمردم بسته و نمیگذارند کسی وارد این سرچشمه عذب توحید وبحرحقایق شود ، من بحمدالله راه را روشن کردم وباز نمودم تا مسلمانان بتوانند باین سلسبیل توحید و کوثر فضایل وارد شوند.

و چون دیدم اگر آنچه را حق متعال افاضه فرموده ننویسم فراموش خواهد شد ازاین جهت بااین قلم شکسته وعدم براعتم درفارسی نویسی شروع در نوشتن کردم ، نظر اول این بود که مطالب فراموش نشود و نظر ثانی اگر کسی واقف باین کتاب شد و هدایت بقرآن گردید ذخیره آخرت و روز باز پسینم باشد :

إِنْ أُرِيدُ إِلَّاالْإِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ وَ مَا تَوفِيقِي إِلَّا بِاللهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ إِلَيْهِ أُنِيبُ

شریعت سنگلجی



قرآن تحریف نشده است

دلیل بر اینمطلب چند امر است .

۱ ـ خداوند میفرماید إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحافِظُونَ

یعنی قرآن‌را ما فرستادیم وآنرا ازکم و زیاد شدن و ازبین رفتن حفظ میکنیم این آیه نص صریح است که خداوند حافظ قرآن‌میباشد و در آن تصویر زیاده و نقصان ممتنع است .

مصطفی‌را وعده داد الطاف حق　　گر بمیری تو نمیرد این سبق
من کتاب و معجزت را حافظم　　بیش و کم کن‌را زقرآن رافضم
من تورا اندر دو عالم رافعم　　طاغیان را از حدیثت دافعم
کس نتاند بیش‌وکم کردن دراو　　تو بجز من حافظی دیگر مجو

۲ ـ لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ.

یعنی از هیچ جهت باطلی متوجه بقرآن نشود و بوی راه نیابد و آن فرستاده خداوند دانای ستوده است .

در این دوآیه تصریح است که کتاب خدا تحریف شده و خود همین دوآیه کافی است برناقص نبودن آن .

۳ ـ اگر توجه کاملی به تاریخ تدوین قرآن کنیم می بینیم

بهیچوجه تحریف در کتاب خدا تصویر نمیشود.

قرآن درعهد رسول خدا جمع شده بود وهر آیه‌ای که نازل‌میشد رسول اکرم میفرمود در فلان موضع قرار دهید و سوره‌ای نازل نمیشد مگر اینکه میفرمود این سوره‌را درپهلوی فلان‌سوره بگذارید و انس میگوید قرآن‌را چهار نفر در عهد رسول‌الله (ص) جمع کردند که ابی‌بن کعب و معاذبن جبل و ابوزید و زید است جز آنکه قرآن بین دفتّین جمع نشده بود اما اصحاب ملزم بحفظ قرآن بودند و هر سوره و آیه‌ای که نازل میشد جمعی از آنان برسم عرب که انساب و تاریخ و شعررا ازبر میکردند قرآن را نیز بهمین رویّه ازبر مینمودند و جمعی در مواضع مختلف از کاغذ و کتف و عسب مینوشتند و زمانیکه رسول خدا (ص) رحلت فرمود وحفظه قرآن متفرق شدند اصحاب ترسیدند که حافظین قرآن کشته شوند امرشد قرآن را بین‌الدفتین بنویسند.

چنانکه اززیدبن ثابت روایت است هنگامیکه میان حمله قرآن در یمامه کشتار سختی افتاد ابوبکر دنبال من فرستاد وارد بر ابابکر شدم گفت عمر نزد من آمده است و میگوید حمله قرآن دریمامه کشته شدند و من میترسم که بعضی از قرآن تلف شود و رأی من اینستکه امرکنی قرآن‌را جمع کنند ومیان دفتّین قرار دهند گفتم چگونه بکاری اقدام کنم که رسول خدا (ص) درآن اقدام نفرموده عمر گفت والله اینکار خوبی است و باندازه‌ای دراینکار اصرار کرد تا اینکه خداوند قلب مرا برای اقدام باین امر منشرح کرد پس از آن ابابکر مرا گفت چون تو کاتب وحی بودی بروتتبع کرده و قرآن‌را جمع کن زید میگوید رفتم وقرآن‌را از رقعه‌ها وعسب (جریده خرما) ولخاف (سنگ سفید) وسینه

مردمان جمع کردم و نزد ابابکر گذاردم تا زمان خلافت ابابکر قرآن نزد او بود وبعد از وفات او نزد عمر وبعد از وفات عمر نزد حفصه بود تا اینکه عثمان در خلافت خویش کسی نزد حفصه فرستاد و قرآن را از او گرفت ونزد زیدبن ثابت وعبدالله‌بن زبیر وسعیدبن عاص وعبدالرحمن‌بن حارث بن هشام فرستاد و امر کرد آنان را که از آن نسخه بردارند و عثمان گفت اگر در قرائتی اختلاف کردند قرآن را بلسان قریش بنویسید چون قرآن بلسان قریش نازل شده است و همین کار کردند و عثمان درهر شهری قرآنی فرستاد.

زید میگوید اصحاب پیغمبر را دیدم که میگفتند عثمان کار خوبی کرده است و علی علیه السلام فرمود اگر من والی میشدم همین کاررا میکردم.

٤ - در حیات پیغمبر اکرم (ص) اسلام در جزیرة العرب منتشر شده بود و از دریای قلزم تا سواحل یمن و از دریای فارس تا فرات و منقطع شام همگی در زیر پرچم لااله‌الاالله بودند ودرجزیرةالعرب شهرها و قریه های زیاد بود مثل یمن و بحرین و عمان و نجد و جبلی طی و بلاد مضرو ربیعه وقضاعه وطایف ومکه وهمه اهل این شهرها ودهکده‌ها مسلمان بودند و مسجدها بنا کردند هیچ شهر و ده وقبیله‌ای نبود مگر اینکه در نمازها قرآن میخواندند وباطفال و زنان و مردان میآموختند پس در زمان پیغمبر در سرتاسر جزیرةالعرب قرآن دردست رس مردم بود و عنایت تام در ضبط و حفظ آن داشتند و چون قرآن کتاب دینی اخلاقی حقوقی و سیاسی بود مراجعات مردم در شئون دین و اجتماع منحصر بقرآن بود.

پس از رحلت رسول خدا (ص) ابابکر دوسال و شش ماه خلافت کرد و با فارس و روم جنگ نمود و یمامه را فتح کرد و مسلمانان در قرآن بهیچ وجه اختلاف نداشتند مراجعاتشان منحصر بقرآن بود و جمعی هم درآن زمان قرآن‌را میان دفتین جمع کردند مثل علی‌علیه‌السلام وعمر وعثمان وزید و ابی زید و ابن مسعود و سایر مردم در شهرها پس نماند شهری مگر آنکه قران میان آنها رایج بود .

بعد از فوت ابوبکر عمر خلیفه گردید و تمام شهرهای فارس و شام و بین‌النهرین ومصررا فتح کرد وشهری نماند مگر آنکه مسلمانان در آن مسجد ساخته و قرآن‌را نسخه کردند وائمه قرآن‌را در نماز و غیر نماز برمردم قرائت نمودند و در مکتب ها باطفال آموختند و در مسجدها مردان قرائت کردند وده سال وچند ماه خلافت عمرطول‌کشید و پس از فوت عمر بیشتر از صد هزار قرآن در اطراف عالم منتشر شده بود .

و همچنین درخلافت عثمان که دوازده سال طول کشید مسلمانان جهان جز قرآن مجید کتابی دیگر نداشتند و قانونی غیر از قرآن نبود و تمامی احتیاجات دینی و دنیوی‌را از قرآن میخواستند .

خلاصه مسلمانان پس از ایمان بخدا واسطه میان خود و خدا را غیر از تلاوت قرآن و عمل بدستورالعمل آن چیز دیگری نمی‌دانستند اکنون باید فکر کرد که با این عنایت مسلمانان بحفظ قرآن از عصر نبی تا خلافت عثمان چگونه تصویر میشود آیه‌ای ازقرآن را بشود کم کرد و یا ثلث قرآن را ازمسلمانان بتوان پنهان نمود اگر درست دقت شود از ممتنعات بود که کسی بتواند از قرآن سطری کم کند .

۵ ـ یکی از دلائل واضح برعدم نقصان و تحریف قرآن تقریر امام متقیان علی‌علیه السلام است امیرالمؤمنین پنج سال ونه ماه خلافت کرد و از صفات آنحضرت این بود که در امر بمعروف و نهی از منکر و اقامه عدل و تقوی هیچ چیز اورا مانع نمیگردید و جز از خداوند تبارك و تعالی از کسی بیم نداشت و خشن در ذات‌الله بود حتی در رفع ظلم و اقامه عدل آنی راضی نشد معاویه حکومت شام را داشته باشد و و فرمود من راضی نیستم ظالمی برمظلومی آنی حکم فرما باشد اگر چه خلافت از دست من بیرون رود و در عزل معاویه و برداشتن ظلم جنگ های خونین کرد و همچنین در جنگ نهروان برای نابود کردن ظلم چه شدایدی مبتلا شد تا عاقبت امر منجر بشهادت گردید .

اکنون باید انصاف خواست از مردمی که قائلندامیرالمؤمئین قرآن صحیح‌را نزد خود پنهان کرد و دست بدست تا به امام زمان‌رسید و مردم‌را از هدایت قرآن صحیح محروم فرمود .

میخواهم به‌بینم آیا این حرف توهین بمقام مقدس امیرالمؤمنین نیست آیا میتوان این افترا را مرتکب شد که نعوذبالله آنحضرت قریب شش‌سال خلیفه پیغمبر وفرمانفرمای عالم اسلام باشد و به بینند درمساجد و مکاتب مسلمانان سر و کارشان با قرآن ناقص و محرف است و گمراهی بالاتر از این نیست که این امراهم که عماد اسلام میباشد محل توجه حضرتش نباشد این‌کاررا بگذارد و درعزل معاویه آن فدا کاریها را کند . امیرالمؤمنین که آنی بحکومت معاویه راضی نشد و خلافت خود را بخطر انداخت آیا راضی میشود قرآن غلط در دست مسلمانان باشد .

و همچنین امام حسن شش ماه خلافت فرمود چرا ایشان قرآن

صحیح را در دست رس مردم قرار ندادند و همچنین حضرت ابی عبدالله آن اول خدا پرست اول شجاع دنیا اول دین دار اول فدا کار قرآن چرا روز عاشورا قرآن صحیح را بمردم ارائه نفرمود حسین که تقیه نمیکرد از خود و اولاد در راه خدا گذشت و بس بود در افتضاح دشمنانش که بگویند ایمردم اینان قرآن‌را تغییر دادند و کتاب خدارا تحریف کردند و پدر و برادر و اولاد مرا کشتند اینك قصد کشتن مرا دارند .

اکنون من از مردمیکه گوینده تحریف قرآنند سئوال میکنم که آیا این مقاله علاوه بر آنکه غلط علمی و عقلی و تاریخی است کفر نیست ؟ قایل باینمقاله جزء کفار حساب نمیشود ؟ چون اولاً قرآن را منکر شده که میفرماید إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَ إِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ و ثانیاً توهین بمقام مقدس امیر المؤمنین و حسن و حسین علیهم السلام کرده است آیا موهن بقرآن و مفتری بائمه دین خارج از شریعت سیدالمرسلین نیست ؟

اگر گویندگان اینمقاله میدانستند که قول بتحریف قرآن‌از ملاحده و زنادقه و باطنیه منتشر در اسلام شده است هیچ وقت به این ترهات و کلمات بی مغز پای بند نمیشدند اما چه باید کرد ؟ !

فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللهُ مَرَضاً صُمٌّ بُكْمٌ عُمْيٌ فَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ

٦ ـ بزرگان امامیه و محققین فرقه جعفریه قایلند باینکه کتاب خدا بهیچوجه تحریف نشده و ما برای تأکید مطلب اقوال اینان را در اینجا ذکر میکنیم .

١ ـ صدوق علیه الرحمه در کتاب اعتقاداتش میگوید اعتقاد ما

امامیه اینست که مابین الدفتین تمام قرآنی است که بر رسول اکرم نازل شده و زیادتر ازاین نیست و هرکس اینقول‌را بما نسبت دهد دروغگو است .

۲ ـ شیخ مفید در اواخر فصل‌الخطاب از کتاب مقالاتش میگوید جماعتی از امامیه میگویند که قرآن کلمه و آیه ای از آن کم نشده و آنچه میگویند از قرآن امیرالمؤمنین بوده و کم شده است تفسیر و شأن نزول آیات است .

۳ ـ سید مرتضی میگوید قرآن کم نشده و آنچه نسبت به بعضی از امامیه و حشویه میدهند که قرآن کم شده است محل اعتناء نیست .

٤ ـ شیخ طوسی در اول تبیان میگوید سخن در زیاده و نقصان ظاهر اینست که مسلمین برخلاف اینقولند و این لایق تر بصحیح از مذهب ما است .

٥ ـ شیخ طبرسی در مجمع البیان تصریح میکند باینکه قرآن ناقص نشده است .

٦ ـ علامه حلی در کتاب تذکرة الفقهاء درباب قرائت نماز میگوید قرآن موجود مطابق با مصحف امیرالمؤمنین است .

۷ ـ شیخ جعفر کبیر در کتاب کشف الغطاء در کتاب قرآن میگوید اما ناقص بودن قرآن شکی نیست که قرآن محفوظ است به حفظ ملك علام ازنقصان چنانکه دلالت دارد برآن صریح قرآن واجماع علماء در هر زمان .

۸ ـ فاضل جواد درشرح زبدة تصریح میکند بتمامیّت قرآن .

۹ ـ مولی صالح مازندرانی قائل بعدم تحریف است .

۱۰ ـ محدث بحرانی در کتاب لؤلؤة میگوید حرّ عاملی صاحب

وسائل رساله مستقلی در عدم نقصان قرآن نوشته است .

١١ ـ سید قاضی نورالله در کتاب مصائب‌النواصب میگوید آنچه نسبت داده شده است بشیعه که قائلند بتحریف قرآن این قول جمهور امامیه نیست بلکه گفتار بعضی از مردمیست که محل اعتناء نیستند .

١٢ ـ شیخ بهائی میگوید قرآن محفوظ است از زیاده و نقصان و دلالت میکند بر آن آیه قرآن اِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَ اِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ

١٣ ـ شیخ عبدالعال کرکی رساله مستقلی در کم نبودن قرآن تصنیف کرده و میگوید اخباریکه در نقص قرآن رسیده مخالف کتاب و سنت واجماع است و باید آنها را دور انداخت .

١٤ ـ محقق بغدادی سید محسن در شرح وافیه میگوید اتفاق علمای اسلامست که قرآن برآن افزوده نشده است کلام در کم شدن قرآنست معروف میان اصحاب امامیه بلکه حکایت اجماع هم شده است که قرآن ناقص نیست ومخالف در این مسئله علی‌بن ابراهیم است که در تفسیرش قائل به تحریف شده و بعضی از متأخرین متابعت او را کرده‌اند

و از مؤیدات در کم نبودن قرآنست که اجماع امامیه برآنست باید در نماز یك سوره از قرآن را قرائت کرد و اگر سوره را ناقص قرائت کرد نماز باطل است اکنون اگر قرآن ثلث آن کم شده باشد و سوره‌ها ناقص باشد تمامی نمازها باید باطل باشد و صلی‌الله علی سیدنا محمد و آله‌الطاهرین .

قرآن قابل فهم است

از مسلمات است که در کتاب خدا آیه‌ای که خلایق از فهم آن عاجز باشند یافت نمیشود وتمامی آن قابل تدبر وفهم است وشاهد براین مطلب اولاً آیات واخبار وثانیاً دلیل عقل است .

آیات

۱ ـ اَفَلا یَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ اَمْ عَلی قُلُوبٍ اَقْفالُها

آیا تدبر در قرآن نمیکنند یا قفل بردلهایشان زده شده است ؟ خداوند در این آیه امر بتدبر فرمود اگر در قرآن آیه ای غیر مفهوم بود چگونه امر بتدبر مینمود .

۲ ـ اَفَلا یَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْکانَ مِنْ عِنْدِغَیْرِاللهِ لَوَجَدُوا فِیهِ اِخْتِلافاً کَثِیراً .

یعنی آیا منافقان تفکر و تدبر در معانی قرآن نمیکنند تا آثار اعجاز برایشان ظاهر شود ؟ اگر این قرآن از طرف غیر خدا بود یعنی ازمنشآت نفس نبی بود و وحی الهی نبود یا بشری پیغمبر را تعلیم کرده وگفته مخلوقی بود چنانکه گمان کفار ومنافقین است هرآینه اهل‌عقل واستدلال درآن اختلاف بسیاری میبافتند .

اگر درست دقت شود این آیه یکی ازوجوه اعجاز قرآنرا بیان

میکند و دلیل بر وحی بودن قرآن است با اینکه کتاب بزرك و علوم بسیاری را در بر دارد بهیچوجه در آن اختلاف نیست .

و تقریر برهان اینستکه اختلاف لفظی است مشترك میان معانی گوناگون ومراد از نداشتن اختلاف این نیست که مردم در آن اختلاف نمیکنند بلکه نفی اختلاف در ذات قرآنست چنانکه گفته میشود این کتاب مختلف است یعنی اول و آخرش شبیه درفصاحت نیست یا مختلف‌ـ المرام است که بعضی از آن دعوت بدین میکند و بعضی از آن دعوت بدنیا یا مختلف‌النظم است بعضی از آن بروزن شعراست و بعضی منزحف .

اما کلام خداوند منزه از هرگونه اختلاف و تناقض است اول و آخرش مناسب یکدیگر و بیك مرام دعوت میکنند و آن دعوت بخدای واحد و اصلاح نفس وتمامی آیاتش در اعلی‌درجه فصاحت است .

و کلام آدمی تمامی این اختلافات را در بر دارد چنانکه اگر بکتب علماء و دواوین شعرا و مترسلین بدقت ظر کنیم تمامی اقسام اختلافات را در آنها میبابیم گاهی فصیح است وگاهی منزحف وهمچنین اغراض مختلف در یك دیوان می یابی گاهی مذمت دنیا را میکند گاهی مدح او را هنگامیکه شاعر خوش است خوش بین بدنیا است وقتی ناخوش است با فلك جنك وجدال آغاز میکند گاهی جبن را مدح میکند و نام او را حزم می‌نامد گاهی مذمت میکند و اسمش را ضعف میگذارد و نوبتی شجاعت را مدح میکند و صرامت می‌نامد وگاهی ذم میکند و تهوّرش میگوید وکلام آدمی هیچوقت نمیشود از اختلاف و تناقض خالی باشد چون منشأ اختلاف عقاید بشر اختلاف احوال و اعراض است و انسان هر روز حالی دارد وهر آن افکاری همیشه قلبش

در تقلب است ، فرح وهم وغم و تغییر محیط و تبدیل زندگانی و شداید روزگار و حوادث زمان عاملی قویست در تغییر افکار ، انسان در هنگام فرح افکاری دارد که در وقت حزن ندارد وهمچنین عوامل دیگر چنانکه اگر دواوین شعر را بخوانید صحت اینمطلب را درمی‌یابید که هر روز مردمی‌هستند و در هر قصیده طوری فکر میکنند و نیز در کتب مصنفه علمای بزرگ می‌بینی در یك کتاب چقدر اختلاف پیدا میشود .

عماد اصفهانی میگوید اِنِّي رَاَیْتُ اَنَّهُ لَا یَکْتُبُ اِنْسانٌ کِتَاباً فِي یَومِهِ اِلَّا قَالَ فِي غَدِهِ لَوْ غُیِّرَ هٰذَا لَکَانَ اَحْسَنَ وَلَوزِیدَ کَذَا لَکَانَ یُسْتَحْسَنُ وَ لَوْ قُدِّمَ هٰذا لَکَانَ اَفْضَلَ وَ لَوْ تُرِكَ هٰذَا لَکَانَ اَجْمَلَ وَ هٰذَا مِنْ اَعْظَمِ الْعِبَرِ وَهُوَ دَلِیلٌ عَلٰی اِسْتیلاءِ النَّقْصِ عَلٰی جُمْلَةِ الْبَشَرِ .

یعنی من دیدم که کتابی نمی‌نویسد انسان در روزی مگر اینکه فردای آن روز میگوید اگر این را تغییر میدادم بهتر بود و اگر فلان مطلب را زیاد میکردم نیکوتر بود و اگر این عبارت یا مطلب را مقدم میداشتم افضل بود واگر فلان مطلب را نمی‌نوشتم زیباتر بود واین از بزرگترین عبرتها است ودلیل براستیلاء نقص برجمیع بشراست - حالا باید ملاحظه‌کرد اینکه شخص امی درس خوانده درظرف بیست و سه سال کلماتی بیاورد و تمامی آن ضبط شود و در مقابل هم دشمنان قوی داشته باشد و نتوانند اختلاف و تناقض در آیات آن بیابند خود دلیل محکمی است‌که این کلمات از شخص نبی نبوده ، چونکه نبی بشر است و بشر حالات‌گوناگون دارد ، پس بضرس قاطع حکم میکنیم‌که این

کلمات وحی واز طرف رب العالمین است جل جلاله وعم نواله .

۳ ـ وَإِنَّهُ لَتَنْزِيلُ رَبِّ الْعَالَمِينَ نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنْذِرِينَ بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ .

یعنی قرآن فرستاده خدای جهانست که آنرا روح الامین بردل تو فرود آورده است تا باشی از بیم دهندگان بزبان عربی هویدا ـ اگر قرآن مفهوم نبود منذر بودن رسول خدا بقرآن معنی نداشت و قرآن نازل شد بزبان عربی واضح واگر مفهوم نبود گفتن اینکه قرآن بعربی آشکارا نازل شده دروغ بوده نعوذ بالله من غضب‌الله ، پس معلوم شد که قرآن در منتهی درجه وضوح میباشد و فهم آن بر بشر آسانست .

٤ ـ وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرَى لِلْمُسْلِمِينَ .

یعنی فرستادیم قرآنرا برتو که درآن بیان هر چیزی می‌باشد و هدایت وبخشایش و مژده‌ای برای مسلمانانست ـ اگر قرآن غیرمفهوم بود پس چرا خداوند میفرماید درقرآن بیان هرچیزی هست وچگونه قرآن هدایت میکند درصورتیکه بشری نتواند ازآن استفاده کند .

۵ ـ هُدًى لِلنَّاسِ وهمچنین وَهُدًى لِلْمُتَّقِينَ ـ چیزیکه فهمیدنی نیست چگونه هدایت میکند .

۵ـ شِفَاءٌ لِمَا فِي الصُّدُورِ وهمچنین وهُدًى وَ رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ

چگونه قرآن شفای دردها و راهنمای مردمست درصورتیکه آن نسخه را کسی نمی‌فهمد .

۷- قَدْ جاءَكُمْ مِنَ اللهِ نُورٌ وَكِتابٌ مُبِينٌ

یعنی آمد شما مردم را نور و کتابی آشکار از طرف خداوند

۸- اَوَلَمْ یَکْفِهِمْ اَنّا اَنْزَلْنا عَلَیْکَ الْکِتابَ تُتْلی عَلَیْهِمْ اِنَّ فِي ذٰلِكَ لَرَحْمَةً وَ ذِكْرىٰ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ .

یعنی آیا کافی وبس نیست ایشانرا (حجتی هویدا و معجزه واضح وآشکارا) اینکه فرستادیم بر تو قرآن را، پیوسته برزبان ایشان برایشان خوانده میشود و ایشان افصح مردمند و اسرار بلاغت وفصاحت برایشان پوشیده نیست و تو تحدی کرده و کوتاه ترین سوره ای در برابر قرآن از ایشان طلبیده ای و ایشان لشکر میکشند و مال و جان در می‌بازند وبمعارضه نمی‌پردازند، معجزی ازاین روشن‌تر کجا باشد، دراین کتاب رحمت و پند است برای مؤمنین .

این آیه صراحت دارد که مشرکین قرآن‌را می‌فهمیدند و چون نتوانستند معارضه با حروف کنند مبارزه با حروب کردند یاللعجب قرآن را مشرکین می‌فهمیدند و مؤمنین از فهم آن عاجزند کسانیکه میگویند قرآن غیر قابل فهم است باید از خداوند شرم کنند.

۹- هٰذا بَلاغٌ لِلنّاسِ وَلِيُنْذَرُوا بِهِ وَلِيَعْلَمُوا اَنَّما هُوَ اِلٰهٌ واحِدٌ وَ لِيَذَّكَّرَ اُولُوا الْاَلْبابِ

یعنی این قرآن کفایتست مردمان‌را تا پند داده شوندبآن و بیم کرده شوند بدان و تا بدانند که اوست خدای یکتا و باید عقلاء از این کتاب آسمانی پند گیرند - چگونه قرآن بلاغ و مردم را بیم دهنده

میباشد بااینکه غیر معلوم است و چگونه عقلارا تذکر باشد وحال آنکه عقلاء نمی‌توانند بفهمند .

۱۰- یَا اَیُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَکُمْ بُرْهَانٌ مِنْ رَبِّکُمْ وَ اَنْزَلْنَا اِلَیْکُمْ نُوراً مُبِیناً فَاَمَّا الَّذِینَ آمَنُوا بِاللّٰهِ وَاعْتَصَمُوا بِهِ فَسَیُدْخِلُهُمْ فِی رَحْمَةٍ مِنْهُ وَفَضْلٍ وَیَهْدِیهِمْ اِلَیْهِ صِرَاطاً مُسْتَقِیماً

یعنی ای مردم برای شما ازطرف حق تعالی برهانی آمد و بسوی شما نوری ظاهر فرستادیم (یعنی قرآن) کسانیکه بخداایمان آوردند وبقرآن چنگک زده وتمسك جستند زود باشد که خداوند آنان‌را داخل رحمت و فضل خود گرداند و بسوی‌خود وراه راست هدایتشان فرماید چگونه قرآن برهان و نور مبین است و باید تمسك بدان کرد و ازآن هدایت خواست و حال آنکه غیر معلوم است .

۱۱- اِنَّ هٰذَا الْقُرْآنَ یَهْدِی لِلَّتِی هِیَ اَقْوَمُ

یعنی این قرآن راهنمائی میکند بطریقه و راهی که راست تر و پاینده‌تر است - چگونه قرآن براه راست و پاینده هدایت میفرماید و حال اینکه برای‌کسی معلوم نیست .

۱۲- وَلَقَدْ یَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّکْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَّکِرٍ

یعنی وبتحقیق آسان کردیم قرآنرا برای پند گرفتن مردم پس آیا هیچ پند گیرنده‌ای هست ؟ عجب است با تصریح خداوند دراین آیه که قرآن فهمش آسان است چگونه میتوان دعوی کرد که قرآن را نمیشود فهمید و عجب تر آنکه در سوره مبارکه قمر این آیه چهار مرتبه تکرار شده است - این بود بعضی ازآیاتیکه دلیل است براینکه

قرآن قابل فهم میباشد و از این آیات در قرآن بسیار است اما برای شخص متدبر همین قدر کافی است.

اما اخبار

رسول اکرم میفرماید اِنّی تَرَکْتُ فِیکُمْ مٰا اِنْ تَمَسَّکْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا کِتابَ اللهِ وَسُنَّتِی اَوْ وَعِتْرَتِی.

یعنی من در میان شما چیزی گذاردم که اگر تمسك بآن کنید هیچ وقت گمراه نخواهید شد وآن کتاب خدا وسنت من است (بروایات دیگر و عترت من است)

وچگونه ممکن است تمسك بکتاب کرد بااینکه غیر مفهوم باشد.

وازامیرالمؤمنین علی‌بن‌ابی‌طالب ازرسول خدا(ص) نقل شده‌است

قٰالَ عَلَیْکُمْ بِکِتابِ اللهِ فِیهِ نَبَأُ مٰا قَبْلَکُمْ وَ خَبَرُ مٰا بَعْدَکُمْ وَ حُکْمُ مٰابَیْنَکُمْ هُوَالْفَصْلُ لَیْسَ بِالْهَزْلِ مَنْ تَرَکَهُ مِنْ جَبّارٍ قَصَمَهُ اللهُ وَ مَنِ التَمَسَ الْهُدیٰ فِي غَیْرِهِ اَضَلَّهُ اللهُ وَ هُوَ حَبْلُ اللهِ الْمَتِینُ وَ الذِّکْرُ الْحَکِیمُ وَ الصِّراطُ الْمُسْتَقِیمُ هُوَ الَّذی لٰا تَزِیغُ بِهِ الاَهْواءُ وَلٰا تَشْبَعُ مِنْهُ الْعُلَمٰاءُ وَلٰا یَخْلَقُ عَلٰی کَثْرَةِ الرَّدِّ وَلٰا تَنْقَضِی عَجٰائِبُهُ مَنْ قٰالَ بِهِ صَدَقَ وَمَنْ حَکَمَ بِهِ عَدَلَ وَ مَنْ خٰاصَمَ بِهِ فَلَجَ وَ مَنْ دَعٰا اِلَیْهِ هُدِيَ اِلٰی صِراطٍ مُسْتَقِیمٍ

یعنی رسول اکرم (ص) فرمود: بکتاب خدا تمسك بجوئید که درآن خبر گذشتگان وآیندگان شما است. قرآن حاکم عادلی است

درمیان شما قرآن جدی وقطعی وفصل است هزل ولغو نیست هرگردن کشی که آنرا ترك کند خداوند پشت او را خواهد شکست و کسیکه هدایت‌را ازغیر قرآن‌بخواهد خداوند اورا گمراه میکند قرآن ریسمان محکم خداست و پند راست و درست و راه راست است و هوای مردم آنرا از حق منحرف نمیکند و دانشمندان ازآن سیرنمیشوند وبکثرت تکرار کهنه نمیشود و شگفتی های آن پایان ندارد گوینده بقرآن راستگو است و حاکم بآن عادل و کسی که مخاصمه و احتجاج بقرآن کند پیروزمند میشود و کسی که دعوت بسوی قرآن کند براه راست هدایت میشود .

چگونه چنین قرآنی با این همه اوصاف کـه ذکر شد قابل فهم نباشد در این کلام شریف تصریح است براینکه هرکس هدایت از غیر قرآن بخواهد گمراه خواهد شد اگر قرآن غیر قابل فهم است مسلماً باید از غیر قرآن هدایت بخواهد و بنا براین گمراه خواهد شد و این خود واضح است که گمراهی مسلمانان از این است که هدایت‌را ازغیر قرآن خواستند وآراء وافکار خودرا مدخلیت در دین دادند ومجادله‌ها کردند تا روزگار اسلام و مسلمین باینجا رسید که هرفرقه آندیگر را تکفیر میکنند و چهارصد میلیون مسلمان بهیچ وجه اتفاق ندارند ، اگر مسلمانان مرجع را قرآن قرار دهند و دین‌را از آن اتخاذ کنند این بدبختی مبدل بسعادت و تفرق مبدل بوحدت خواهد شد .

خداوند میفرماید وَ اعْتَصِموا بِحَبْلِ اللهِ جَمِیعاً وَ لا تَفرَّقُوا وَاذْکُروا نِعْمَةَ اللهِ عَلَیْکُمْ اِذْ کُنْتُمْ اَعْداءً فَاَلَّفَ بَیْنَ قُلُوبِکُمْ فَاَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ اِخْوانًا .

دلیل عقل

۱ ــ اگر درقرآن آیاتی و کلماتی بود که کسی نمیفهمید خطاب بقرآن مانند آن بود که ترك زبان را بلغت فارسی دعوت و تبلیغ کنند و خود این امر سفاهت است قرآن میفرماید هذا بیان للناس ، چگونه بیـان خواهد بود اگر کسی آنرا نفهمد ، چطور تصویر میشود که خداوند حکیم تکلم بکلماتی کند که کسی نفهمد ، واقعاً گفتن این کلمات کاشف از حمق گوینده یا کفر اوست کـه میخواهد قرآنرا از دست مردم بگیرد و بجای آن اباطیل نشر دهد .

۲ ــ مقصود از تکلم فهماندن است اگر مفهوم نباشد مخاطبه عبث وسفه خواهد بود ولایق شخص حکیم نیست .

۳ ــ رسول اکرم قرآن را معجزه خود قرار داد و تحدی فرمود و گفت اگرمیتوانید مثل او یاده آیه مثل قرآن بیاورید ، اگر قرآن مفهوم نباشد تحدی غلط است

جمعی میگویند

قرآن غیر قابل فهم است و بوجوهی برآن استدلال کرده‌اند :

۱ ــ میـگویند قرآن آیات متشابهه دارد و متشابهـات قرآن را کسی غیراز حق تعالی نمیفهمد .

جواب میـگوئیم متشابه قابل فهم است بلـکه متشابهات قرآن برای هدایت نادانان و عـامه نازل شده چنانـکه بعد تحقیق خواهد شد .

۲ ــ میـگویند اعمالی که ما را بدان تکلیف کرده‌اند دوقسم است قسم اول افعالیست که ما مصلحت آنرا درك می‌کنیم مثل نماز و روزه و

زکوة که نماز تواضع محض است و روزه امساك از شهوات و زکوة سعی در رفع حاجت بینوایان است ، قسم‌دوم افعالی که مصلحت آنرا نمیدانیم مثل‌افعال حعج که ما نمیدانیم چه مصلحتی در رمی جمره‌است وچه غایتی در سعی میان صفا ومروه ملحوظ شده‌است ، و محققین‌اتفاق دارند چنانکه پسندیده است حق‌متعال بندگانش را امر بقسم اول کند همچنین نیکواست امر بقسم ثانی بجهت اینکه قسم اول کمال انقیاد و اطاعت دراو موجود نیست‌احتمال دارد عقل او را وادار بعمل کند چون مصلحتش را دریافته اما در قسم دوم که مصالح آنرا نداند اطاعت و فرمان برداری دلالت بر کمال انقیاد و نهایت تسلیم را دارد چون مصلحت را نمیداند و اطاعت می‌کند و دراین اعمال انقیاد محض و اطاعت صرف است .

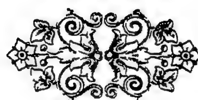
وقتی در افعال جایز شد که ما ندانیم واطاعت کنیم چرا در اقوال جایز نباشد که خداوند کلامی بگوید که بعضی از آنرا بفهمیم و بعض دیگر را درك ننمائیم‌ومتوجه مقصود نشویم وغرض انقیاد و اطاعت باشد

جواب گوئیم : واقعاً‌قیاس مع الفارق غریبی‌است از قیاسش خنده آمد خلق را - فرق است میان‌افعال واقوال ، غایت درافعال عمل واطاعت است وغایت در اقوال فهم وتدبر است و چون مقصود از افعال عمل‌است میشود نفهمیده وکور کورانه‌اطاعت کرد اما مقصود در اقوال تنویرعقل است تا فهمیده نشود اثری برآن مترتب نمیشود و کلماتیرا که انسان نفهمد چگونه تصویر میتوان کرد اثری برآنها مترتب شود .

۳ ـ این وجه اعجب از همه وجوه است که میگویند اگرانسان واقف بمعنی‌قرآن شدواحاطه بدقایقش بیدا کرد دیگر منزلت وقیمتی ندارد اماوقتیکه واقف بمقصود نشد باقطع باینکه متکلم احکم الحاکمین

است همیشه متفکر و متذکر خواهد بود و لب تکلیف اشتغال قلب است بذکر خدا .

جواب میگوئیم : این دلیل بسیار جاهلانه است و زن بچه مرده بآن میخندد وفکر کردن درکلامی که هیچ وقت فهمیده نمیشود چگونه فکر وذکر است ، غرض ازفکر انتقال ازمعلوم تصوری یاتصدیقی بمجهول و روشن شدن عقل است بدرك حقایق ، سبحان الله سر گردانی چگونه کمال و بی فهمی چطور سعادت است ـ الحمد الله بل اکثرهم لا یعلمون .



فهمیدن قرآن مبتنی
بر شناسائی اسباب نزول است

و دلیل براینمطلب دو امر است.

۱ ـ اینکه مدار علم معانی وبیان (۱) بر معرفت مقتضیات احوال است درحال خطاب از جهت نفس خطاب و گوینده و مستمع زیرا فهم کلام واحد درحالات مختلف است وبحسب مستمع تغییر میکند، و جهات خارجیه و قراین حالیّه و مقالیّه در فهم کلام مدخلیت تام دارد مثلا کلمه استفهام یك لفظ است ومعانی مختلف پیدا میکند ازتقریر وتوبیخ و غیر آن و مثلا امر گاهی معنی اباحه و گاهی تهدید و تعجیز واشباه آن‌را دارد ولفظ دلالت برتمام مراد نمیکند مگر بتوسط امور خارج ازلفظ وعمده آن مقتضیات احوال است وهرحالی‌را نمیشود نقل کرد و هرقرینه‌ای در نفس کلام موجود نیست وتازمانیکه قراین و حالات معلوم نباشد فهم کلام ممکن نخواهد شد پس معرفت اسباب نزول وشأن تنزیل آیات که درچه مورد وارد شده است رفع این مشکل را خواهد کرد و این از مویدات فهم کتاب خداست.

۲ ـ ندانستن اسباب نزول انسانرا در شبهه و اشکال می‌اندازد و نص ظاهر را مجمل میکند و اختلاف در آن تولید میشود و روایتی که ابوعبیده از ابراهیم تیمی نقل میکند مؤید این معنی است میگوید:

---

(۱) علم معانی و بیان علاوه برآنکه کلام عرب ازآن فهمیده میشود اعجاز قرآن بدان شناخته میشود.

عمر روزی باخود حدیث نفس میکردومیگفت چگونه امّت پیغمبر(ص) اختلاف میکنند وحال اینکه پیغمبرشان یکی وقبله شان نیز یکی است ابن عباس حضور داشت و گفت قرآن برما نازل شد و خواندیم و یاد گرفتیم و دانستیم که در چه‌مورد نازل شده است ، اما بعد از ما مردمی که میآیند نمیدانند و همچنین درك نمیکنند مقتضیات احوال چه‌بوده است ، رأی خودشان را در فهم قرآن مدخلیت میدهند و اختلاف پیدا میشود وقتیکه اختلاف شد بمقاتله و کشتن یکدیگر میپردازند ، عمر وقتی این کلمه را از ابن عباس شنید غضب کرد و از نزد خود خارجش نمود ، ابن عباس خارج شد عمر نظر کرد دید ابن عباس صحیح گفته است ابن عباس را خواست و گفت آنچه را گفتی تکرار کن ابن عباس اعاده مطلب کرد ، عمر کلام ابن عباس را فهمید و عجب کرد وبر این مطلب از کتاب خدا شاهد بسیار است :

۱ ـ لفظ قنوت است که معانی متعدد دارد ازخشوع وعدم التفات و ذکر و غیراینها :

خداوند میفرماید وَقُومُوا لِلّٰهِ قَانِتِينَ ، و در اینجا قنوت بمعنی سکوت‌وحرف‌نزدن نمازگزاران‌است‌بایکدیگر رسول‌اکرم(ص)میفرماید إِنَّ هٰذِهِ الصَّلٰوةَ لَايَصِحُّ فِيهَا شَيْءٌ مِنْ كَلَامِ الْآدَمِيِّينَ إِنَّمَا هِيَ قُرْآنٌ وَتَسْبِيحٌ .

دراین نماز چیزی از کلام آدمیین صحیح نیست ، چون نماز قرآن و تسبیح است ـ پیش از نزول این آیه نمازگزاران هنگام نماز تکلم میکردند ، این آیه تکلم بایکدیگر را در هنگام اداء نماز نهی فرمود

پس فهم لفظ قنوت در این آیه مبتنی بر دانستن سبب نزول است .

۲ ـ عمر قدامه بن مظعون را والی بحرین کرد ، جارود نزد عمر آمد و گفت قدامه شراب خورده ومست شده است عمر گفت شاهد قضیه کیست جارود گفت ابو هریره بعد عمر بقدامه گفت حد خدا را برتو جاری میکنم قدامه گفت چگونه مرا حد میزنی و حال اینکه کتاب خدا میان من و تو حاکم است ؟ عمر گفت در کدام مورد از کتاب خدا حد ازتو ساقط شده است ؟ قدامه گفت خدا میفرماید: لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جُنَاحٌ فِيمَا طَعِمُوا إِذَا مَا اتَّقَوْا وَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ ثُمَّ اتَّقَوا وَ آمَنُوا ثُمَّ اتَّقَوْا وَ أَحْسَنُوا وَاللهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ (۱)

من از مؤمنین بخدا و عاملین بشریعت مصطفی هستم بارسول خدا در بدرو احد و خندق بودم ، پس از کسانی هستم که مصداق آیه اتقوا و آمنوا واحسنوا میباشند عمر گفت جوابش را بگوئید ابن عباس گفت این آیه مبارکه برای گذشتگان عذر است و برسایرین حجت ، عذر گذشتگان اینکه خدا را پیش زتحریم شراب ملاقات کردند وحجت بردیگرانست

(۱) آورده اند که چون آیه حرمت نازل شد بعضی از صحابه گفتند یارسول الله حال برادران ماکه شراب خوردند و اکنون مرده اند چون باشد این آیه نازل شد برآنانکه ایمان بخدا آوردند و عمل شایسته کردند گناهی نیست از آنچه خورده اند و برایشان حرام نبوده وبرزندگان که پیش از نهی شراب خوردند گناهی نیست اگر برهیز کنند و ثبات ورزند برایمان و اعمال صالحه کنند پس برهیز از محرمات کنند وایمان بیاورند بتحریم آن پس ثابت ومستقر باشند برتقوی واحسان کنند وخداوند نیکوکاران را دوست دارد .

که مرتکب این امر شنیع نشوند حقتعالی میفرماید یٰا اَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اِنَّمَا الْخَمْرُ وَ الْمَیْسِرُ وَ الْاَنْصابُ وَالْاَزْلامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّیْطانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ (۱)

ج - شخصی نزد ابن مسعود آمد و گفت مردی‌را در مسجد دیدم که قرآن‌را به‌رأی خود تفسیر میکرد و آیه مبارکه فَارْتَقِبْ یَوْمَ تَأْتِی السَّمٰاءُ بِدُخانٍ مُبِینٍ یَغْشَی النّٰاسَ هٰذٰا عَذٰابٌ اَلِیمٌ رَبَّنَا اکْشِفْ عَنَّا الْعَذٰابَ إِنّٰا مُؤْمِنُونَ رابدین قسم تفسیر میکرد که روز قیامت دودی خلایق‌را احاطه میکند و همگی مبتلا بزکام میشوند، ابن مسعود گفت کسی که چیزیرا میداند بگوید و نمیداند نگوید، خدا میداند این آیهٔ مبارکه در مورد خاصی نازل شد و آن این بود که رسول اکرم قریش را نفرین کرد که خداوند بقحط و غلاء مبتلایشان کند و دعای پیغمبر مستجاب شد و قریش مبتلا بقحط و مشقت سختی شدند که استخوان میخوردند و ازبدبختی ومصیبت زیاد شخص وقتی نظربآسمان میکرد میان خود و آسمان دود تاریکی میدید و این آیه مبارکه خبریست که حق تعالی به پیغمبرش داده است - معنی این آیه: منتظر باش ای‌پیغمبر روزی‌که بیاورد آسمان دود ظاهر و هویدا که فرا گیرد و احاطه کند مردمرا، بعد از مشاهده آن گویند اینست عذاب دردناك پروردگار ما از ما عذاب‌را دور کن که ما گروندگانیم. و بعد از ابتلای

---

(۱) ای گروه مؤمنان شراب و قمار و بتها و سنگهائیکه برآن قربانی میکنند و تیرهای اقداح پلید است و از عمل شیطان، دوری کنید از اینها شاید رستگار شوید.

بعذاب نزد پیغمبر سوگند خوردند که بعد از رفع عذاب ایمان میآوریم پیغمبر دعا کرد و عذاب رفع شد اما مشرکین بر شرك خود باقی ماندند.

فهم قرآن محتاج بشناختن
احوال عرب در آن عصر میباشد

و چون ثابت شد که باید متدبر در قرآن اسباب نزول را بداند لازم است که برحالات عرب از گفتار و کردار وعادات آنان کاملا مطلع باشد چون قرآن بزبان عرب نازل شده و قوم عرب را مخاطب ساخته است، ازآنجائیکه بدون اطلاع ازحالات عرب فهم بعض ازآیات مشکل است در شك و شبهه خواهد افتاد و ما چند شاهد از قرآن در اینجا ذکر میکنیم.

۱ - رَبَّنا لا تُؤاخِذْنا انْ نَسِينا اَوْ اَخْطَأْنا ازابویوسف منقولست که این آیه در مورد شرك نازل شد، چون مردم تازه مسلمان بودند و عادت بشرك داشتند هر وقت میخواستند اراده توحید کنند در شرك واقع میشدند مثلا در شداید و تقلب احوال نسیان و خطا کرده و غیر خد را ندا مینمودند، پس خطاء ونسیان مذکور دراین آیه مورد شرك بخدا است.

معنی آیه: پروردگارا ما را بعقوبت مگیر اگر فراموش کردیم یا خطا نمودیم و بی قصد مرتکب گناه شدیم.

۲ - يَخافُونَ رَبَّهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ(۱) وهمچنین اَمْ اَمِنْتُمْ مَنْ فِي

۱ - یعني ملائکه از عذاب پروردگارشان که در فوق ایشانست میترسند.

السَّماءِ اَنْ يُرْسِلَ عَلَيْكُمْ حاصِباً فَسَتَعْلَمُونَ كَيْفَ نَذيرِ (۱)
وشبیه این آیات .

چون مشرکین غیر از خدای جهان خدایانی در زمین قایل بودند اگرچه معترف بربوبیت حقتعالی هم بودند ، این آیات اختصاص داد خدارا بفوق برای اینکه آگاه کند خدایان زمین خدا نیستند ولفظ فوق ومن فی السماء نمیخواهد برای خداوند اثبات جهت فوق کند .

۳ ـ وَاَنَّهُ هُوَ رَبُّ الشِّعْرى یعنی همانا اوپروردگار ستاره شعری است تعیین این کوکب برای این بود که ابوکبشه قبیله خزاعه را بعبادت ستاره شعری دعوت کرد و عرب غیر از شعری ستاره دیگری نپرستید .

قرآن آنچه را که متعلق

بدین و شریعت است در بر دارد

و دلیل براین مطلب سه امر است :

۱ ـ نصوص قرآن شاهد برمدعا است قول خدایتعالی : اَلْيَوْمَ اَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ اَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي (۲) و همچنین وَنَزَّلْنا عَلَيْكَ الْكِتابَ تِبْياناً لِكُلِّ شَيْءٍ (۳) وامثال آن از آیات دیگر.

۲ ـ احادیث وارده از اهل بیت عصمت و طهارت .

---

(۱) آیا از کسانیکه در آسمانست ایمن شدید که فرو فرستد برشما بادی یاریگ ریزه پس زود بدانید بیم کردن من چگونه بود .

(۲) یعنی امروز کامل کردم برای شما دین شمارا وتمام کردم نعمت خودرا برشما.

رُوِيَ فِي الْكَافِي بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُرَازِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ قَالَ إِنَّ اللهَ أَنْزَلَ فِي الْقُرْآنِ تِبْيَانَ كُلِّ شَيْءٍ حَتَّى وَاللهِ مَا تَرَكَ اللهُ شَيْئاً يَحْتَاجُ إِلَيْهِ الْعِبَادُ حَتَّى لَا يَسْتَطِيعَ عَبْدٌ يَقُولَ لَوْ كَانَ أُنْزِلَ فِي الْقُرْآنِ إِلَّا وَقَدْ أَنْزَلَهُ اللهُ فِيهِ .

در کافی از حضرت صادق روایت میکنند که فرمود خداوند تعالی قرآن را نازل فرمود و درآن بیان هرچیزی هست و قسم بخدا که در قرآن حق‌متعال آنچه را که بشر بدان محتاج است فروگذار نکرده‌است بقسمیکه هیچ بنده نمیتواند بگوید کاش این مطلب در قرآن بود مگر اینکه خداوند آنرا بیان فرموده است .

وَبِإِسْنَادِهِ عَنْ عَمْرِو بْنِ قَيْسٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ إِنَّ اللهَ لَمْ يَدَعْ شَيْئاً يَحْتَاجُ إِلَيْهِ الْأُمَّةُ إِلَّا أَنْزَلَ فِي كِتَابِهِ وَ بَيَّنَهُ لِرَسُولِهِ وَ جَعَلَ لِكُلِّ شَيْءٍ حَدّاً وَ جَعَلَ عَلَيْهِ دَلِيلاً يَدُلُّ عَلَيْهِ وَ جَعَلَ عَلَى مَنْ تَعَدَّى ذٰلِكَ الْحَدَّ حَدّاً .

ازحضرت باقر روایت شده است که فرمودآنچه امت بآن محتاج میباشد درکتابش بیان کرده وبرای پیغمبرش ذکر فرموده و هر چیزی برایش حدی قرار داده و دلیلی دال براو معین فرموده و برای کسیکه از این حد تجاوز کند نیز حدی مقرر نموده است .

وَ بِإِسْنَادِهِ عَنْ حَمَّادٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ مَا مِنْ

---

(۳) قرآن را برتو فرستادیم و در او بیان هرچیزی هست .

شَيْءٍ إِلَّا وَفِيهِ كِتابٌ أَوْ سُنَّةٌ

حضرت صادق فرمود هیچ چیزی نیست مگر اینکه کتاب خدا یا سنت پیغمبر آنرا متعرض است.

وَبِإِسْنادِهِ عَنْ أَبِي الْجارُودِ قالَ قالَ أَبُو جَعْفَرٍ إِذا حَدَّثْتُكُمْ بِشَيْءٍ فَاسْئَلُونِي أَيْنَ هُوَ مِنْ كِتابِ اللهِ ثُمَّ قالَ فِي بَعْضِ حَدِيثِهِ إِنَّ رَسُولَ اللهِ نَهَى عَنِ الْقِيلِ وَالْقالِ وَفَسادِ الْمالِ وَكَثْرَةِ السُّؤالِ فَقِيلَ يَابْنَ رَسُولِ اللهِ أَيْنَ هٰذا مِنْ كِتابِ اللهِ قالَ إِنَّ اللهَ يَقُولُ لا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِنْ نَجْوِيهُمْ إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلاحٍ بَيْنَ النَّاسِ وَقالَ لا تُؤْتُوا السُّفَهاءَ أَمْوالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللهُ لَكُمْ قِياماً وَقالَ لا تَسْئَلُوا عَنْ أَشْياءَ إِنْ تُبْدَلَكُمْ تَسُوءكُمْ.

حضرت باقر میفرماید وقتی شما را خبردادم بچیزی ازمن سئوال کنید چه مدرکی از کتاب خدا داری و در بعضی از سخنانش فرمود که رسول اکرم از قیل وقال وفساد مال وسئوال زیاد نهی فرمود گفته شد ای پسر پیغمبر دلیل شماازکتاب‌خدا چیست فرمود دلیل بر نهی از قیل و قال آیه لاخیر الخ ودلیل برفاسد نکردن اموال ولاتؤتوا الخ و دلیل برنهی از سئوال لاتسئلوا الخ.

۳ـ تجربه شاهد برمدعا است وآن‌اینکه هیچ عالمی درمسئله‌ای محتاج بقرآن نمیشود مگر آنکه اصل آنرا در قرآن می یابد وکسانی که در شریعت قیاس را معتبر نمیدانند مانند امامیه و ظاهریه در هیچ مسئله نمیمانند و اصل آنرا از کتاب خدا می‌یابند، ابن حزم

ظاهری میگوید بابی از ابواب فقه نیست مگر اینکه اصلی در کتاب خدا یا سنت رسول دارد .

و تحقیق دراین مسئله که درقرآن بیان همه چیزاست مراد بیان آنچه متعلق بدین وشریعت است میباشد، چون انسان را دو عقل است عقل نظری وعقل عملی بعبارت دیگر قوه علامه وقوه عماله، قوه علامه مبدأ آراء وعقاید انسانی وقوه عماله مبدأ اعمال وافعال اوست وبواسطه این دو قوه است که آدمیزاد را عقایدی واعمالی میباشد و هیچ فردی نمیتواند بی‌عقیده و عمل زندگانی کند، آراء و اعمال انسان اگر حق وزیبا باشد او را بسعادت کبری میرساند و اگر باطل و زشت باشد شقی دنیا وآخرتش میگرداند.

قرآن کتابی است آسمانی‌که برای تصحیح عقاید وتعدیل اعمال و افعال بردل پاك رسول اکرم نازل گردیده و غرض از قرآن این است که عقاید باطله وموهومات وخرافات را از دماغ بشر خارج کرده بجای آن عقاید صحیح و آراء متقن را جای گزین فرماید و همچنین عنایت کامل باصلاح عمل دارد، کردارهای بد را نهی میکنند وبکردار صحیح وعدل وانصاف امرمیفرماید، پس تمام قرآن مشتمل است براصلاح علم و عمل، خداوند میفرماید: اَلَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوباً عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرٰيةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهٰيهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبٰاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبٰائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلٰالَ الَّتِي كٰانَتْ عَلَيْهِمْ فَالَّذِينَ آمَنُوا

بِهِ وَ عَزَّرُوهُ وَ نَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَالَّذِی أُنْزِلَ مَعَهُ أُولٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ .

یعنی : آنانیکه که از روی صدق پیروی میکنند فرستاده‌ای را که پیغمبری امی است یعنی نانویسنده وناخواننده آن پیغمبری که میابند اسم او را نوشته در توریة و انجیل ، این پیغمبر امی ایشان را بمعروف امر میکند وازمنکر نهی میفرماید برایشان مطعومات پاکیزه راحلال میگرداند وخورشهای پلید را حرام میفرماید وبارگران تکالیف سخت را ازدوششان برمیدارد وکم میکند وزنجیرهای موهومات وخرافات وبندگی غیر خدا را از گردنشان برمیدارد ، پس آنکسانی که باین پیغمبر گرویدند و تعظیم کردند و یاریش نمودند ونوری را که با او فرستادیم (قرآن) پیروی کردند ، آن گروه رستگارانند .

خلاصهٔ کلام قرآن جامع مسائل دین و شریعت است پس اگر گفته شود قرآن در آن بیان هرچیزی میباشد مراد آنچه متعلق بدین و شریعت است ، قرآن کتاب تعلیم و تربیت است قرآن شفای امراض روح است ، وَ نُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مٰا هُوَ شِفٰاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِینَ ، وظیفه رسل بیان دین وتشریع قانون میباشد ، قرآن برای تربیت نفس بشر وتقویت عقل انسان نازل شد ، کتاب طبیعی وریاضی وتاریخ نیست ، هنگامی که عقل قوی گردید و نفس متخلق باخلاق فاضله شد بنابراحتیاجاتش علوم وصنایع دیگررا تحصیل میکند ، اینکه میفرماید قرآن درآن بیان هرچیزیست اشاره بهمین معنی است ، مراد ازهرچیزی این نیست که خواص اشیاءرا بگوید یاجبر ومقابله بیان کند یامیکروب

شناسی بیاموزد ویا ساختن توپ واتومبیل وبرق را تعلیم فرماید تحقیق دراین قسم علوم وظیفهٔ رسل نیست ومقامش دون رتبهٔ قرآنست، قرآن انسان درست میکند، غرض ازقرآن این است که مردم را برشد حقیقی برساند، وقتی رشید شدند هرکاری کنند صحیح و هرعلمی بیاموزند پسندیده است، خداوند میفرماید: هُوَ الَّذِی بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ .

اوست خدائی که درمیان امیین رسولی مثل ایشان درس نخوانده برانگیخت تا آیات خدا را برایشان تلاوت کند و آنانرا تزکیه میکند و کتاب و حکمت میآموزد و بتحقیق آنان پیش از بعثت در گمراهی آشکاری بودند.

دراینجا محتاجیم به بیان یك مثل ساده ای تامطلب خوب روشن گردد، اگر بقراط ابوالطب بگوید در کتاب قرابادینم(۱) همه چیز را بیان کردم واضح است که مراد آنچه متعلق بطب وعلاج است میباشد، شما اگر از کتاب بقراط فن نجاری یا فقه و سیاست مدن را بخواهید این کاشف است که کلام بقراط را نفهمیده ومقصد کتابش را ندانسته اید، بقراط فقط آنچه متعلق بعلاج است گفته.

همچنین قرآن که میگوید همه چیز در این کتابست باید بفهمی آنچه متعلق بهدایت ومصلح علم وعمل است بیان فرموده، اکنون اگر ازقرآن میکروب شناسی یا ستاره شناسی یافن تاریخ وغیر آن بخواهی

---

۱ - قرابادین معرب کرابادین (یعنی این دوا برای که مفید است) میباشد که درلغت فرنگی مبدل بترابوتیك شده است

غلط رفته‌ای ، وظیفه رسل را در نیافته‌ای ـ بلی گاهی قرآن ازخلقت ستارگان و آفتاب وماه وکوهها وگیاهها ودریاها سخن میراند ، باید بدانی که اینها را شاهد بر ربوبیت میگیرد و باین طریق اثبات صانع میکند و بنظر در کون وخلقت بشررا متوجه بخالق جهان میگرداند نه‌اینکه مرادش بیان تاریخ طبیعی یا انسان شناسی و گیاه شناسی باشد ، غایت بالذات دعوت خلایق بخدای جهان وپاك كردن نفوس ازارجاس معاصی و دمیدن روح انسانیت درکالبد بشر و زنده کردن انسان از مرگ جهل و اخلاق رذیله است . خداوند میفرماید :

یٰا اَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اِسْتَجِیبُوا لِلّٰهِ وَلِلرَّسُولِ إِذٰا دَعٰاكُمْ لِمٰا یُحْیِیكُمْ ـ وهمچنین میفرماید : مَنْ عَمِلَ صٰالِحاً مِنْ ذَكَرٍ اَوْ اُنْثٰی وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْیِیَنَّهُ حَیٰوةً طَیِّبَةً وَلَنَجْزِیَنَّهُمْ اَجْرَهُمْ بِاَحْسَنِ مٰاكٰانُوا یَعْمَلُونَ

احکام شریعت در قرآن کلی
و محتاج بسنت است

استقراء معتبر ثابت میکند که بیشتر احکام وارده در کتاب خدا کلی است و باید این کلیات را مبیّنی باشد ، و آنچه مجملات کتاب خدا را بیان کند و شارح کلیات آن باشد همانا سنّت است و بدون سنت نبی نمیشود قرآن‌را فهمید ، خداوند میفرماید : وَاَنْزَلْنٰا إِلَیْكَ الذِّكْرَ

لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ [1] وجامعیت قرآن بااین اختصار بجهت همین است که قرآن کلیّات را دربر دارد و بتمام شدن قرآن شریعت و دین‌هم کامل شد: اَلْيَوْمَ اَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ.

و این احتیاج شدید بسنّت با توجه کوچکی بقرآن واضح و هویدا میشود، مثلا می‌بینید که تمام جزئیات نماز و روزه و زکوة و نظایر اینها واحکام آن در قرآن بیان نشده وهمچنین است فروع عادّیات و سیاسات مثل نکاح و عقود و قصاص و دیات و حدود و غیر اینها، پس بنا براین مسلم است که باید سنت جزئیات را بیان کند و بدون سنت پیغمبر عمل به کتاب خدا ممتنع است.

ودلیل برحجیّت سنت از کتاب خدا واضح وهویدا است چنانکه خداوند میفرماید: وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ، پس استنباط از قرآن بدون نظر درشرح که سنت میباشد جایز نیست، ناچاربایددرفهم قرآن مراجعه بسنت کرد، رسول اکرم میفرماید: إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمُ الثِّقْلَيْنِ كِتَابَ اللهِ وَسُنَّتِي أَوْ وَعِتْرَتِي، یعنی‌من درمیان شما دوچیز سنگین یا نفیس قرار دادم کتاب خدا و سنت (یاعترت) خودم را.

ومراد ازعترت ائمه ازاهل البیت است، چون عترت بیان سنت را میکند و در واقع عین سنت است وآنچه مأثور است که علم قرآن نزد آل محمد میباشد مراد این است که بیان سنت پیغمبر نزد اهل‌بیت‌است در اینجا مطلبی است وآن این است که ما در شریعت و احکام

---

۱ ـ و فرستادیم بسوی تو قرآن را تا اینکه بیان کنی برای مردم آنچه را که بسوی ایشان فرستاده شده است.

محتاج بسنت هستیم ، اما در مسائل اعتقادی مثل اثبات صانع جهان و توحید و نبوت و معاد چون قرآن کاملا متعرض آن شده است و حتی جزئیات را بیان فرموده وبراهین ساطعه بر آن اقامه نموده احتیاجی در اینجا بهیچوجه بسنّت نداریم و چون معلوم شد که مباحث قرآن کلی است و بدون مراجعه بسنت فهم آن ممتنع است پس بطلان قول مردمی که غرضشان تخریب اسلام است و در آخرت نصیبی نداشته و خارج از جماعت مسلمینند واضح شد که میگویند درقرآن بیان هرچیزی هست و ما محتاج بسنت نیستیم وقرآن را تأویلات خنکی کرده هوای خود را مدخلیت در فهم کتاب خدا میدهند - و مراد از سنت کردار و گفتار و اقرار یاتقریر نبی است لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ.

فعل وقول نبی واضح است ، مراد از تقریر آنست که در محضر پیغمبر فعلی یاقولی از کسی صادر شود ونبی اکرم باعلم وقدرت برنهی از آن ممانعت نفرماید ، آن فعل و قول جایز است و صلی‌الله علی سیدنا و آله الطاهرین .

قرآن راظهری
وبطنی است

بعضی گمان کرده‌اند قرآن را باطن وظاهری است واحادیثی هم در این موضوع نقل کرده اند چنانکه در حدیث مرسل از رسول خدا منقولست که فرمود : مَا أَنْزَلَ اللهُ آيَةً إِلَّا وَلَهَا ظَهْرٌ وَبَطْنٌ وهمچنین

روایت دیگر که : إِنَّ لِلْقُرْآنِ ظَهْراً وَ بَطْناً وَ لِبَطْنِهِ بَطْناً إِلَى سَبْعَةِ أَبْطُنٍ که این دو حدیث برای قرآن بطن ثابت میکند وتا هفتاد بطن هم گفته‌اند .

اگر مراد از ظاهر مفهوم عربی ومراد از باطن فهم مقصد حق تعالی از فرستادن کتابست ببیان واضح‌تر مراد متکلم را دست آوردن ومقصد ازخطاب را فهمیدن باشد این معنی پسندیده ودرغایت اتقانست.

واگر مراد از باطن قرآن معنائیست زاید برمعنا و مقصدی که اصحاب پیغمبر فهمیدند وتا بعین تدبر در آن کردند این دعوائیست محتاج بدلیل وبرهان وما در اینجا تحقیق مطلب را بطوری که رضای خدا ورسول در آنست بنظر قارئین میرسانیم :

۱ ـ احادیثی که در این باب وارد شده که قرآن هفت یا هفتاد بطن دارد این احادیث مرسل است و بهیچ وجه حدیث صحیح در این باب نداریم .

۲ ـ این احادیث اسمعیلی و از مجعولات فرقهٔ باطنیه است که در تفاسیر وکتب اسمعیلیه ذکر شده ، چنانکه درکتاب اخوان الصفاء که نویسندگانش از زعمای باطنیه‌اند مسطور است که کتب آسمانی تنزیل ظاهری دارد که آن معانی الفاظ است و دارای تأویلاتی مخفی است که آن معانی معقوله میباشد و همچنین واضعین شرایع احکامی ظاهر و جلی دارند و اسراری باطنی و خفی ـ و در خطط مقریزی در دعوت ششم ازدعوات نه‌گانه اسمعیلیه میگوید وقتیکه مدعوّ برتبه پنجم رسید داعی شروع میکند در تفسیر معانی شرایع اسلام از نماز وروزه وزکوة و حج و طهارت و غیر اینها از واجبات باموریکه مخالف ظاهر است و

هنگامیکه زمان دعوت طول کشید و مدعو معتقد شد که وضع احکام شریعت برسبیل رمز است و سیاست عـام در آن ملاحظه شده و اینکه شرایع معنائی دارد غیر از معنی ظاهر شخص داعی اورا دعوت بکلمات افلاطون وارسطو وفیثاغورث میکند .

غزالی درکتاب مفاضح الباطنیه میگوید: مرتبهٔ فرقهٔ باطنیّه پست‌تر از هرفرقهٔ گمراهی است، چون هیچ فرقه‌ای نیست که مذهب را بخود مذهب نقض کند ودین را بنفس دین باطل گرداند جز فرقه باطنیه که الفاظ دین را از معنای اصلی خود تغییر میدهند و میگویند اینکلمات رمز است، وباید دانست که مذهب اینان ابطال نظر واستدلال است .

ونیز در آن کتاب میگوید : کلام مختصر این است کـه باطنیه چون از منصرف کردن مردم از قرآن وسنت عاجز شدند بتأویلهائیکه روحش ابطال شرایع است تمسك جسته وکتاب خـدا را بدلخواه خود معنی کردند .

باطنیه این اعتقاد را که قرآن دارای ظهر و بطن است از فرقه یهود اتخـاذ کردند چنانکه شهرستانی در ملل ونحل میگوید یوذغانیه منسوبند به‌یوذغان که شخصی یهودی بود از شهر همدان واسمش یهودا میگفت تورات باطنی و ظاهری وتنزیلی وتأویلی دارد و بتأویلاتش در تورات مخالفت باجمیع یهود نمود، وتأویلات کاشی نیزکه معروف بتفسیر محی‌الدین است تمامی قرآن‌را برطریق باطنیه تأویل کرده بمعناهائی که هیچ یك ازاصحاب پیغمبر وسلف‌صالح‌ازآن خبر ندارند.

واگر درست دقت شود تـأویلات خنکی که باطنیه ابداع کرده وبعضی از متصوفه متابعت نموده وجماعتی از اخباریه امامیه فهمیده یا

نفهمیده معتقد بآن شده‌اند لطمه بزرگی باسلام زد وسبب پیدایش مهدیها شد ودر نتیجه اسلام را ضعیف کرد ومسلمانان را پرا کنده نمود .

نتیجه کلام اینکه اگر مراد از باطن بیانیست که باطنیه کردند خلاف عقل و منطق وحقیقت کفر و ضلالت است و اگر مراد از باطن مقصد ومراد قرآنست خود معنائی صحیح وپسندیده میباشد .

مراد از ظاهر مفهوم عربی و مراد از باطن فهم مراد و مقصد قرآنست

هرمعنای عربی از مسائل معانی و بیان که فهم قرآن مبتنی برآن میباشد داخل در ظاهر قرآنست و اینمطلب بذکر امثله ای از کتاب خدا واضح میشود مانند فرق میان ضیّق وضایق درقول خدایتعالی یَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقاً حَرَجاً ـ وَضَائِقٌ بِهِ صَدْرُكَ که ضیّق صفت مشبهه است و دلالت برثبوت و دوام میکند و ضایق اسم فاعل و دلالت برتجدد وحدوث دارد وامریست عارضی ـ وفرق میان یا ایها الذین آمنوا که مدنی است و يٰا اَيُّهَا الَّذِينَ كَفَرُوا که مکّی میباشد و يٰا اَيُّهَا النّاسُ وَيٰا بَنِي آدَمَ که هردو مخاطب کافه ناس میباشند .

وفرق میان رفع در سلام و نصب در سلاماً وامثال اینها که نزد علمای بیان مسلم است ـ وهنگامیکه قرآن برترتیب لسان عرب مفهوم شد مسلماً ظاهر قرآن نیز دانسته میشود .

وهرمعنائی که از قرآن شخص را مؤدّب بآداب ومتخلّق باخلاق فاضله ومتّصف بصفات بندگی واعتراف بربوبیت خالق جهان گرداند آن باطن قرآنست چون مقصد ومقصود قرآن دمیدن روح انسانیت ومتوجه

کردن خلایق بخالق جهانست واینمطلب واضح میشود بذکر امثله‌ای چند:

هنگامیکه این آیه نازل شده مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضاً حَسَناً فَيُضَاعِفَهُ لَهُ أَضْعَافاً كَثِيرَةً یعنی کیست آنکه بخلوص نیت وام دهد خدایرا (یعنی بندگان درمانده اورا که وام‌خواهند) وام‌دادنی نیکو (یعنی در وام دادن تعجیل کند و منت ننهد) پس خدایتعالی مضاعف گرداند و زیاده برزیاده سازد خیر آن قرض را برای او - ابوالدحداح گفت خداوند کریم وبی نیاز است واز ما قرض میخواهد، باطن و مقصد آیـه را فهمید، اما شخص یهودی گفت ان‌الله فقیر و نحن اغنیاء یعنی خداوند فقیراست وما بینیازیم پس ابوالدحداح باطن قرآن را درك کرد وشخص یهودی ازظاهرقرآن تجاوز نکرده واستقراض خداوند بی‌نیازرا براستقراض بنده بینوا حمل نمود.

واز این قبیل میباشد عباداتیکه شارع بدان امر کرده ومنهیّاتی که از آن نهی فرموده است، خداوند متعال تمامی اینها را طلب نمود تاشکر نعمتهایش را بجای آورند چنانکه میفرماید: وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ یعنی قـرارداد برای شما گوش وچشمها ودلها را شاید شما شکر کنید، ودرآیه دیگرمیفرماید: قَلِيلًا مَا تَشْكُرُونَ وشکرضد کفراست پس ایمان وفروعش شکراست، وقتیکه مکلف بقصد شکر زیربار تکلیف وارد شد پس این شخص مراد ازخطاب را فهمیده ودر باطن قرآن تدبر کرده است، وچونکه فهمیدیم لبّ نماز وباطن عبادات شکرنعمت رب وخشوع درمقابل خالق جهانست

پس هرعبادتیکه خالی از خشوع وخضوع باشد از مقصد قرآن و باطن آن دور است .

وهمچنین باطن آیات زکوة ومقصد شارع از تشریع زکوة و انفاق مال اولاً اصلاح نفس شخص مال دار است تا ملکه سخاوت را در نفس آنشخص ایجاد کند ورذیله بخل را ازاو خارج فرماید وثانیاً ترفیه‌حال فقراء وتنگدستان واعانت‌به‌بیچارگان که پر از نفع دو جهانست و فواید دیگری دارد که محتاج بذکرش نیستیم .

اکنون اگر شخص حیله کند و مال خود را پیش از گذشتن سال بزن یا فرزندش ببخشد برای آنکه از زکوة فرار کند وآن را بمستحقین نرساند مسلّماً این عمل خلاف باطن ومقصد قرآنست .

یا کسیکه ارادهٔ طلاق دارد برزنش سخت گرفته او را در تحت شدت قرار دهد تا زن بیچاره از مهر و حقوق زوجیت خود صرف نظر نماید مسلماً این عمل خلاف دین ومقصد سیّدالمرسلین است .

و از این قبیل است حیله هائی که در خوردن رباء وگرفتن مال مردم میکنند وتصورشان چنین است که باین وسایل رباء حلال خواهد شد - بدبختانه این امر شنیع بخلاف مقصد قرآن و باطن دین در میان مقدس نماها ببدترین صورتی شایع است .

وهمچنین خوارج باطن کتاب ومقصد دین را نفهمیده امیرالمؤمنین علی‌بن ابی‌طالب را تکفیر کردند و گفتند علی خلق را در دین خدا تحکیم کرد و حال آنکه خداوند میفرماید اِنِ الْحُکْمُ اِلاّ لِلّٰه و نیز گفتند علی خود را از امارت مؤمنین معزول کرد پس در این هنگام امام کافرین است ، اگرخوارج تدبر درکتاب خدا کرده ومقصد قرآن‌را

میفهمیدند تحکیم خلق را در دین تجویز مینمودند چنانکه خداوند میفرماید یَحْکُمُ بِهِ ذَوا عَدْلٍ مِنْکُمْ وهمچنین فَابْعَثُوا حَکَماً مِنْ اَهْلِهِ وَ حَکَماً مِنْ اَهْلِها ومیفهمیدند که اِنِ الْحُکْمُ اِلاَّ لِلّٰهِ مخالف تحکیم نیست وجسارت بمقام مقدس امیرالمؤمنین نمیکردند وخود وعالم اسلام را ببدبختی نمیکشانیدند.

و همچنین فرقه مجسّمه بجهت عدم تدبر در آیات و جمود بظاهر کتاب ونفهمیدن باطن ومقصد قرآن آیات وارده درقرآن راجع بصفات خدا را حمل بظاهرش نمودند و از برای خداوند دست و چشم و گوش ووجه قایل شدند وربّ را بخلق قیاس نمودند، در نتیجه گرفتار تجسیم شده متشابهات را گرفتند وبمحکم مراجعه نکردند که خداوند میفرماید: لَیْسَ کَمِثْلِهِ شَیْیءٌ

خلاصه کلام مراد ازباطن قرآن مقصد ومقصود این کتاب مقدس است ـ عجب تر آنکه مراد ازباطن رابصورت دیگری درآوردند وبهوای نفس واغراض شخصی وسیاسی باطن قرآن تابع هوسهای مردم گردید مثل آنکه گفتند در آیهٔ ضَرَبَ اللّٰهُ مَثَلًا ما بَعُوضَةً مرادازبعوضه‌علی امیرالمؤمنین است وهمچنین درآیه اُنْظُرْ اِلَی الاِبِلِ کَیْفَ خُلِقَتْ مراد از شتر را نیز علی قرار دادند ـ بدین ترهات و موهومات تحریف غریبی در دین کردند وهرمنکر وقبیحی را بقرآن چسباندند.

برای هریك از ظاهر و باطن قرآن شرطی است شرط ظاهر آنستکه موافق لغت عرب باشد ومخالف با شرع نباشد

اشکالی نیست براینکه مراد از ظاهر مفهوم عربی است، چون از ضروریاتست که قرآن بزبان عربی آشکار نازل شده است، خداوند میفرماید: وَهٰذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُبِينٌ. بنابراین در فهم ظاهر عربی هیچکس اختلاف ندارد وآنچه مختلف فیه است باطن ومقصد قرآنست و شرط فهم ظاهر قرآن اینستکه برزبان عربی محض جاری شود پس هرمعنائیکه ازقرآن برغیرزبان‌عربی‌استنباط شدآن‌معنی‌ازقرآن نیست.

مثل اینکه بیان بن سمعان دعوی پیغمبری میکرد و میگفت شاهد من اینستکه خداوند اسم مرا در قرآن ذکر کرده که میفرماید هٰذَا بَيَانٌ لِلنَّاسِ.

وهمچنین فرقه منصوریه گفتند مراد از آیه وَ إِنْ يَرَوا كِسْفاً مِنَ السَّمَاءِ سَاقِطاً يَقُولُوا سَحَابٌ مَرْكُومٌ (یعنی اگر ببینند پاره‌ای از آسمان را فرود آینده برسرایشان از فرط عناد واستکبار گویند که قطعه آسمان نیست بلکه ابریست درهم بسته وبرهم چسبیده) ابی منصور است که منصوریه منسوب باو هستند - و نیز عبیدالله شیعی مسمی بمهدی هنگامیکه مالك افریقا شد و مستولی بر آن گردید دو رفیق داشت از کُتّامه که ناصر و همراه او بودند یکی نامیده میشد بنصرالله ودیگری بفتح باین دو رفیقش گفت اسم شما دو نفر در قرآنست آنجا

که میفرماید اذا جاءَ نَصرُ اللهِ وَالْفَتحُ وتصرف قبیحی دراین آیه مبارکه کرد و آیه مبارکه کُنْتُمْ خَیرَ اُمَّةٍ اُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ را مبدل کرد به کُتّامَه خَیرُ اُمّةٍ اُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ وهمچنین بابیّه وبهائیّه وازلیّه آیات قرآن را با تأویلات منکر وخنك منطبق براشخاصی نمودند.

وبعضی ازجاهلین بقواعد عرب گفتند قرآن نه زن عقدی را برمرد تجویز کرده است واستدلال کردند بآیه فَانْکِحُوا ما طابَ لَکُمْ مِنَ النِّساءِ مَثْنی وَثُلاثَ وَرُباعَ.

و بعضی رأی دادند که پیه خوك حلالست بجهت اینکه خداوند فرمود حُرِّمَتْ عَلَیْکُمُ الْمَیْتَةُ وَالدَّمُ وَلَحْمُ الْخِنْزِیرِ و در این آیه غیر از گوشت خوك چیزی از اعضایش حرام نشده.

وهمچنین بعضی تفسیر کردند آیه مبارکه وَعَصی آدَمُ رَبَّهُ فَغَوی را وگفتند مراد ازغوی تُخَمَه است یعنی آدم از اکل شجره مبتلا بتخمه شد وخیال کردند که مشتق از غَوِیَ الفصیل یغوی اذا بَشم من شرب اللبن است ونداستند این اشتقاق فاسد است بجهت اینکه غَوی الفصیل بروزن فَعِل است ودر اینجا بروزن فعل بفتح عین میباشد.

وهمچنین درآیه وَاتَّخَذَ اللهُ اِبْراهِیمَ خَلِیلًا خلیل را بمعنی فقیر گرفتند از خَلَّة بفتح خاء که بمعنی مسکنت است.

این جماعت چون کاملاً واقف بلغت عرب و قواعد ادب نبودند بموهومات متمسّك شده رأی خودرادر کتاب خدا مدخلیت داده وهوای نفس خود را اطاعت کرده وبطور وقاحت اقدام باین عمل شنیع نمودند واین

عمل فاسد اینان را بسوی تحریف کتاب خدا کشانید و آنرا بدلخواه خود تفسیر کردند .

خلاصه کلام باید هرمعنائی که برای الفاظ قرآن کرده میشود موافق قواعد عرب ومعنائی که مخاطبین می فهمیدند باشد چنانکه اگر عرب لفظی را درمعنی خاصی استعمال کرد جایز نیست بهوای نفس در معنی دیگر استعمال شود .

یکی از مصیبتها این است که مردم غیرعرب وارد درقرآن شده ترجمه قرآن کردند ویا قرآن را باصطلاحات فلاسفه ومتکلمین وفقهاء وصوفیه منزّل نمودند وحال اینکه وضع این اصطلاحات بعد از دوقرن از بعثت رسول اکرم است وبهیچ وجه مناسب با قرآن که بزبان عربی فصیح برامت امی که مطلقا از اصطلاح عاری بودند نازل گردید، نیست

شرط فهم باطن قرآن موافقت با لغت عرب وشهادت شرع است وتأویلات فرقه باطنیه باطل میباشد

برای فهم باطن ومقصد قرآن کریم دو شرط است :

- شرط اول آنکه معنی باطن باید برمقتضای ظاهر مقرر در زبان عرب وبرطبق مقاصد عربی جاری باشد واین خود واضح است که قرآن عربی است، اگرفهم قرآن طوری باشد که عرب آنرا نفهمد لازم میآید که قرآن عربی نباشد و هرمعنائی که ظاهر لفظ قرآن برآن دلالت نکند آن معنی مجعول وساختگی است .

پس اگر معنائی برای قرآن شد که لفظ عربی بهیچ وجه دلالت برآن نداشته باشد میشود معانی دیگر تصویر کرد وترجیحی میان این معنی و آن معنی نخواهد بود، چون وقتی قرار براین شد که ما بلفظ

و استعمال آن در معنی خودش اعتناء نکنیم میتوانیم هرمعنائی که اراده کنیم بقرآن بچسبانیم مثل اینکه بعضی گفته‌اند مراد از وَالشَّمْسِ پیغمبر اکرم وَضُحٰیهَا علی امیرالمؤمنین است ، و در تفاسیر بعضی از اخباریه از این قبیل تفسیر زیاد است - اولاً باید به‌بینیم آیا عرب ازلغت شمس معنای رسول اکرم را میفهمد؟ یا در کتاب لغتی ضحی را بمعنی امیرالمؤمنین استعمال کرده‌اند؟ البته چنین‌چیزی نیست ، وثانیاً اینطور معنی لعب باقرآن وافترای برخدای جهانست وخود گناه بزرگی میباشد که برای شیادان ومدعیان باطل باب دعاوی را باز میکند .

شرط دوم آنکه باید برآن معنای باطن شاهدی از نص یا ظاهر قرآن در محل دیگر باشد ویا سنت رسول برآن گواهی دهد وباین دو شرط (موافقت با لغت عرب وشاهدی از کتاب خدا وسنت رسول) باطن قرآن فهمیده میشود ، پس معلوم شد معانی که فرقه باطنیه برای کتاب خدا کرده اند همه باطل و موهوم است ، مثل اینکه گفتند غسل تجدید عهد است وطهور بیزاری جستن از هراعتقادی وتیمم اخذ از مأذون تااینکه داعی را ملاقات کند وصیام امساك از کشف سرو کعبه نبی‌است ، باب علی وصفا نبی است ومروه علی ، تلبیه اجابت داعی ، طواف سبعاً طواف بمحمد وائمه هفتگانه ونار ابراهیم غضب نمرود است وذبح اسحق گرفتن عهد است و عصای موسی براهین موسوی است و انفلاق پرا کنده شدن علم موسی است در فرعونیان وبحرعالم است وتظلیل غمام نصب موسی است امام را ومنّ علم است که از آسمان نازل میشود وسلوی داعی از دعات است و جُراد و قُمّل و ضفادع سئوالات والزامات موسی است برضد فرعونیان و تسبیح جبال مردان محکم در دین وجن که در تحت قدرت

سلیمان بودند باطنیه آن زمانست وشیاطین ظاهریه اند و غیر اینها که ذکر شد - اگر درست دقت شود تمامی این قسم از تأویل نعوذ بالله استهزاء بکتاب خداوند است .

این تأویلات بارد وخارج از لفظ و منطق و عقل ودین چنان در مسلمین شایع شد که جلوگیری از آن کار مشکلی گردید و اخباریه امامیه که اصولاً وفروعاً با باطنیه مخالفند این قبیل تأویلات را درکتب خود ذکر کردند .

و همین تأویلات سبب پیدایش فرقه های گمراه (قادیانیه و بابیه وازلیه وبهائیه و ملاحده صوفیه) گردید - اعاذناالله و جمیع المؤمنین من شرور انفسنا .

تفسیر برأی و تقسیم آن

بجایز و ممنوع

از مسلمات است اگر انسان رأی و عقاید خود را مدخلیت در قرآن دهد در شرع مقدس مذموم وشخص صاحب رأی درآتش خواهد بود ودر مذمت آن حدیث صحیح شریف نبوی کافی است که فرمود :

مَنْ فَسَّرَ الْقُرْآنَ بِرَأْيِهِ فَلْيَتَبَوَّءْ مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ (هر که قرآن را برأی خود تفسیر کند جایگاه او آتش خواهد بود) .

واز ائمه هادین مأثور است که تفسیر کتاب خدا جز باثر صحیح یا نص صریح جایز نیست .

و تحقیق در این مبحث این است که اگر تفسیر جاری بر کلام

عرب و موافق کتاب وسنت باشد این قسم تفسیر را نمیشود گفت ممنوع است بچند وجه :

۱ - اینکه بنابر امر حق تعالی باید در کتاب خداوند تدبر کرد ومرادش را فهمید وحکم از آن استنباط نمود وجمیع تفسیر قرآن از معصوم نرسیده و احتیاجات و حوادث روز بروز برافزایش است یا باید توقف کرد وتعطیل در احکام نمود واین امر غیرممکن است ویا باید در قرآن اجتهاد کرد وحوادث و احتیاجات را از قرآن یافت .

۲ - اگر تعلم وتدبر در کتاب خدا جایز نبود واجتهاد ورأی در آن مطلقا حرام بود میبایست رسول اکرم وائمه طاهرین تمامی آیات را تفسیر کنند تا دیگر محتاج باعمال نظر و فکر در آن نباشیم وآنچه مسلم است آن آیاتی که عقول بشر در آن راه ندارد بیان فرمودند و بسیاری ازآیات را وا گذار بعقل واجتهاد علمای امت مرحومه وراسخین در علم نمودند ، پس بنابراین لازم نیست که تفسیر تمام آیات و کلمات قرآن از رسول ص وائمه طاهرین مأثور باشد .

۳ - اینکه اصحاب رسول ص اولی باحتیاط بودند ازغیرشان وحال اینکه قرآن را تفسیر میکردند بر آنچه که میفهمیدند وبیشتر تفسیرها از آنان بما رسیده است :

واما رأی واجتهاد در قرآن که جاری برلغت عرب و ادله شرعیه از کتاب وسنت نباشد بدون شك آن رأی مذموم وآن اجتهاد غلط است چون افترای بخدای جهان میباشد واین قسم ازرأی ازطرف شارع منع اکید شده است - پس نهی از رأی در قرآن بردو وجه است :

وجه اول - آنکه شخص ازروی هوای نفس ومیل خود یااغراض دیگر رأی و عقیده‌ای برای خود اتخاذ مینماید و قرآن را برآن رای

وعقیده خود تفسیر میکنند که اگر این رأی و هوی در آن نبود بهیچ وجه قرآن را باین وجه تفسیر نمی‌نمود و این چند قسم است :

اول اینکه میداند این آیه بهیچ وجه دلالت برمقصد او ندارد ولکن میخواهد برطرف مشتبه گرداند مانند فرق ضاله که برای اضلال مردم آیات را برطبق هوای نفس تفسیر میکنند .

دوم اینکه خود جاهل است و خیال میکند قرآن را می‌فهمد وحال آنکه اعتقاداتی ازروی هوای نفس وتعلیم معلمین باطل دراو پیدا شده است وقرآن را برطبق عقاید وآراء خود تفسیر میکند واگر آن اعتقاد ورأی نبود هیچ وقت اینطور تفسیر نمیکرد ـ اگر درست دقت شود بسیاری از تفسیر مفسرین برروی عقاید وآراء شخصی است ، بهیچ وجه مربوط بکتاب خدا نیست ، مثلاً شخص معتزلی مذهب است وآرائی در دین بطریقه اعتزال دارد پس قرآن را برعقاید معتزله منزّل میکند مانند تفسیر کشاف ، یا شخص اشعری است و عقاید و آرائی پیدا کرده وادله‌ای برآراء خود ازغیر کتاب خدا اتخاذ نموده لذا قرآن را برطبق عقاید اشعری تفسیر میکند مانند تفسیر بیضاوی و فخررازی ، یا شخص فیلسوف است و آراء و عقاید فلسفی دارد باینجهت قرآن را برعقاید فلسفی خود تفسیر میکند مثل صدر المتالهین که قرآن را برطبق فلسفه خود تفسیر کرده است ، ویا شخص باطنی است و عقاید و آراء خود را از مصادر دیگر غیرقرآن گرفته وقرآن را برآراء باطنیه تأویل میکند مثل ملاعبدالرزاق کاشی که قرآن را برطبق آراء باطنیه تفسیر کرده است ، ویا شخص صوفی است وآراء تصوف خود را از غیرقرآن گرفته میآید قرآن را برآراء وعقاید صوفی تفسیر میکند ، و همچنین مذاهب مختلفه دیگر که در اسلام پیدا شد هرفرقه‌ای قرآن را منطبق برعقاید

خود کردند و کار اسلام ومسلمانان باختلاف وپراکندگی کشید وچهارصد میلیون مسلمان دست خوش ملل دیگر شد وشد آنچه شد.

سوم اینکه میشود شخص اغراض صحیحی داشته باشد وبرای آن دلیل از قرآن بخواهد و یا شاهدی از سنت بیاورد مثل کسیکه دعوت بمجاهده با قلب سخت میکند واین آیه مبارکه اِذْهَبْ اِلٰی فِرْعَوْنَ اِنَّهُ طَغٰی را اشاره برای قلب قاسی قرارمیدهد ومیگوید مراد ازفرعون قلب سخت است و یا کسیکه مردم را ترغیب باستغفار در وقت سحر میکند و البته غرض او مشروع است استدلال میکند بحدیث شریف تَسَحَّرُوا فَاِنَّ السُّحُورَ بَرَكَةٌ و حال اینکه میداند مراد از تسحّر غذا خوردن در سحر است نه ذکر خدا، وبعضی از وعاظ برای زیبائی کلام وترغیب مردم بفضایل اخلاق باین قسم تأویلات و کلمات متوسل میشوند واگر درست دقت شود این تعبیرات تفسیربرأی میباشد ودر شرع مقدس از آن نهی صریح شده است.

وجه دوم - اینکه قرآن را بصرف لغت عرب دانستن و بظاهر عربی آشنا بودن تفسیر کند بدون مراجعه بشأن نزول وتاریخ عرب جاهلیت وآشنائی بسنت پیغمبر وفهمیدن غرایب قرآن وآنچه متعلق بحذف واضمار وتقدیم وتأخیر است.

وهرکس بصرف دانستن لغت وظاهر قرآن بدون مراجعه بسنّت و نقل و سماع و آنچه متعلق بقرآنست اقدام بتفسیر کتاب خدا کند مسلماً تفسیر برای کرده وپیغمبر فرمود جای او در آتش است پس مناسب این است که طریقه تفسیر را ذکر کرده راه آنرا نشان دهیم:

راه تفسیر کتاب خدا وفهم آن: کسیکه میخواهد کتاب خدای

را تفسیر کند باید اولاً ازخود قرآن تفسیرش را بجوید چون ان القرآن یفسر بعضه بعضا و هر آیه‌ای که مجمل بود بیانش را در آیه دیگر طلب کند و اگر مختصر بود تفصیلش را در آیه دیگر جستجو کند، اگر طلب کرد و یافت بمقصود رسیده و دیگر معطلی ندارد، اما اگر در قرآن تفسیر آیه مطلوب خود را نیافت باید رجوع بسنت پیغمبر (ص) کند، و اگر در سنت نیافت رجوع باهل بیت پیغمبر و اقوال اصحاب رسول کند ـ مراجعه باهل بیت راهی است بس پسندیده فان اهل البیت ادری بمافی البیت و مراجعه باصحاب راهی است صحیح، زیرا که اصحاب رسول واقف بودند بقرائن واحوال هنگام نزول قرآن.

وبرای مراجعه بتفاسیر بهترین تفسیرها تفسیر کبیر طبری وتفسیر مجمع البیان است ومفردات راغب که لغت قرآنست درفهم قرآن بسیار ممد میباشد ـ اللهم ارزقنا فهم القرآن برحمتك یا ارحم الراحمین.

تقسیم قرآن و بیان محتویات آن

سرّ قرآن و مقصود اقصی آن دعوت خلایق است بخالق جهان مٰا خَلَقْتُ الجِنَّ وَالاِنْسَ اِلّا لِیَعْبُدُوْنِ وغایت مطلوب ازقرآن ارتقاء عبد است ازحضیض نقصان باوج کمال وعرفان وحرکت دادن مردم است بکعبه کمال وایمان واین کتاب ازچگونگی سفر بسوی خدا ومجاورت مقربین درگاه اله درطبقات بهشت ونجات ازبدبختی ودرکات جحیم بحث میکند، ازاین جهت فصول و ابواب قرآن و سور و آیات آن منحصر

در شش مقصد است : سه مقصد آن ستون قرآن واصول مهم آنست وسه مقصد دیگرش فروع ومتمم .

اما سه اصل مهم

۱ـ شناختن مبدء جهان بربوبیت وبیان صفات ربوبی وچگونگی پرستش رب جهان است و بیان توحید ذات وصفات وتوحید در الوهیت و عبادت و انداختن انداد و اینمطلب را کاملاً در رساله توحید عبادت (مطبوع در طهران) بیان کرده‌ایم .

۲ ـ شناختن راه راست وطریقه خدا شناسی و راهی که آن راه انسان را بخدا میرساند .

۳ ـ معرفت معاد و کیفیت آن و بیان حال بندگان در آن نشأة

واشرف این اصول علم بخدا وروز بازپسین است : آمِنُوا بِـاللهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وبعدازآن شناختن راه راست که آن صراط مستقیم است إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمْ و مراد از صراط مستقیم شناختن چگونگی تزکیه نفس وتنویر و تخلیص آن از شوایب طبیعت و کثافت عالم ماده می باشد .

و اما سه اصل تابع ومتمم

۱ ـ احوال مردمی که راه خدا را پیمودند و بمنزل رسیدند از انبیا ورسل واولیاء ومؤمنین .

۲ ـ احوال کسانیکه از راه خدا رو برگردانده راه مستقیم انسانیت را نپیموده گرفتار غولان شدند ودربیابان شرك وجهالت سرگردان ماندند ودر دنیا وآخرت هلاك گردیدند مثل فرعون وقارون و اصحاب لوط وقوم نوح وامثال آنان .

۳ ـ تعریف ساختمان راه وبیان اینکه چگونه باید توشه راه را تحصیل کرد.

وبیان مختصرش اینستکه دنیا منزلی ازمنازل سایرین الی الله است وبدن مرکب انسانست وباید غفلت از تدبیر منزل ومرکب نکرد و این سفر تمام نمیشود مگر بحفظ بدن وبقای نوع، پس انسان محتاج است بقانونی که او را اداره کند وتمامی آیات اخلاقی قرآن و ابواب فقه از طهارات و عبادات و معاملات و سیاسات و نکاح وطلاق وارث و کتاب اطعمه واشربه در بیان ساختمان راهست.

وقرآن ازمسقط نطفه انسانی تاروزمرگش دستور کامل داده است و مراد از بیان ساختمان راه همین است و چون بنای رساله براختصار است ما دراینجا از بیان دقایق احکام دست نگاه داشته وخوانندگان را بکتاب مفصلی که مؤلف در سرتشریع نگاشته است مراجعه میدهم و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین.

مقاصد قرآن در وضع
شریعت و احکام

پیش ازشروع در مقصود محتاجیم بتقدیم مقدمه‌ای وآن اینستکه وضع شرایع و قوانین مبتنی برمصلحت بندگان در دنیا وآخرت است وقرآن بآنچه مصلحت عباد است امر فرموده و از آنچه در آن مفسده بندگانست نهی کرده ووظیفه رسل بیان مصالح ومفاسد است واحتیاج برسل ازاینجهت میباشد.

و شاهد بر این مطلب آیات وارده در کتاب خدا است کـه ذکر غایات ومصالح را در موارد متعدده میفرماید :

۱ ـ در بیان غایت ومصلحت بعث رسل که اصل تشریع است میفرماید : رُسُلًا مُبَشِّرِينَ وَ مُنْذِرِينَ لِئَلّا يَكُونَ لِلنّاسِ عَلَى اللّٰهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ و همچنین در خصوص بعث رسول اکرم میفرمـاید : وَمٰا اَرْسَلْنٰاكَ اِلّا رَحْمَةً لِلْعٰالَمِينَ .

۲ ـ در اصل خلقت میفرماید : وَ هُوَ الَّـذِي خَلَقَ السَّمٰواتِ وَالْاَرْضَ فِي سِتَّةِ اَيّـامٍ وَكٰانَ عَرْشُهُ عَلَي الْمٰاءِ لِيَبْلُوَكُمْ اَيُّكُمْ اَحْسَنُ عَمَلًا وهمچنین: مٰـا خَلَقْتُ الْجِـنَّ وَالْاِنْسَ اِلّا لِيَعْبُدُونَ وهمچنین: اَلَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيٰوةَ لِيَبْلُوَكُمْ اَيُّكُمْ اَحْسَنُ عَمَلًا

واما بیان غایات ومصالح در تفاصیل احکام در کتاب وسنّت بیشتر از آنست که بشود احصا کرد وبذکر بعضی از آنها قناعت میشود :

۱ ـ آیه وضوء : مٰا يُرِيدُ اللّٰهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ وَلٰكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ وَلِيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ

۲ ـ در روزه میفرمـاید : كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيٰامُ كَمٰـا كُتِبَ عَلَي الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ

۳ ـ نماز : اِنَّ الصَّلٰوةَ تَنْهٰى عَنِ الْفَحْشٰاءِ وَالْمُنْكَرِ

٤ ـ قبله : فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنّاسِ عَلَيْكُمْ حُجَّةٌ

٥ ـ جهاد: أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتِلُونَ بِأَنَّهُمْ ظُلِمُوا

٦ ـ قصاص: وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيوةٌ يا أُولِي الْأَلْبَابِ

٧ ـ در تقرير توحيد: أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيٰمَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هٰذَا غَافِلِينَ

وهنگاميكه معلوم شد مقاصد قرآن در وضع شريعت و احكام مصلحت بندگانست پس ميگوئيم باز گشت تكاليف وارده درشرع بحفظ سه اصل است .

ضروريات و حاجيات و تحسينيات

مراد از ضروريات اصول واحكاميست كه انسان در مصالح دين ودنيا ناچاربرحفظ وعمل بآن است بحيثيتى كه اگر فاقد يكى ازآنها شد دنيايش خراب وآخرتش پر از بدبختى وعقاب خواهد بود چنانكه اگر آب ياهوا نباشد تنفس وزندگانى بربشر ممتنع است همچنين اگر مراعات اين اصول نشود حيات دنيا وآخرت محال خواهد بود .

و مراد از حاجيات آن احكام و اصوليست كه انسان از حيث توسعه و رفع ضيقيكه در غالب اوقات مودى بحرج و مشقت ميگردد محتاج بآنست بهبيان واضحتر مراد از حاجيات احكاميست كه در مورد حرج ومشقت وضع گرديده ودرآن ملاحظه ترفيه عباد شده است مثل قصر نماز و روزه در سفر و اكل ميته در مخمصه خداوند ميفرمايد:

مَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ

ومراد از تحسينيات مكارم اخلاق و محاسن عادات وآنچه عقول كامل از آن پرهيز دارند واجتناب ميكنند، است

ضروریات پنج است

۱ ـ حفظ دین چون نخستین چیزیکه انبیاء و رسل بشر را بآن دعوت میکنند دین است ومراد ازدین اعتقاد بمبدء ومعاد وربط دادن خلایق بخالق جهان میباشد وغایت خلقت انسان پرستش خدای واحداست مٰا خَلَقْتُ الجِنَّ وَالاِنْسَ إلَّا لِیَعْبُدُونَ واین عبادت و ربط خلق بحق جوهر حیات ولب معرفت وغایت قصوای سیرانسانست ، تامردم خدای را نشناسند واو را پرستش نکنند وبحضرتش زلفی وقربی حاصل ننمایند زنده نخواهند بود، پس قرآن مهم‌ترین اصلی را که در نظر دارد حفظ دین وربط خلق برب العالمین است ، بنابراین یك سلسله احکام شریعت برای حفظ این اصل است ، وبآنچه که انسان را بخداوند نزدیك گرداند وروح اطاعت وبندگی در او ایجاد کند امر فرمود چون نماز وروزه وزکوة وصدقات وامثال آن .

وازآنچه انسان‌را ازخداوند دورکند نهی فرمود چون‌شرك اکبر واصغر واطاعت غیر خدا وحاجت خواستن ازغیر خدا وامن ازمکر خدا ویأس از روح خدا وامثال آن .

۲ ـ حفظ عقل است : غرض دیگر قرآن از وضع شریعت حفظ عقل است ، انبیاء ورسل باید حافظ عقول مردم باشند وتاعقل مردم حفظ نشود وبا عقل واراده کار نکنند ترقی وتکامل وتحصیل سعادت نشأتین ممتنع خواهد بود، قرآن باعقلاءِ سخن میگوید پس باید احکامی وضع کند تاعقل انسان محفوظ بماند وبکعبه کمال متوجه شود .

وآنچه را که حافظ عقل است امر فرمود مثل تدبر در آیات ومطالعه در خلقت وتفکر وتعلم وامثال آن .

و از آنچه عقل را خراب میکند نهی فرمود چون تقلید آباء و طاعت کبراء ورهبانان واحبار واتباع ظن، وحرمت خمر والکل وامثال آن برای حفظ عقول است .

۳ ـ حفظ بدن : چون دنیا مزرعه آخرتست وانسان مسافر است تا مرکب محفوظ نباشد راکب بمنزل نمی‌تواند برسد، این است که قرآن در حفظ نفوس دقت کامل فرمود .

آنچه را که حافظ نفوس است امرفرموده وازآنچه مهلك نفوس است نهی صریح نمود چون قتل وضرب وجور وجنایت وامثال آن .

٤ ـ حفظ نسل : چون اشخاص انسان در دنیا بقاء ندارد ودیمومة انسان ببقاء نسل است و حفظ انواع بتناسل است قرآن آنچه را که حافظ نسل است امر واز آنچه مهلك و قاطع آنست نهی فرمود چون زناء ولواط وامثال آن .

٥ ـ حفظ مال : چون انسان تا مال نداشته باشد نمیتواند طی منازل زندگانی کند پس قرآن بدانچه حافظ مال است امر و از آنچه متلف آن میباشد نهی فرمود چون اسراف وسرقت وخیانت وضرر زدن بیکدیگر وامثال آن .

خلاصه کلام غایت از تشریع حفظ این اصول است وما در اینجا بطور اشاره ذکر کردیم تفصیل این مجمل کتاب مفصلی خواهد شد و چون مبنای رساله براختصار است از بیان آن اعراض میکنیم و خوانندگان را بکتاب مفصلی که فقه را براین ترتیب نوشته‌ام حواله میدهم از حق متعال‌خواهانم که موفق باصلاح وطبع آنکتاب شویم .

ناسخ و منسوخ قرآن

نسخ درلغت عبارت از باطل کردن چیزی وجای آن چیز دیگر گذاشتن است و در اصلاح محققین نفاد و تمام شدن مصلحت حکم اول است ودر سابق بیان کردیم که احکام شرایع و دیانات برای مصالح عباد وضع شده و هیچ حکمی از طرف شارع بدون مصلحت نخواهد بود ، شارع مقدس اول‌مصلحت‌را ملاحظه کرده بعد از آن حکم را وضع میکند و چون مصالح عباد در ازمنه و امکنه مختلف است و همچنین نظام امور جمهور نسبت بازمنه مختلف میشود از اینجهت درشرایع نسخ واقع گردید . دراینجا بیك مثلی کشف مطلب میگردد وآن اینستکه اوامر و نواهی شارع باوامر و نواهی طبیب میماند چنانکه مریض نزد طبیب میرود وطبیب میگوید باید مسهل تناول کنی یافلان دوا رابخوری یا میگوید باید ترشی نخوری این امر ونهی طبیب درواقع ونفس‌الامر محدود بزمان خاصی است ومریض تصورمیکند که این امرونهی همیشگی است و مسلماً در این امر ونهی طبیب جلب منفعت و دفع مضرت را ملاحظه نموده وهنگامیکه آن مصلحت احرازشد وآن مفسده برطرف گردید حکم را طبیب نسخ میکند ، بمعنی اینکه دیگر مصلحت در خوردن‌آن دوا نیست وخوردن ترشی مفسده ندارد ـ پس نسخ در احکام شرع هم بهمین معنی است که مصلحت حکم تمام شده نه اینکه حکم برداشته شده وچون معنی وحقیقت نسخ معلوم شد فهمیدن نسخ در قرآن وشریعت ضمن دو امر بیان میشود :

۱ ـ یکی از مسلمات است که آنچه را قرآن در ابتداء بآن

دعوت فرموده وسور مکی متکفل ذکر آن شده همانا قواعد کلی است واول چیزیکه خلایق را بآن دعوت فرموده ایمان بخدا و رسول و روز بازپسین است و بعد از آن تشریع نماز فرمود و از شرك و کفر و توابع آن چون ذبح برای غیر خدا وامثال آن نهی اکید نمود ، وهمچنین بمکارم اخلاق مثل عدل واحسان و وفای بعهد واعراض از جاهل و دفع بالتّی هی احسن و خوف از خدا و صبر و شکر امر فرمود و از اخلاق رذیله وفحشاء ومنکر وبغی وقول بغیرعلم وکم فروشی وفساد درارض و زنا و قتل و فحش و دختر زنده بگور کردن وامثال آن از اموریکه دردین جاهلی جاری بود نهی نمود - پس بنابراین آیات مکی متکفل کلیات است وبعد ازهجرت در مدینه منوره آن قواعد تکمیل گردید:

۲ - یکی از بدیهیات اولیه است که احکام کلی عقلی قابل نسخ و تخصیص نیست مثلاً قاعده عقلی النقیضان لا یجتمعان ولا یرتفعان وهمچنین الکل اعظم من الجزء بهیچ وجه تصویر نسخ در آن نمیشود که یك روزی بیاید ونقیضان جمع شود یا کل کوچکتر از جزء باشد، در فصل سابق ذکر کردیم که قرآن حافظ ضروریات و حاجیات و تحسینیاتست وضروریات حفظ دین وعقل وبدن ونسل ومال است و کلیات شرایع کلیات عقلیه میباشد و قابل نسخ و تخصیص نیست ، تمام شرایع آسمانی برای حفظ این اصول آمدند، خداوند میفرماید : شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحاً وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ كَبُرَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ مَا تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ .

یعنی بیان کرد و هویدا ساخت و برگزید خدایتعالی برای شما از دین آنچه وصیت کرد بآن نوح و آنچه که وحی کردیم بسوی تو و آنچه وصیت کرده بودیم بدان ابراهیم وموسی وعیسی را ، که بپای دارید واقامه کنید دین را ومتفرق نشوید در آن یعنی اختلاف نکنید در آن اصل ، گران وبزرك است برمشرکین آنچه میخواهی ایشان را بسوی آن ازتوحید ونفی شرك و اصول فضایل اخلاق ومکارم عادات دعوت کنی ــ در این آیه مبارکه تصریح است که تمامی انبیاء بیك اصول دعوت میکردند و اختلاف در میان رسل نیست ، خداوند میفرماید: لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ اَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ پس اختلاف شرایع در امور جزئی ، ونسخ در شرایع در جزئیات است و همچنین ناسخ و منسوخ قرآن در کلیات آن نیست زیرا که کلیات عقلی میباشد وقابل نسخ نیست : حَلَالُ مُحَمَّدٍ حَلَالٌ اِلَي يَوْمِ الْقِيمَةِ وَحَرامُ مُحَمَّدٍ حَرامٌ اِلَى يَوْمِ الْقِيمَةِ

خلاصه کلام نسخ در دیانات و همچنین نسخ در بعضی از احکام قرآن در امور جزئی است بعبارت واضح تر نسخ احکام در تشریفات شریعت ودین است نه در کلیات وقواعد آن مثل تغییر قبله ازبیت المقدس بکعبه یا اینکه طلاق زن غیر محدود بود محدود بسه طلاق گردید وظهار طلاق بود و بعد غیر طلاق شد و امثال آن و صلی الله علی سیدنا محمد وآله الطاهرین .

محکم و متشابه قرآن
و بیان حقیقت آن

مبحث محکم ومتشابه قرآن ازمشکلات فن علم قرآن است ودر

اینجا آراء و اهواء متضاد حکمفرما میباشد وچون مردم از راه راست وارد این مبحث نشده‌اند گفتارشان متشتّت میباشد وما در اینجا آنچه را که مُخ مطلب ولباب حقیقت است با استمداد ازرب جهان بیان میکنیم :

قرآن در یکجا دلالت دارد براینکه تمامی آن محکم است ودر جای دیگر نص صریح دارد براینکه تمامی آن متشابه است ودرموضع دیگر بیان میکند که بعضی از آن محکم است وبعضی متشابه .

اما آنجا که دلالت دارد براینکه تمامی قرآن محکم است آیه مبارکه الـر تِلْكَ آیاتُ الْكِتابِ الْحَكِیْمِ و نیز آیــه الـر كِتابٌ أُحْكِمَتْ آیاتُهُ میباشد ـ دراین دوآیه خداوند بیان فرموده که تمام قرآن محکم است ومراد ازمحکم در این دو موضع ازکتاب بمعنی کلام حق باالفاظ صحیح ومعانی بسندیده ودرست و از حیث لفظ و معنی از هرقول وکلامی فصیح‌تر وافضل است و در این دو صفت کـه اتقان لفظ واحکام معنی است کسی را قدرت معارضه نیست .

واما آنجا که میفرماید تمام قرآن متشابه است قول خدایتعالی اَللّهُ نَزَّلَ اَحْسَنَ الْحَدیثِ كِتاباً مُتَشابِهاً مَثانِیَ تَقْشَعِرُّ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِینَ یَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ ثُمَّ تَلینُ جُلودُهُمْ وَ قُلوبُهُمْ اِلٰی ذِكْرِ اللّهِ ذٰلِكَ هُدَى اللّهِ یَهْدِیْ بِهِ مَنْ یَشاءُ وَ مَنْ یُضْلِلِ اللّهُ فَمالَهُ مِنْ هادٍ میباشد .

یعنی خدایتعالی فرستاد نیکوتر سخنی را کـه آن کتابی است همانند یعنی‌بعضی‌شبیه بیکدیگر دراعجاز یا درجودت لفظ وصحت‌معنی ودرنیکوئی‌وزیبائی و هدایت وبلاغت وبعض ابن کتاب بعض دیگر آن

را مصدق است وباین مطلب اشاره فرموده :

وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِاللهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافاً كَثِيراً

ومراد ازمثانی این است که حوادث زمان قرآن را کهنه نمیکند وهر چیز مندرس ومضمحل میشود جز قرآن و ممکن است مراد ازمثانی این باشد که هرروز فوایدی از قرآن برای بشر معلوم میشود که در سابق او را نیافته بود وقرآن با تکامل وترقی بشر مساعد است ، هرچه بشر ترقی کند احتیاجاتش از قرآن منقطع نخواهد شد و این قرآن خالد است ، وبعضی مثانی را معنی کرده اند که دوبار ودوتا کرده یعنی مشتمل است بر مزدوجات چون امر ونهی و وعد ووعید و رحمت وعذاب وبهشت ودوزخ ومؤمن وکافر - ومیلرزد ازآن پوستهای آنان که میترسند ازپروردگار خود پس نرم میشود وآرام میگردد پوستها و دلهای ایشان بذکر خدا و این کتاب هدایت پروردگار است هدایت میکند خدا بآن کسی را که میخواهد وهر کس را خداوند گمراه کند برای او راهنمائی نخواهد بود .

و اما آنجا که دلالت دارد بعضی از آیات محکم است و بعضی متشابه وبحث ما در آن است این آیه مبارك است خداوند میفرماید :

هُوَ الَّذِي اَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَاُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَاَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ اِلَّا اللهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ اِلَّا اُولُو الاَلْبَابِ .

این آیه مبارکه تصریح میکند که قرآن محکم و متشابه دارد

وما درتفسیر این وتحقیق محکم ومتشابه محتاجیم بذکر مباحثی چند :

۱ ـ **محکم :** عرب میگوید حاکَمتُ وَحکمتُ واحکمتُ یعنی ردّ ومنع کردم و حاکم را حاکم میگویند چون ظالم را از ظلم منع میکند و حکمة اللجام آن است که منع کند اسب را از اضطراب ، ودر حدیث نخعی احکم الیتیم کما تحکم ولدك یعنی منع کن یتیم را ازفساد چنانکه طفلت را منع میکنی ، جریر میگوید احکموا سفهائکم یعنی منع کنید سفیهان را ازسفاهت وبناء محکم یعنی وثیق ، وحکمةرا حکمة میگویند چون انسانرا از آنچه سزاوار نیست منع میکنند .

۲ ـ **متشابه :** شبه وشَبه وشَبیه مماثل بودن دو چیز است در کیفیت مثل رنك وطعم ، وشبهه آن است که میان دوچیز بواسطه شدت شباهت بیکدیگر امتیاز داده نشود ، تشابه گاهی در عین است مثل و اتوابه متشابها یعنی بعضی با بعض دیگر در رنك شبیه است نه در طعم وحقیقت وبعضی گفته‌اند مراد تماثل درکمال وخوبی‌است وبعضی بر آنند که مراد از متشابهاً یعنی در منظر متفقند و در طعم مختلف و تشابهت قلوبهم یعنی درگمراهی وعدم رشد قلوبشان شبیه شد ومتشابه از قرآن آن است که تفسیر آن بجهت شباهت بغیر از حیث معنی یا از حیث لفظ مشکل باشد .

۳ ـ **ام‌الکتاب :** آنچه اصل برای وجود چیزی یاتربیت واصلاح آن یا مبدأ چیزی باشد آنرا ام می‌نامند خداوند میفرماید : وَ اِنَّهُ فِي أُمِّ الْکِتٰابِ که مراد لوح محفوظ میباشد واین برای منسوب بودن علوم باوست ومکه را ام‌القری میگویند ومجرّه را ام‌النجوم مینامند

۴ ـ **تأویل :** راغب اصفهانی میگوید از اول است بمعنی رجوع

باصل ، تأویل رد شیی بغایتی که مراد است از جهت علمی باشد مثل وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللهُ و غایت از جهت فعل باشد مثل قول شاعر وَلِلنَّوى قَبْلَ يَوْمِ الْبَيْنِ تَأْوِيلُ وقول خدایتعالی : هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا تَأْوِيلَهُ .

وتأویل در اصطلاح اهل تفسیر وسلف از فقها واهل حدیث مراد تفسیر و بیان میباشد و از این قبیل است قول ابن جریر وغیر او که در کتاب تفسیرشان میگویند «قول درتأویل این آیه‌است» وبعدتفسیر میکنند

ومراد معتزله ، جهمیه، متکلمین، صوفیه وباطنیه ازتأویل برگرداندن لفظ است از ظاهر واین معنی در اصطلاح متأخرین از اصولیین وفقهاء شایع است و از اینجهت میگویند تأویل برخلاف اصل است و تأویل محتاج بدلیل است واین معنی که مراد از تأویل صرف لفظ از ظاهرش باشد سبب پیدایش بدعت ها وخرافات در اسلام شد .

و از اقسام تأویل باطل تأویل اهل شام کلام پیغمبر راست که به‌عمّار فرمود تَقْتُلُكَ الْفِئَةُ الْبَاغِيَةُ یعنی‌ای‌عمار گروه‌ظالم‌تورا میکشند، اهل شام کلام پیغمبر را تأویل کرده گفتند ما عمار را نکشتیم، کشنده عمار کسی است که اورا وارد جنك کرد، ولی این تأویل مخالف حقیقت لفظ وظاهر آنست بجهت اینکه قاتل عمار کسی است که مباشر قتل او شده نه آنکه طلب نصرت و یاری از او کرده است ، اگر این تأویل صحیح بود باید کشنده حمزه سیدالشهدا رسول اکرم باشد چون پیغمبر سبب شد که حمزه زیر شمشیر مشرکین شهید شود .

ما برای رفع شبهه وابطال کلمات متأخرین در بیان تأویل آیاتی

را که در قرآن لفظ تأویل در آنها وارد شده ذکر میکنیم تا فهمیده شود که تأویل باین اصطلاح درست نیست .

۱ ـ آیه مبارکه یَا اَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اَطِیعُوا اللّٰهَ وَ اَطِیعُوا الرَّسُولَ وَ اُولِی الْاَمْرِ مِنْکُمْ فَاِنْ تَنَازَعْتُمْ فِی شَیْیءٍ فَرُدُّوهُ اِلَی اللّٰهِ وَ الرَّسُولِ اِنْ کُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللّٰهِ وَ الْیَوْمِ الْآخِرِ ذٰلِكَ خَیْرٌ وَ اَحْسَنُ تَأْوِیلًا .

مجاهد و قتاده گفته‌اند مراد از تأویل در اینجا ثواب و جزاء است و سدّی و ابن زید و ابن قتیبه و زجاج بر آنند که مراد عاقبت است و هر دو بمعنی مآل میباشد، لکن معنی دوم اعم است و شامل حسن مآل در دنیا ، زیرا بسا میشود که تنازع در امور دنیوی واقع میشود و رجوع بکتاب خدا و رسول در زمان حیات و سنت او بعد از وفات مآلش وفاق و سلامت از بغضاء و دشمنی است و بهیچوجه نمیشود معنی تأویل در این آیه تفسیر باشد یا صرف کلام از معنی ظاهر آن چون کلام در تنازع است و حسن عاقبت در رد بخدا و رسول(ص) میباشد .

معنی این آیه : ای کسانیکه ایمان آورده‌اید فرمان برید خدا و رسول و اولی الامر را پس اگر خلاف در چیزی کردید باز گردانید آنرا بحکم خدا و رجوع کنید برسول (درزمان حیاتش) و به اولوالامر اگر ایمان بخدا و روز بازپسین دارید، این مراجعه برای شما بهتر و خوش عاقبت تر است .

۲ ـ وَ لَقَدْ جِئْنَاهُمْ بِکِتَابٍ فَصَّلْنَاهُ عَلٰی عِلْمٍ هُدًی وَ رَحْمَةً لِقَوْمٍ یُؤْمِنُونَ هَلْ یَنْظُرُونَ اِلَّا تَأْوِیلَهُ یَوْمَ یَأْتِی تَأْوِیلُهُ یَقُولُ

الذِينَ نَسُوهُ مِن قَبْلُ قَدْ جاۤءَتْ رُسُلُ رَبِّنا بِالْحَقِّ فَهَلْ لَنا مِنْ شُفَعاۤءَ فَيَشْفَعُوا لَنا اَوْ نُرَدُّ فَنَعْمَلَ غَيرَ الَّذِي كُنّا نَعْمَلُ قَدْ خَسِرُوا اَنْفُسَهُمْ وَضَلَّ عَنْهُمْ ما كانُوا يَفْتَرُونَ .

ابن عباس میگوید مراد از تأویل دراین آیه تصدیق بوعد ووعید است یعنی روزی که صدق آنچه که خداوند از امر آخرت خبر داده است ظاهر میشود :

قتاده میگوید مراد از تأویل ثواب است، مجاهد میگوید جزاء سدّی میگوید عاقبت، ابن زید میگوید حقیقت وهمه این معانی نزدیك بیکدیگر میباشد ومراد آنچه مآل امر وآنچه بعد واقع میشود که قرآن از آن خبر داده است .

معنی آیه : و هرآینه آوردیم برای گروه کفار کتابیکه معانی او را روشن ساختیم بدانش خود (یعنی در حالیکه عالمیم بوجه تبیین وتفصیل آن) وهدایت ورحمت است برای مؤمنین آیا کافران انتظار میبرند (یعنی آیا منتظر نیستند) غیر از عاقبت کتاب و حقیقت آنرا از وعد و وعید ؟ یعنی منتظر باشند آنچه را خدای تعالی وعده کرده است دراین کتاب از ثواب وعقاب، روزیکه بیاید عاقبت کاریعنی ظاهر شود آثار وعد ووعید وآن روز قیامت است که آنانکه ترك وفراموش کردند قرآنرا پیش ازاین در دنیا (یعنی کافران که بقرآن نگرویدند) گویند بتحقیق آمدند فرستادگان بروردگار ما براستی و درستی (وما تکذیب کردیم وآن خطائی عظیم بود)، آیا برای ما شفاعت کنندگانی هست تا شفاعت کنند برای ما ؟ یا ممکن است باز گردانیده شویم بدنیا

تا عمل بکنیم جز آنکه عمل میکردیم ؟ یعنی تصدیق کنیم نه تکذیب ؟ بتحقیق ضرر کردند وگم شد از ایشان آنچه افترا میزدند که بتان شفیعان مایند نزدیك خدا .

۳ ـ در سوره یونس بعد از ذکر اینکه قرآن مصدق تورات و انجیل است ومنزّه از افترا و ریب ودعاوی باطل مشرکین میباشد وبعد از عجز آنان از آوردن مثل قرآن میفرماید :

بَلْ كَذَّبُوا بِمٰا لَمْ يُحيطُوا بِعِلْمِهِ وَلَمّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ كَذٰلِكَ كَذَّبَ الَّذينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَانْظُرْ كَيْفَ كٰانَ عٰاقِبَةُ الْظّالِمينَ .

اهل تفسیر وخبر تأویل را در اینجا بمعنی مآل گرفته‌اند یعنی آنچه خداوند خبر داده است واقع میشود وصدق قرآن ظاهر میگردد و چنانکه عاقبت مکذبین رسل هلاکت است همچنین عاقبت مکذبین قرآن هلاکت خواهد بود .

معنی آیه : بلکه آنچه نفهمیدند وبآن احاطه علمی نداشتند تکذیب کرده ، مراد آنستکه بعد از استماع قرآن و پیش از تدبر در آیات آن بتکذیب و انکار مشغول شدند ، و هنوز نیامده است مال آن چنانکه ذکر شد اینچنین تکذیب کردند انبیاء سابق را چنانکه تورات را تکذیب کردند پس عاقبت ظالمین چگونه خواهد بود .

٤ ـ در سورهٔ یوسف : وَ كَذٰلِكَ يَجْتَبِيكَ رَبُّكَ وَ يُعَلِّمُكَ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحٰادِيثِ وقول خداوند که حکایت میکند ازدونفریکه بایوسف درمحبس بودند وگفتند نَبِّئْنٰا بِتَأْوِيلِهِ یعنی آنچه را که خواب دیده بودند ، وقول خدایتعالی لٰا يَأْتِيكُمٰا طَعٰامٌ تُرْزَقٰانِهِ إِلَّا نَبَّأْتُكُمٰا بِتَأْوِيلِهِ

قَبْلَ اَنْ يَأْتِيَكُمٰا وقول خدايتعالى وَمٰا نَحْنُ بِتَأْوِيلِ الْاَحْلامِ بِعٰالِمِينَ، وقول حقتعالى حكايت ازيوسف رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ وَ عَلَّمْتَنِي تَأْوِيلَ الْاَحٰادِيثِ .

مراد ازتأويل احاديث وخوابهاآن امروجودى است كه درخارج واقع ميگردد نه قول ولفظ چنانكه دراين آيه صريح است كه ميفرمايد نَبَّأْتُكُمٰا بِتَأْوِيلِهِ قَبْلَ اَنْ يَأْتِيَكُمٰا پس خبر دادن بتأويل آن خبر دادن از امريست كه در آينده واقع ميشود، و همچنين قول خدايتعالى هٰذٰا تَأْوِيلُ رُؤْيٰاىَ مِنْ قَبْلُ يعنى آن امرى كه واقع شد از سجده پدر ومادر ويازده برادر يوسف آن امر واقعى ميباشد كه مآل رويائى است كه در اول سوره ذكر شده است آنجا كه ميفرمايد :

اِنِّى رَأَيْتُ اَحَدَ عَشَرَ كَوْكَباً وَالشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سٰاجِدِينَ .

۵ ـ درسوره اسراء وَاَوْفُوا الْكَيْلَ اِذٰا كِلْتُمْ وَزِنُوا بِالْقِسْطٰاسِ الْمُسْتَقِيمِ ذٰلِكَ خَيْرٌ وَاَحْسَنُ تَأْوِيلاً . يعنى وتمام پيمائيد كيل را و بسنجيد به ترازوى راست اين عمل بهتر و خوش عاقبت تر مى‌باشد .

۶ ـ در سوره كهف : سَأُنَبِّئُكَ بِتَأْوِيلِ مٰالَمْ تَسْتَطِعْ عَلَيْهِ صَبْراً وقول خدايتعالى، بعد از آنكه خضر خبر داد موسى را بمآل اعماليكه موسى منكر آن بود، فرمود :

ذٰلِكَ تَأْوِيلُ مٰالَمْ تَسْطِعْ عَلَيْهِ صَبْراً

از این آیات مبارکه ونص اهل لغت معلوم شد که تأویل بمعنی صرف لفظ ازظاهر نیست چنانکه شایع درخلف است بلکه بمعنی مآل امر است اعم از وقوع خارجی یا تصدیق بآن

تحقیق در بیان محکم و متشابه

با تدبر درمباحث سابق فهم محکم ومتشابه آسان میشود اماتحقیق در آن محتاج بتقدیم دو مقدمه است .

مقدمه اول یکی از مسلمات وضروریات است که قرآن دعوت عوام وخواص را در بر دارد ونظرانبیاءِ ورسل اولاً وبا لذات متوجه توده واصلاح عوام بوده است ، چون توده صالح شد رجال و علما و پادشاه واشراف که ازاین توده بیدا میشوند صالح خواهند بود ، برعکس فلاسفه که در دعوت خود نظر باصلاح شعب وتوده ندارند ، تعلیم وتربیت آنان منحصر بمردمان بافهم جامعه است واگر درست دقت شود می‌بینیم عمل اینان نفعی برای اجتماع ندارد اگر در جامعه‌ای ده یاصد نفردانشمند و صاحب اخلاق فاضله گردند هیچ اثری در اجتماع ندارد بلکه این مردم فاضل در جامعه بداخلاق و جاهل بدبخت خواهند بود و مطرود اجتماع میگردند ، مثل اجتماع کنونی ما که فضلای آن بواسطه غلبه جهل واخلاق رذیله بیچاره میباشند .

واین نکته‌که انبیاء اول توجهشان بتوده است ، خداوند درقرآن اشاره باین معنی میفرماید که قوم نوح بنوح گفتند قَالُوا أَنُؤْمِنُ لَكَ وَاتَّبَعَكَ الْأَرْذَلُونَ یعنی گفتند اصحاب نوح آیا ما ایمان بتو بیاوریم وحال اینکه پیرو تو فرومایگان ومردمان رذلند وهمچنین میفرماید :

فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ مَا نَرَاكَ إِلَّا بَشَرًا مِثْلَنَا

وَمٰا نَرٰيكَ اَتَّبَعكَ اِلَّاالَّذِينَ هُمْ اَرٰاذِلُنٰا بٰادِىَ الرَّأْيِ

پس گفتند اشراف کافر از قوم نوح که تو بشری مثل ما هستی ونمی بینیم تابعین تورا در اول نظر مگر مردمان رذل .

پس باتوده نادان مردم سخن گفتن واینان را آشنا بحقایق کردن کار بسیار مشکلی است رسول اکرم میفرماید : شَيَّبَتْنِي سُورَةُ هُود

یعنی پیر کرد مرا سوره هود ومراد این آیه مبارك است .

فَاسْتَقِمْ كَمٰا اُمِرْتَ وَمَنْ تٰابَ مَعَكَ وَلٰا تَطْغَوْا اِنَّهُ بِمٰا تَعْمَلُونَ بَصِيْرٌ

یعنی استقامت کن چنانکه بتو امر شده استوکسانیهم که باتو هستند واز کفر بطاعت پروردگاربرگشته‌اند باید پایداری کنند وطغیان نکنید خداوند باعمال شما بیناست .

پس تربیت جهال و اراذل مردم کار بسیار مشکل وصعب و خود ریاضت مهمی میباشد از اینجهت است که گفته اند اَلْبَلاءُ لِلْوَلاءِ

لاجرم اغلب بـلا بر اولیا است   که ریاضت دادن خامان بلاست
زین‌ستوران‌بس‌لگدهاخورده‌ام   تا کـه اینها را مروض کرده ام

وچون ادراکات مردم عوام محدود وطبایعشان ازفهم حقایق عاجز وبراینان سلطان حس غلبه دارد وغیر از محسوس موجود دیگری تصور نمیکنند چگونه انبیاءِ و رسل میتوانند حقایق عالم غیب و دقایق نشأۀ آخرت ودرجات ترقی ودرکات تنزل نفس را آنطوریکه هست بیان کنند، بلکه بمفاد حدیث شریف نَحْنُ مَعٰاشِرُ الْاَنْبِيٰاءِ اُمِرْنٰا اَنْ نُكَلِّمَ النّٰاسَ عَلٰى قَدْرِ عُقُولِهِمْ یعنی ما گروه پیغمبران باندازه عقل مردم با مردم سخن میرانیم، پس بنابراین صالح‌تر برای‌مردم این است که حقایق

مجرده ومسائل معقوله درتحت عبارات و کلماتی گفته شود که توده جاهل از آن همان استفاده را کنند که عقلا میکنند .

مثلاً وقتی شخص عامی شنید که باید متوجه بموجودی شد که نه جسم است و نه مکان دارد ونه گروبند زمانست و رنگ ندارد و قابل اشاره حسیه نیست ، اینشخص گمان میکند که آن معدوم است نه موجود زیرا چگونه میشود موجود جسم نداشته باشد یا درزمان ومکان نباشد پس نفی چنین خدا را خواهد کرد - انبیاء این حقایق را تشبیه بمحسوسات میکنند تاخلق منهمك درعالم حس حق را درتشبیه عبادت کنند زیرا که نمیتوانند بمقام تنزیه برسند ، ازاینجهت قرآن صفاتی برای ربّ بیان میفرماید مثل بصیر ، سمیع ، مستولی برعرش ، یدالله ، وجه‌الله ، واز این قبیل عبارات که حق‌تعالی را در لباس تشبیه بمردم نادان فرو رفته در عالم حس معرفی میکند واینان همان استفاده‌ای را که عقلاء از تنزیه میکنند از تشبیه بدست میآورند .

مقدمه دوم اینستکه دار هستی وعالم وجودرا عوالمی است اما اصول عوالم سه است عالم آله وعالم غیب و عالم شهادت وهریك ازعالم غیب و شهادت مشتمل بر عالمها است .

توپنداری جهانی غیرازاین نیست　　زمین و آسمانی غیر از این نیست
همان کرمی که در سیبی نهانست　　زمین و آسمان او همان است

خداوند میفرماید عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ .

غیب را ابری وآبی دیگر است　　آسمان و آفتابی دیگر است
ناید او الا که برخاصان پدید　　باقیان فی لبس من خلق جدید

و عوالم وجود متطابق و نشآت دار هستی متحاذیست ، عالم ادنی

نسبت بعالم اعلی مثل سبت صافی بکدر ولب بقشر است وهمچنین مثل نسبت فرع باصل و ظل بشخص وشخص بطبیعت و مثال بحقیقت است ، هرچه در دنیاست ناچار برای او اصلی است وگرنه سراب باطل و خیال عاطل خواهد بود وهرچه در غیب وآخرت است ناچار دردنیا برای آن مثالی است وگرنـه مقدمه بدون نتیجه ودرخت بی‌ثمر و علت بی‌معلول وجواد بی‌جود خواهد بود وچون دنیا عالم شهادت وملك است وآخرت عالم‌غیب وملکوت وبرای هرانسان دنیا وآخرتیست ومراد ازدنیا حالت پیش از مرك انسانست و مراد از آخرت حالت بعد از مرك او پس دنیا وآخرت انسان ازجمله حالات ودرجات اوست ، حالت ودرجه نزديك را دنیا مینامند وحالت متأخر ودور را آخرت میگویند .

وتقدم دنیا بر آخرت بحسب واقع و نفس الامر نیست بلـکه اضافی است چونـکه انسان‌اول‌حدوث وپیدایشش‌درعالم حس وشهادتست و بعد تدریجاً حرکت میـکند تامنتقل بعالم آخرت‌میگردد‌خداوند‌میفرماید :

يٰا اَيُّهَا الْاِنْسٰانُ إِنَّكَ كٰادِحٌ اِلٰى رَبِّكَ كَدْحاً فَمُلٰاقِيهِ

پس نسبت بانسان دنیا اول اوست وآخرت اخر اوچنانـکه صورت در آئینه تابع صورت ناظر است در مرتبه وجود اما در رؤیت اول است همچنین دنیا حکایت عالم غیب میباشد .

ومردم دراینمقام دو صنف‌اند یکدسته از آنان توانسته‌اند ازعالم مُلك عبور کرده بملـکوت برسند وهمچنین ازشهادت بغیب و این عبور عبرت نامیده میشود چنانـکه خداوند میفرماید :

إِنَّ فِي ذٰلِـكَ لَعِبْرَةً لِأُولِي الْاَ بْصارِ ، وهمچنین: فَـاعْتَبِرُوا يٰا أُولِي الْاَ بْصارِ .

و برخی دیگر کورند و محبوس در سجن طبیعت و گروبند عالم حس ومحسوس، میگویند ماورای آبادان تن وقریه بدن قریه و شهری نیست و چنان حس وخیال بر آنان سلطنت پیدا کرده و طبیعت و عالم ماده وزمان حکومت دارد که عالم مجرد را نمیفهمند و بدیار حقایق راه ندارند، نردبانشان حس است ومناسب بام حقیقت نیست .

وبیشتر قرآن شرح حقایق عالم ربوبی و آخرت وغیب است و برای اینان عالم غیب را نمیشود تقریر کرد مگر بمثال چنانکه خداوند میفرماید ؛

وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ

یعنی این مثلها را میآوریم وبیان میکنیم ازبرای مردمان ودر نمی‌یابند ثمره وفایده آنرا مگر دانایان - که مراد از عالم در این آیه کسانی هستندکه ازعالم حس ومحسوس عبورکردهوبعالم عقل‌ومعقول رسیده باشند

وچون در این عالم بربیشترمردم خیال حکومت دارد وهمه بخیالی حرکت میکنند :

از خیالی صلحشان و جنگشان وز خیالی نامشان و ننگشان

پس مثلشان چون شخص خوابیده است چنانکه امیرالمؤمنین علی(ع)میفرماید: اَلنّاسُ نِیامٌ فَإِذا ماتُوا اِنْتَبَهُوا یعنی مردم خوابند هنگامیکه مردند آگاه میشوند وآنچه دربیداری واقع میشود درخواب ظاهر نمیشود مگر بمثالی‌که محتاج بتعبیراست، همچنین آنچه دربیداری آخرت ظاهر میشود در شب ظلمانی دنیا ظاهر نمیشود مگر در لباس مثل و علمای تعبیر خواب از عالم مثل عبور کرده بعالم حقیقت میرسند

ودر اینجا برای توضیح مطلب چند مثال از تعبیرات ابن سیرین میگوئیم والعاقل یکفیه الاشاره والغبی لا یغنیه الف عباره

شخصی نزد ابن سیرین آمد و گفت در خواب دیدم که مُهری در دست دارم و دهان و فرج مردم را مُهر میکنم ابن سیرین گفت باید تو مؤذن باشی ودر ماه رمضان پیش از فجر اذان بگوئی

شخص دیگر نزد ابن سیرین رفت وگفت خواب دیدم که دُرّ در گردن خوك میکنم، ابن سیرین گفت تو شخصی هستی که علم بنا اهل میآموزی وهمچنین اگر شخصی درخواب به‌بیند که درنده‌ای براوحمله کرد تعبیرش در بیداری دشمن است ویادر خواب ببیند که شیرمیاشامد تعبیرش در بیداری علم است وامثال آن

پس در عالم خواب ملك موکل بخواب حقایق را در تحت امثله و تشبیهات نشان میدهد، چون شخص خوابیده حقایق را باچشم خیال می‌بیند وتعبیر خواب از اول تا آخرش مثالیست که طریقه مثل از آن فهمیده شود .

وچنانکه در خواب حقایق را بطور مثل و تجسیم نشان میدهند وراهی جزاین ندارد همچنین سلسله رسل نمیتوانند برای مردم منهمك درحس وطبیعت شرح عالم غیب وآخرت را بدهند مگر بمثل زدن چون رسل مکلف اند بأندازه عقول مردم تکلم کنند و بزرگان گفته اند دنیا دار منام است و زندگان در آن مثل شخص خوابیده حقایق را نمی‌فهمد مگر بمثل، وقتی‌که مرد آگاه میشود و تعبیر خواب را در مییابد اگربصورت خواب نظرشود چیز دیگراست ولی وقتی بحقیقتش توجه شد معنی دیگری پیدا میکند مثلاً شخصی در خواب می‌بیند که درنده باو متوجه شد و میخواهد او را بدرد وقتی بیدار میشود می‌بیند

درنده نیست اما هنگامیکه دشمن متوجه او میشود می‌فهمد این همان درنده ایست که در خواب دیده است وخوابش بدین وسیله تعبیر میشود

نتیجه

وقتی که این دو مقدمه فهمیده شد ودرمباحث سابق هم دقت کامل بعمل آمددانسته‌میشودکه مراد ازمتشابه قرآن آن‌است‌که‌حقایق معقوله در مبدأ عالم ودقایق محسوسه از لذات وآلام درمعاد ومعانی وحقایقی را که مردم متوغل درعالم حس وخیال نتوانند آنرا درك کنند در قوالب امثلـه و عبارات تنزل دهد و در لباس کنایات و استعـارات و تشبیهات بنمایاند تا اینکه فهمش برمردم نـادان آسان باشد و اینان را بحقیقت وخدا شناسی راهنمائی کند وباخلاق فاضله متخلق گرداند .

پس متشابهات برپیغمبرنازل نگردیده است‌که کسی جز خداوند آنرا نداند وحتی انبیاءِ واولیاءِ وعلما هم ازدرك آن عاجز باشند بلکه نزول متشابه برای هدایت نادانان وتودهٔ مردم است .

و متشابهات قرآن منحصر است در بیان صفات خالق جهان مثل گوش وچشم ودست ورو واستواء برعرش وامثال‌آن وهمچنین درکیفیت قیامت ومعاد از آمدن خدا وملائکه ودر کیفیت جنت از حور و قصور واشجار وانهار وسندس واستبرق واکواب و اباریق و در کیفیت جهنم از آتش وغسلین وصدید وطبقات دوزخ وامثال آن

وهمچنین قصص قرآن است کـه غرض در آن بیان تاریخ صرف نیست بلکه تمامی آن عبرت برای اولوالالباب است .

ودیگر از متشابهات قرآن کیفیت خلقت آدم وحوا وخروج از بهشت است که تمامی اینها حقایقیست متجلی در عالم عبارات وکنایات

که آنرا راسخون در علم میدانند.

اما در آیات راجع بشریعت و تقنین قانون و حقوق وسیاسات و اخلاق‌واجتماعیات‌وتدبیرمنزل ومدینه بهیچوجه متشابهی‌نیست‌وهمچنین در اثبات مبدء و معاد و نبوت تشابه راه ندارد وتمامی آیات آن محکم وام الکتابست.

خلاصه کلام قرآن مشتمل است برآیات محکم که‌آن آیاتیست واضح و روشن و اصل و ریشهٔ کتاب وام القرآن و مرجع و مآل آیات متشابه ـ و مردم در متشابهات دوقسمند: یکدسته‌آنان توقف درمتشابه میکنند بدون مراجعه بام کتاب ومحکمات وخود گمراهند ودیگرانرا هم گمراه میکنند.

دسته دیگر راسخون در علمند ومراد از راسخ درعلم کسی‌است که محکمات را از متشابهات تمیز دهد و بداند محکم اصل وام کتابست و باید متشابهات را بآن برگردانید و تأویل متشابه اینست که متشابه را بمحکم مراجعه دهد ومآل متشابه را در محکم به‌بینند.

وما در اینجا امثله‌ای از قرآن در محکم و متشابه بیان میکنیم وطریق تأویل متشابه وبرگرداندن آنرا بمحکم ذکر میکنیم تا تبصره خوانندگان کتاب و متدبرین درقرآن باشد.

امثله محکم و متشابه و طریق تأویل متشابه

۱ ـ آیات صفات: از قبیل گوش وچشم ودست و وجه واستوای برعرش وامثال آن که موهم تجسم است و در واقع این آیات صفات تشبیه حقیقت غیب مجرداست بمحسوس، چون گفتیم عامه مردم نمیتوانند تصور کنند که موجودی مجرد صرف احاطه بمسموعات پیدا کند بدون

سمع یا احاطه بمبصرات داشته باشد بدون چشم وهمچنین مردم قدرت را نمیتوانند دریابند مگر بتوسط دست ، پس آیات صفات از احاطه علمیه حق بمحسوسات تعبیر بسمیع وبصیر میفرماید و در این تشبیهات عامه را متوجه میگرداند که حق متعال عالم بجزئی و کلی است اما بطوریکه عامه بفهمند و چون البته خداوند بصیر بدون بصر ، سمیع بدون سمع ، وقادر بدون ید است این تعبیرات برای متوجه کردن مردم جاهل وغیر مستعد میباشد بعالم غیب وشناساندن حق بخلق نادان ، پس مسلماً باید محکمات کتاب این آیات را که موهم تجسیم است تأویل کند ومتشابه برگردانده شود بام الکتاب ، قرآن این تشبیهات را که برای هدایت توده جاهل است تأویل میکند بمحکماتی مانند آیه مبارکه لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ یعنی نیست مانند اوچیزی واوست شنونده‌بینا وآیهٔ لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ یعنی در نیابد او را چشمها و او دریابد چشمها را و اوست مهربان و آگاه .

ما و دیدن روش هیچ این میسر نیست
چشم ماست جسمانی روی دوست روحانی

وسورهٔ مبارکهٔ قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ اللَّهُ الصَّمَدُ لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُواً أَحَدٌ یعنی بگو ای محمد اوست خدای یگانه خدائیکه بی‌نیاز است ازهمه واوست پناه نیازمندان نزاد کس‌را وزاده نشد ازکسی ونیست برای او همتا هیچکس ، وآیه وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِنْ عِلْمِهِ

إِلَّا بِمَا شَآءَ یعنی و احاطه نمیکنند بچیزی از دانش او مگر بآنچه خواهد، وحدیث شریف إِنَّ اللهَ احْتَجَبَ عَنِ الْعُقُولِ کَمَا احْتَجَبَ عَنِ الْاَبْصَارِ وَ إِنَّ الْمَلَاءَ الْاَعْلَي يَطْلُبُونَهُ كَمَا تَطْلُبُونَهُ اَنْتُمْ یعنی خداوند محجوب گردید ازعقول چنانکه محجوب گردید ازچشمها وملاء اعلی طلب میکنند او را چنانکه شما طلب میکنید، که این حدیث شریف شارح آیات تنزیه است .

پس محکم قرآن خدا را در منتهی مرتبه تنزیه معرفی میکنند وآیات صفات حق را در لباس تشبیه برای عامه اهل حس وخیال تقریر مینماید وشخص راسخ درعلم حق را درتنزیه صرف وتجرید بحت عبادت میکند وآیات متشابه را بمحکم برمیگرداند ومیگوید :

عنقا شکار کس نشود دام بازگیر　　　کاینجاهمیشه‌بادبدست‌است‌دامرا

وچون بمفاد آیه وَ يُحَذِّرُكُمُ اللهُ نَفْسَهُ وَاللهُ رَؤُفٌ بِالْعِبَادِ (وبیم میدهد شما را خدا از خودش وخدا مهربانست به‌بندگان) طالبان تصور حقیقت را این آیه مبارکه بدور باش میراند تا طلب محال نکنند ، لذا باید راسخ درعلم طریقه صحیح را بپیماید که رسول اکرم میفرماید تَفَكَّرُوا فِي آلَاءِ اللهِ وَلَا تَفَكَّرُوا فِي ذَاتِ اللهِ فَإِنَّكُمْ لَنْ تَقْدِرُوا قَدْرَهُ

زبان بکام خموشی کشیم ودم نزنیم　　　چه‌جای نطق تصور دراو نمیگنجد

۲ ـ آیات وارده در کیفیت اضلال شیطان : اهل زیغ متابعت این متشابه‌را میکنند وبخیال غلط میگویند شیطان موجودیست مستقل در مقابل رحمن چنانکه رحمن هدایت میکند و تمامی خیرات از اوست همچنین شیطان گمراه میکند و تمامی شرور سببش اوست، این همان

عقیده ثنوی میباشد که بدو اصل یعنی یزدان واهریمن قایل شدند که یزدان اصل هرخیری واهریمن مبدء هرشری است، لازمه این عقیده آنستکه قرآن نعوذ بالله دعوت بثنویّت کند - به بینید جمود درمتشابه بدون مراجعه بمحکم ملت اسلام‌را بثنویت کشید وتوحید اسلام لگدمال فکر ثنوی گردید.

مراد قرآن ازشیطان آنچه مبدء شر واخلاق رذیله است ازجن وانس میباشد چنانکه در قرآن میفرماید:

قُلْ اَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ مَلِكِ النَّاسِ إِلٰهِ النَّاسِ مِنْ شَرِّ الْوَسْوٰاسِ اَلْخَنَّاسِ الَّذِی یُوَسْوِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ.

یعنی بگو ای محمد(ص) پناه میبرم بپروردگار مردمان، پادشاه آدمیان، معبود بنی‌آدم، از شرّ وسوسه کننده نهان شونده که وسوسه میکند در سینه‌های مردم از جن وانس.

وهمچنین: وَكَذٰلِكَ جَعَلْنٰا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوّاً شَيٰاطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلٰى بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُوراً وَلَوْ شٰاءَ رَبُّكَ مٰا فَعَلُوهُ فَذَرْهُمْ وَمٰا يَفْتَرُونَ

یعنی: و چنانکه ترا ای محمد(ص) دشمنان هستند ما قرار دادیم برای هرپیغمبری دشمنانی گردن کش از جن وانس، وسوسه میکنند بعضی از ایشان برای برخی سخنان دروغ آراسته ازبرای فریب واگر آفریدگار تو میخواست با پیغمبران دشمنی نمیکردند، پس بگذار ایشان‌را در آن دروغها که میبافند.

پس بنا برنص این آیات شیطان شخص متفرد نیست بلکه نوع

است ودر تحت او افرادی وجود دارد از جن وانس وموجود مستقل در مقابل رب‌العالمین نیست که خداوند اراده خیر کند و شیطان معارضه با حق متعال نماید .

إِنْ كُلُّ مَنْ فِي السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتِي الرَّحْمٰنِ عَبْداً

یعنی هر که در آسمان وزمین میباشد نیست مگر آینده درقیامت بسوی رحمن در حالتیکه بنده باشد .

پس باید تدبر در کتاب کرد تا به بینیم این آیات متشابه که میگوید شیطان گمراه کننده است ولازمه‌اش اینست که بشر مجبور در معصیت باشد محکمش درکجای قرآن است تابرگردانده تأویل بمحکم شود ومسلمان بیچاره کارش بثنویت منجر نگردد وآن آیه محکم آیه مبارك وَ مَا أُبَرِّئُ نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي

که دراین آیه بمحکم تصریح میکند : نفس شریرانسان امر ببدی میکند وسبب میشود که شیطان انس وجن اورا درگمراهی مددکنند ، پس شیطان مؤثرمستقل نیست بلکه مبدء شرورنفس اماره بسوء بشراست وشیطان مؤید اومیباشد چنانکه خداوند باین معنی تصریح میفرماید :

هَلْ أُنَبِّئُكُمْ عَلَى مَنْ تَنَزَّلُ الشَّيَاطِينُ تَنَزَّلُ عَلَى كُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ يُلْقُونَ السَّمْعَ وَأَكْثَرُهُمْ كَاذِبُونَ

یعنی : آیا خبر کنم شما را برآنکه فرود میآیند شیاطین؟ فرود میآیند بر هردروغگوی بزهکاری ، فرا میدارند گوش را بسخن شیطان وبیشتر ایشان دروغگویانند :

و قرآن مرجع شرور در عالم انسانیت را خود انسان میداند چنانکه میفرماید :

ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ اَيْدِي النَّاسِ لِنُذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ

یعنی آشکارا شد تباهی در بیابان ودریا بسبب آنچه کسب کرد دستهای مردمان یعنی شومی معاصی ایشان تا بچشاند ایشانرا بعضی از جزای آنچه کردند شاید بچشیدن آن باز گردند از شرك بتوحید و از اعمال رذیله بفضایل اخلاق

وهمچنین اِنَّ اللّهَ لاٰ يُغَيِّرُ مٰا بِقَوْمٍ حَتّيٰ يُغَيِّرُوا مٰا بِاَنْفُسِهِمْ

یعنی خداوند تغییر نمیدهد آنچه برای قومی از نعمت و عافیت است تا اینکه آن گروه تغییر دهند آنچه در نفسهای ایشانست ' یعنی بدل کنند احوال جمیله را باخلاق رذیله .

خلاصه کلام آیات راجعه بشیطان که متشابه است راسخ در علم آنرا تأویل بمحکم میکنند که ام کتابست و از شیطان نمیترسد ولی از خود واخلاق رذیله خود میترسد وگرفتار ثنویت میشود .

۳ ـ آیات راجعه بکیفیت جنت از حور وقصور ونهر شیر وعسل و شراب و سندس و استبرق و اقسام میوه های بهشت تمامی اینها متشابه است ، لذایذ آخرت و درجات معنوی بهشت کاملتر و لذیذتر از شیر و عسلی است که مردم تصور میکنند ' چنانکه قرآن تصریح باین معنی دارد که شراب آخرت سردرد ندارد وشیرآخرت کهنه ومتعفن نمیشود پس ' این آیات تشبیهاتی است از مراتب و درجات مؤمنین برای اهل حس وگرنه مطلب فوق اینها استکه بشر بتواند تصور کند وآیه محکم در این باب آیه مبارکه فَلٰا تَعْلَمُ نَفْسٌ مٰا اُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ اَعْيُنٍ

جَزاءً بِما كانُوا يَعْمَلُونَ میباشد یعنی نمیداند هیچ نفسی آنچه را که پنهان داشته شده است برای پرهیزکاران از روشنی چشمها (یعنی چیزهائیکه بر آن چشمها روشن گردد) که پاداش عملشان خواهد بود ومبین این آیه حدیث شریف اَعْدَدْتُ لِعِبادِيَ الصّالِحِينَ مالا عَيْنٌ رَأَتْ وَلا اُذُنٌ سَمِعَتْ وَلا خَطَرَ عَلي قَلْبِ بَشَرٍ است یعنی مهیا کردم برای بندگان صالح خود لذایذی که هیچ چشمی ندیده و هیچ گوشی نشنیده وبر قلب بشری خطور نکرده است

ما نمیخواهیم نعوذ بالله بگوئیم که این نحو لذایذ حیه در بهشت نیست بلکه میخواهیم بگوئیم که آن حس آخرتی بالاتر از این حس ومحسوسات آن عالم کاملتر از لذایذ و محسوسات این نشاة است

وهمچنین آیات راجعه بجهنم از صدید وغسلین وآتش که تمامی الام و مصیبت‌های آخرت برای گناهکاران بطوری شدید و سخت است که اگر حقایق آلام وبدبختی‌های آن نشأة را تنزل دهیم در این عالم مار وعقرب وسگ وگرگ درنده وآتش وچرك و تاریکی و امثال آن خواهد بود ودرواقع آن آلام سخت‌تراست از آنچه‌که ما تصورمیکنیم، ما روسك وگرگ وعقرب دنیا را میشود کشت، آتش دنیا را میتوان با آب خاموش کرد، اما ماروعقرب وآتش آخرت کشته وخاموش نمیشود مگر بعفو و رحمت الهی، خداوند میفرماید نارُاللهِ الْمُوقَدَةَ الَّتي تَطَّلِعُ عَلَى أَلْاَفْئِدَةِ یعنی آتش آخرت آتشی است که از دل گناهکاران شعله‌ور میگردد، گرگ وسگ اخلاق رذیله بهیچ سمی کشته نمیشود:

ای دریده پوستین یوسفان — گرگ برخیزد از این خواب گران
گشته گرگان یك بیك خوهای تو — میدرانند از غضب اعضای تو

خون نخسبد بعد مرگت از قصاص　　تـو مـگو من میرم و یابـم خلاص
این قصاص نقد حیلت بازی است　　پیش نقدآن قصاص این بازی است
ملعبه گفته است دنیا را خـدا　　کین جزا لعب است پیش آن جزا
این جزا تسکین جنك وفتنهاست　　آن چواخصاء است واین چون ختنهاست

اللهم انی اعوذ بك من خزی الدنیا وعذاب الاخرة

٤ ــ واز متشابهات قرآن قصهآدم وحوا ، وخروج آنان از بهشت است چنانکه جمعی ازمحققین براین رفتهاند وتحقیق دراین مسئلهمبتنی برذکر مطالبی است .

١ ــ آنکه در قرآن نص صریحی نداریـم براینـکه آدم پیغمبر بوده است بلـکه مفهوم آیه إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَى نُوحٍ وَالنَّبِيِّينَ مِنْ بَعْدِهِ دلالت دارد براینـکه نوح اول پیغمبریست کـه باو وحی شد ومبعوث برسالت گردید ومؤید این آیه مبارکه وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا وَإِبْرَاهِيمَ وَجَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِمَا النُّبُوَّةَ وَالْكِتَابَ است و نیز خـداوند در سورههائیـکه اسم رسل را میبرد مثل سوره هود و مریم و انبیاء وشعراء وصافات وقمر هیچ ذکری از نبوت آدم نکرده است

و امام رازی در تفسیر آیه انا اوحینا میـگوید کـه چرا خداوند ابتداء بذکر نوح کرد جواب میدهد چون نوح اول پیغمبری بود کـه مبعوث برسالت شد و نیشابوری وابوالسعود وخازن وجمعی دیـگر از مفسرین در اینمطلب متابعت فخر رازی را نمودهاند

٢ ــ ملیون آدم را ابوالبشر میدانند ومیـگویند خلقت آدم پیش از شش هزار سالست ودر کتب مسیحیّون ذکر شده است که مدتی که

میان طوفان نوح وعیسی بود سه هزار و سیصد و هشت سال ومابین‌عیسی وآدم چهارهزاروچهارسال پس مابین‌ما وآدم زیادتر ازپنجهزار و شانزده سال نخواهد بود .

فلاسفه این حساب را تخطئه کرده‌اند میگویند این اختلاف شدیدی که مابین اصناف بشر است از قبیل اختلاف لغات و دین وجسم شصت قرن کفایت نمیکند وقدیمترین آثار ونقوش مصری که قریب چهاز هزار سال پیش از این ساخته شده‌است اختلاف اشکال ملل‌افریقا وسوریه ومصررا مثل اختلاف امروزی نشان میدهد اختلاف ملل مذکور در شکل و جمجمه و دماغ و اعضای دیگر در آثار مذکور کاملاً بیّن و هویدا است و ممکن نیست که در ظرف دو هزار سال اینهمه اختلافات در مللی که از پدر ومادر واحد مشتق شده‌اند پیدا شود

تاریخ وجود انسان درزمین همواره افکار دانشمندان واهل بحث‌را بخود مشغول داشته است اگر چه آنچه تابحال گفته شده است ظنی بوده است .

پادشاه مصر بطلیموس فیلادلف دانشمند زمان خود منتیون را که در قرن دوم پیش از میلاد بود مأمور کرد تا قدیمترین عصرمصریان قدیم را برای او تعیین کند ، نتیجه بحث و تحقیق آن دانشمند قریب سی وپنجهزار سال شد .

و دیودور مورخ یونانی در قرن اول میلادی قدیمترین عصر مصریان را به بیست و سه هزار و پانصد سال تحدید کرد و بیرور مورخ کلدانی‌که درقرن سوم پیش ازمسیح زندگانی میکرد مدت اقوام کلدانی را چهارصد وسی هزارسال تعیین نمودومدت میان‌طوفان نوح وسمیرامیس ملکه بابل را سی وپنجهزار سال حساب کرد .

اما فلاسفه قرون معاصر درتعیین تاریخ وجود انسان اول درزمین بعلم طبقات‌الارض اعتماد میکنند ومدتی را که برای فاصله شدن طبقات زمین ازکالبدهای بشری که درعمیق ترین نقاط واقعند حساب میکنند. حساب تشکیل تدریجی طبقات زمین امروزبرای دانشمندان خیلی سهل وساده‌است اگرچه دردقت بپایه‌ای‌که موجب قطع ویقین گردد نمیرسد زیرا رسوبات زمین در هرجا وهمه جهات بدرجه معین و قاعده مخصوص تشکیل نمیشود ولی با وجود این از بهترین ادله برای تعیین عمرانسان برروی زمین محسوب میشود .

انجمن انگلیسی مستر هورنو را برای حساب کردن عمر انسان در روی زمین مأمور ساخت (در کشور مصر) شخص مزبور تاریخ بنای مسلّه عین شمس را برای مبدء اختیار کرد واین مسلّه درسال دوهزارو سیصد پیش از میلاد بنا شده بود و چون خاکها را از اطراف ساق این مسلّه دور کردند معلوم شد که ازمدت بنای آن تاحال خاك قریب یازده قدم انگلیسی بالا آمده است که در هرقرن سیصد وهیجده گره میشود بعد از آن عمیقترین نقاط زمین را که آثار وبقایای انسانی در آن باقی مانده است حساب کردند سی ونه قدم تا سطح زمین شد و از اینجا نتیجه گرفتند که عمر انسان قریب سی هزار سال میگردد .

درامریکا جمجمه قدیمی دراعماق‌زمین پیدا شد ودانشمند امریکائی بونیت دونون حساب کرده گفت که لااقل یکصد و پنجاه و هشت هزار سال لازم شده است تا رسوبات متوالی را بآن اندازه از سطح زمین جدا کرده است .

اینست مقداراختلافی‌که میان‌ملیون وفلاسفه درتاریخ عمرانسان

در روی زمین موجود است وما ناگزیریم که آن را موافق روح اسلام حل کنیم.

پس میگوئیم قرآن وسنت صحیح چیزی در باب وجود آدم در روی زمین ذکر نکرده است وآنچه مفسرین در این باره ذکر کرده‌اند از یهودیان گرفته‌اند و در کتابهای اسلامی اقوالی یافت میشود که با روح علوم جدیده ملایمت و سازگاری دارد یا لااقل مردم عصر کنونی میتوانند باور کنند که اسلام گنجایش اینگونه آراء تازه را دارد.

چنانکه علاءالدین علی البسنوسی در کتاب محاضرة الاوایل که تألیف آن در سال نهصد وهشتاد وهشت هجری شده است بیان میکند که در خبر آمده است چون آدم خلق شد زمین با او گفت ای آدم وقتی برروی من پای نهادی که طراوت وشادابی وجوانی من بسر آمده است و من کهنه و پوسیده شده‌ام و بعد میگوید: در بعضی از تواریخ آمده است که پیش از آدم مخلوقی درروی زمین بودند وگوشت وخون داشتند. وبراینمطلب قرآن هم شاهد است که أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ زیرا ملائکه این سخنان را ازروی معاینه سابقی میگفتند ونیز میگوید در خبر است که پیش از خلق آدم مردمی در روی زمین بودند و خدا پیغمبری بسوی ایشان فرستاد باسم یوسف که او را گرفتند وکشتند.

واز امامیه صدوق در کتاب جامع الاخبار در فصل پانزدهم خبری طولانی نقل میکند ودر آن خبر است که خدا پیش از خلق آدم سی آدم دیگر بیافرید که میان هرآدم وآدم دیگر هزار سال فاصله بوده و پس از آنان دنیا قریب پنجاه هزار سال ویران بود وبعد از آن دوباره

پنجاه هزار سال آباد شد بعد پدر ما آدم آفریده شد .

وابن بابویه در کتاب توحید از امـام صادق(ع) در حدیث طویلی نقل می‌کند که امام فرمود آیا تو گمان میکنی که خدا بشری غیر از شما نیافریده است بلی بخدا که خداوند قریب یك ملیون آدم آفریده وشما از اولاد آدم آخرین هستید

ودر کتاب خصایص ابن بابویه نیز حدیثی است کـه این تعدد از آن فهمیده میشود زیرا حضرت صادق علیه السلام در آن حدیث میفرماید که خدای جهان را دوازده هزار عالم است و هرعالمی از هفت آسمان وهفت زمین بزرگتر است وهیچ عـالمی گمان نمی‌کند خدای جهان عالمی دیگر دارد

وشیخ محی‌الدین در فتوحات مکیّه درباب حدوث عـالم میگوید من کعبه را با قومی طواف کردم که آنانرا نمی‌شناختم وآنان برای من دو بیت گفتند که من یکی را حفظ کردم و دیگریرا فراموش نمودم و آن بیت محفوظ این است

لَقَدْ طُفْتُمْ کَما طُفْنا سِنیناً بِهذا الْبَیْتِ طُرّاً اَجْمَعُوناً

بیکی از آنان گفتم شما کیستید گفت ما ازاجداد اوّل شما هستیم گفتم چند مدت از ما جلوتربد گفتند قریب چهل هزار سال وخرده‌ای گفتم کسی از آدمهـای نزدیك را این سن نبوده است گفت کدام آدم را می‌گوئی آبا آنکه از همه بتو نزدیکتر است یا دیگری را من درپاسخ او قدری تفکر کردم ومبهوت شدم وبیادآوردم حدیثی‌را که ازرسول‌الله روایت شده است کـه خدا پیش از آدم معلوم پیش ما صد هزار آدم دیگر خلق کرده است

ونیز شیخ درفتوحات مکیّه ذکر میکند که روزی درعالم ارواح با ادریس یکجا مجتمع شدیم واز او از صحت این مکاشفه وخبری که در این‌باب‌وارد شده‌است پرسیدم ادریس گفت‌هم شهود وهم‌مکاشفه توصحیح است وهم خبرصادق است وما گروه پیغمبران بحدوث عالم ایمان آوردیم ولی علم ما از مبدأ موجودات واعیان منقطع شد.

شیخ میگوید تاریخ بدایت عالم مجهول است و حدوث آنرا همه انبیاءِ وعلماءِ ومجتهدین قبول دارند وبعضی ازفلاسفه پیشینیان ومتأخرین آنرا قبول ندارند ودر این باب اعتماد برقول مورّخین نادان نشاید

نتیجه

چون این‌مقدمات‌را دانستی برتو واضح وهویدا میشود که قصهٔ آدم وحوّاء و عصیان آنان وهبوطشان بزمین ظاهرآن مرادنمی‌باشد ومسلمین در باره آن دو طریقه اتخاذ کرده‌اند.

۱ـطریقه سلف صالح است‌که باریتعالی‌را درغایت تنزیه معتقدند وامر را تفویض باو میکنند وآنچه از حقایق برما مجهولست علم آنرا بخداوند عالم توانا واگذار می‌نمایند و در قضیه آدم میگویند حقیقت آن برما مجهول است و ما ایمان بما جاءَ به‌النبی داریم ودر این مسئله علم او را بخداوند واگذار میکنیم ولی در نقل این قصه استفاده هائی برای انسان در اخلاق واعمال واحوالش می‌باشد و خداوند با بیان این قصه بعضی ازحقایق ومعانی را بعقول بشر نزدیك نموده است

۲ ـ طریقه خلف است و آن عبارت از تأویل میباشد میگویند چون مبنی اسلام برروی منطق و عقل است واسلام در هیچ جا قدم از جاده عقل فراتر ننهاده است پس هرگاه عقل بچیزی جازم وقاطع شد و

در نقل خلاف آن ذکر شد عقل قرینه قطعیه است بر اینکه مراد از نقل ظاهر آن نمیباشد بلکه باید آنرا برمعنی موافق عقل حمل نمود و این فقط با تأویل درست میشود

ومن انشاءالله برطریقه سلف هستم و در آنچه که در باره خدا و صفات او و آنچه متعلق بعالم غیب است تفویض امر بخود حقتعالی میکنم ولی برای روشن ساختن مردم و یاد آوری دانشمندان سخنی چند برطریقه متأخرین میگویم

در آیات قرآنی که در این باب وارد شده‌است مجال واسعی برای برای تفصیل و تحقیق میباشد زیرا متضمن یك عده مسائلی است که باحث در قرآن باید از آن اطلاع داشته باشد

۱ ـ اینکه خدایتعالی با ملائکه خود در باب خلقت آدم برروی زمین سخن رانده‌است و ملائکه اورا پاسخ داده‌اند و شخص باحث دردین باید حقیقت این محاوره را بفهمد

۲ ـ اینکه آدم همه اسماء را یاد گرفت معنی این اسماء و مراد از سجود ملائکه چیست

۳ ـ اینکه خداوند آدم و حوا را در بهشت جای داد این بهشت در کجا بود در آسمان بود یازمین و اینکه آنانرا از خوردن شجره منع فرمود آن شجره چه‌بود ومعنی آن نهی چه میباشد

٤ ـ اینکه خداوند آنانرا از بهشت بیرون کرد مقصود چیست

٥ ـ اینکه آدم ازخدای خود کلماتی تلقی نمود تلقی کردن کلمات چه بود

اما امر اول ظاهر آیه دلالت دارد که میان خداوند و ملائکه محاوره‌ای صورت گرفته است وحقیقت دین اسلامی همچنین محاوره‌ای را جایز نمیداند چنانکه در حدیث است خداوند از عقول پنهانست

همانطوریکه از چشمها پنهانست و ملائکه اعلی خدا را طلب میکنند همچنانیکه شما طلب میکنید وهمچنین درقصه اِسراءواردشده است که جبرئیل در صعود خود با رسول خدا بحد محدودی رسید و گفت اگر بقدر انگشتی بالا روم میسوزم پس پیغمبر او را گذاشت وخود حرکت کرد و چون خدای(تع) لَیْسَ کَمِثْلِهِ شَیْئٌ چیزی نظیرش نیست و بزرگتر از او چیزی نمیباشد درعقل جایز نیست که جماعتی از مخلوقات او در امریکه حکمت و اراده او اقتضا کند بمخالفت برخیزند

اِنَّما قَولُنا لِشَیْئٍ اِذا اَرَدناهُ اَنْ نَقُولَ لَهُ کُنْ فَیَکُونُ

پس باید این محاوره تمثیلی ازحال ملائکه باشدکه چون دانستند خداوند میخواهد آدمرا خلق کند (خواه این دانستن از روی استعدادی باشد که برای فهم وقایع پیش از حدوث آن دارند وخواه بجهت ظهور مقدمات ومبادی آن باشد) و این محاوره یك نوع محاوره وجدانی است که عبارت ازحدیث نفس باشدیعنی این مجادله واعتراضاترا پیش خودمیکردند تا آنکه خداوند بآنان وحی فرمود که اِنّی اَعْلَمُ مالا تَعْلَمُونَ وپس از آن تسلیم امر الهی شدند.

واما امر دوم که عبارت از تعلیم اسماء باشد مفسرین در این باب گفته اند که خداوند اسماء جمیع محدثات ومخلوقات بجمیع السنه ولغات بآدم تعلیم کرد وبعد آدمرا امر فرمود تا آنرا بملائکه شرح دهد

درنظر ما این امررا نباید بهمان ظاهرش کفایت کرد بلکه تمثیلی است بتأثیری که ازخلق آدم که قابلیت همهٔ شرور وسیاترا دارد درملائکه پیدا شد و این امر بر ملائکه گران آمد یعنی ملائکه اگر چه تسلیم امر را بباریتعالی کردند ولی باطناً اعتراض مزبور در خاطر آنها باقی

بود تا آنکه آدم آفریده شد وخواص وحقیقت و ملیت او آشکار گشت وقابلیت او از برای ادراك کلیات و رسیدن بکمالات لایتناهی برهمه معلوم شد وامکان وصول او بآخرین درجه ترقی وکمال هویدا گردید آنگاه از عظمت‌خالق وتدبیر صنع او آگاه شدند واورا تنزیه وتقدیس کردند و این همان معنی سجده ملائکه بآدم میباشد نه سجده ظاهری که خداوند ملائکه وآدمرا یکجاجمع کند وبعد آنانرا بسجده‌آدم وادارد

ودر باب امر سوم برخی از مفسرین از آنجملـه ابوالقاسم بلخی وابومسلم اصفهانی براین‌عقیده‌اند که این بهشت در روی زمین بوده‌است ودر این صورت معنی چنین است که خداوند آدمرا درزمینی‌که دارای درخت ومیوه بود خلق کرد تا بتواند از آن روزی خورد ودرختی‌که از نزدیك شدن بآن نهی شده است بعضی گفته‌اند گندم بود وبرخی دیگر گفته‌اند درخت انگور بود و گروهی گفته اند هیچ کدام نبود و شاید درختی بود که موجب ضرر وخسارت ومرض میشد وباین سبب از آن ممنوع‌شدند وجمعی‌ازاهل‌تحقیق‌میگویند مراد ازشجره‌شجره هوی یا طبیعت بود .

امر چهارم مراد از اهباط از آسمان بزمین آوردن نیست بلکـه مقصود اخراج از جنت و بهشت می‌باشد بسبب معصیتی کرده بودند و باین سبب پس از آنکه زندگی راحتی داشتند دچار نکبت شدند چنانکه‌مقصوداز اِهْبِطوا مِصْراً نیز همین است

و مراد از کلماتیکه از خدای خود تلقی کرد دعائی بود کـه خداوند باو آموخت و آن اینست رَبَّنا ظَلَمْنا اَنْفُسَنا فَاِنْ لَمْ تَغْفِرلَنا وَ تَرْحَمْنا لَنَکُونَنَّ مِنَ الْخاسِرینَ

حاصل مطلب اینستکه مراد از آدم در قرآن آدم شخصی نیست بلکه آدم نوعی میباشد که خداوند تبارك وتعالی نوع انسانرا خلق فرمود واو را قابل کمالات غیر متناهیه قرارداد وتمامی آیات وارده دراین باب حقایقی است که بصورت تمثیل و استعاره بیان شده است پس ما باید جمود در این متشابه نکنیم وآنرا بمحکم کتاب رد کنیم که در آن مراد ازآدم را نوع گرفته نه شخص وآن آیه محکم این آیه است که میفرماید

وَ لَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلٰائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ

تا اینجا تحقیق در محکم ومتشابه ومعنی تأویل و برگرداندن متشابه بمحکم و طریقه راسخین در علم و امثله‌ای از کتاب بوده، اینك آیه راجع باین مطلب را تفسیر میکنیم تا دیگر جای اشکالی نباشد

خداوند میفرماید: هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَ ابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَ مَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُوا الْأَلْبَابِ

یعنی اوست خدائیکه فرستاد برتو کتاب را که بعضی از آن آیات محکمات است که اصل کتاب وام ومرجع متشابهات میباشد، مردمی که دلهایشان کجی وتباهی دارد پیروی متشابهات می‌نمایند برای طلب فتنه و تأویل برطبق هوای خود بدون مراجعه بمحکم، و تأویل متشابهات و برگرداندن آن بمحکمات را نمیداند مگر حق متعال وراسخین درعلم، در حالیکه اینان میگویند که ایمان بهمه کتاب داریم محکم آن و

متشابه آن وهمه آن ازطرف پروردگارماست ومتذکر نمیشوند مگرعقلا
بعضی گفته اند آیات متشابه را غیر خداوند کسی دیگر نمیداند
و ما بیان کردیم که راسخون در علم میدانند، اگر قول اینان صحیح باشد لازم میاید که رسول اکرم(ص) هم نداند واین قول کفراست، قرآنی که نفس مقدس رسول متشابهاتش را نفهمد چگونه میتواند مردم را هدایت کند؟ وقتی که امر دایر شد که رسول اکرم هم نفهمد یا چنانکه بیان کردیم عامه نادان از متشابه آن استفاده کنند وراسخون در علم تأویل بمحکم کنند، البته معنی دوم مقطوع است و ما در سابق با ادله متقن از کتاب وسنت ودلیل عقلی ثابت کردیم که جمیع قرآن قابل فهم است اما با شرایطی که ذکر شد وصلی الله علی سیدنا محمد وآله الطاهرین

سوگندهای قرآن

خداوند متعال در قرآن مجید بچیزهائی از مخلوقات خود سوگند یاد فرموده وسبب آن دو امر است.

۱ ــ کفار در بعضی ازاوقات معترف بودند که رسول اکرم(ص) در اقامه برهان تسلط تامی دارد اما میگفتند که رسول اکرم مجادله میکند و خود میداند که آنچه میگوید فاسد است و غلبه حضرتش برما بقوه جدال است نه براستی مقال، چنانکه دیده میشود بعضی از مردم هنگامیکه خصم اقامه دلیل کرد ومستمع درمقابل خصم نتوانست قدعلم کند میگوید این عجز من از استدلال نه ازبرای این است که من باطل میگویم بلکه خصم من چون قدرت کامل براستدلال دارد ومجادلی قوی بنجه است حق مرا باطل میکند وبرمن غالب میشود وخصم من میداند

که حق بجانب من است، با این تصور باطلی که مستمع دارد دیگر مستدل راهی برای اقامه برهان ندارد، هرچه برهان بیاورد بازهم حمل برقدرت متکلم ومستدل میکند نه برحق گوئی آن .

در این صورت مستدل راهی ندارد جز توسل بقسم وسوگند و اینکه بگوید والله من راست میگویم، غرضم مجادله نیست، بخدا من حق میگویم، تا بتواند کلام خود را مورد تصدیق مخاطب سازد

۲ - یکی از معتقدات عرب این بود که اگر کسی قسم دروغ یاد کند موجب خرابی دیار و هلاك شخص سوگند یاد کننده میشود و این خود مشئوم است، بنابراین ازسوگند دروغ دوری میجستند وپیغمبر اکرم بهرچیزی سوگند یاد کرد وهرروز هم بررفعت وعظمتش افزوده شد وخود این یك برهان محکم برضد آنان بود .

مقسم به یا آنچه خداوند بان سوگند یاد کرده است

علماء را در مقسم به دو قول است .

قول اول - اینکه مراد از مقسم به در تمامی سوگندهای قرآن خالق این اشیاء است نه عین آنها مثل والشمس وضحیها که مراد خالق آفتاب است وبراین مطلب بسه وجه استدلال کرده اند .

۱ - پیغمبر اکرم ازسوگند بغیرخداوند نهیفرمود پس چگونه خداوند در قرآن کریمش بغیر خدا سوگند یاد میکند .

۲ - سوگند یادکردن بچیزی موجب تعظیم وتکریم آنچیزاست واین تعظیم برای موجودی جز حق متعال لایق وسزاوار نیست .

۳ - اینکه گفتیم قسم در این موارد بخالق موجوداتست قرآن در بعضی از آیات تصریح بآن میکند مثل آیه وَالسَّماءِ وَ ما بَناها وَ

الأَرْضِ وَ مٰا طَحٰيهٰا وَ نَفْسٍ وَ مٰا سَوّٰيهٰا یعنی قسم بآسمان و آنکه بنا کرد آنرا وقسم بزمین وآنکه پهن کرد آنرا و قسم بنفس و آنکه راست کرد آنرا .

قول دوم ـ قول کسی است که میگوید قسم باعیان این اشیاء است واستدلال کرده است :

۱ ـ اینکه ظاهر لفظ دلالت دارد که سوگند بعین این اشیاء است وعدول از آن خلاف اصل میباشد

۲ ـ در وجه سوم که میگوید در آیهٔ وَالسَّمٰاءِ وَمٰا بَنٰاهٰا سوگند بخالق سماء است غلط میباشد بجهت اینکه لفظ قسم را اول منزل بسماء کرده بعد ببانی آن ، اگر مراد از قسم بسماء سوگند ببانی آن بود در موضع واحد تکرار لازم میامد ومسلماً جایز نیست .

اقسام سوگندهای قران

سوگندهائی که حق متعال در قرآن کریم یاد فرموده همه آنها براصول ایمانست که معرفت آن برخلق واجب میباشد وآن چندقسم است

۱ـ سوگند برای اثبات توحید مثل : وَالصّٰافّٰاتِ صَفًّا فَالزّٰاجِرٰاتِ زَجْراً فَالتّٰالِيٰاتِ ذِكْراً اِنَّ اِلٰهَكُمْ لَوٰاحِدٌ

یعنی قسم بفرشتگان صف کشیده درمقام عبودیت وطرد کنندگان شیاطین از استراق سمع و خوانندگان وحی الٓهی برانبیاء بدرستیکه خدایتعالی هرآینه یکتاست ـ ابی مسلم میگوید : مراد از صافات صفاً سوگند بمؤمنین است که درصف جماعت بایستند ومراد از زاجرات زجرا مؤمنین است که بلند میکنند صوت خود را در وقت قرائت قرآن

(چون زجر بمعنی صیحه است) ومراد از تالیات ذکرا نیز مؤمنین است که در نماز قرائت قرآن میکنند

پس سوگند در این آیه برای اثبات توحید است

۲- سوگند برحقیقت قرآن مثل : فَلَا أُقْسِمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ وَإِنَّهُ لَقَسَمٌ لَوْ تَعْلَمُونَ عَظِيمٌ إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ

یعنی سوگند یاد میکنم بمواقع نجوم قرآنی یعنی اوقات نزول آن، و بدرستیکه آنچه خدایتعالی بدو سوگند یاد کرده سوگندیست اگر دانید بزرگ ومعتبر، بدرستیکه آنچه آنحضرت برشما میخواند هرآینه قرآنیست بزرگوار وبسیار نافع (جواب قسم) - در این آیه خداوند سوگند یاد فرموده ودر آن تعظیم قرآن را نموده است

ومثل: حم وَالْكِتَابِ الْمُبِينِ إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةٍ مُبَارَكَةٍ

بعنی قسم بکتاب آشکارا ما قرآن را درشب مبارکی فرستادیم

ومثل: حم وَالْكِتَابِ الْمُبِينِ إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا

یعنی قسم بکتاب آشکارا ما قرآن را عربی قرار دادیم

۳- سوگند برحقیّت رسول اکرم مثل :يس وَالْقُرْآنِ الْحَكِيمِ إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ

یعنی قسم بقرآن محکم یاحکم کننده بحق یا خداوند حکمت بدرستیکه تو بی‌شك و شبهه از فرستادگان بسوی خلق هستی از آن فرستادگانی که بر راه راست توحید بودند یا تو فرستاده شده‌ای بطریقهٔ استقامت که راهیست موصل بمقصود

ومثل: ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ مَا أَنْتَ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ بِمَجْنُونٍ

وَ إِنَّ لَكَ لَأَجْراً غَيْرَ مَمْنُونٍ

یعنی قسم بدوات وقلم و آنچه مینویسند نیستی تو بنعمت پروردگار خود دیوانه وبدرستیکه مرتور است مزد غیرمنقطع

ومثل: وَ النَّجْمِ إِذٰا هَوٰى مٰا ضَلَّ صٰاحِبُكُمْ وَ مٰا غَوٰى وَ مٰا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوٰى

مراد ازنجم نجوم قرآنست وهوی بمعنی نزول آن یعنی سوگند بسوره و آیات قرآن چون فرود آید. گمراه نشد صاحب شما و خطا نکرد ومعتقد بهیچ باطلی نشد وسخن نمیگوید از هوای نفس خود.

ومثل: فَلٰا أُقْسِمُ بِمٰا تُبْصِرُونَ ومٰالا تُبْصِرُونَ إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ

یعنی پس نه چنانست که کافران میگویند که قرآن یافته وساخته محمد (ص) است سوگند میخورم بـآنچه می بینید از مشهودات و بآنچه نمی‌بینید ازمغیبات بدرستیکه قرآن قول رسولیست بزرگوار ـ وتمامی این آیات سوگند برحقیت رسول اکرم میباشد.

٤ ـ سوگند براثبات جزا ووعد ووعید: مثل: وَالذّٰارِيٰاتِ ذَرْواً فَالْحٰامِلٰاتِ وِقْراً فَالْجٰارِيٰاتِ يُسْراً فَالْمُقَسِّمٰاتِ أَمْراً إِنَّمٰا تُوعَدُونَ لَصٰادِقٌ وَ إِنَّ الدِّينَ لَوٰاقِعٌ

یعنی سوگند ببادهای پراکنده کنندهٔ ابرها و بابرهای بردارندهٔ بارگران باران بکشتیهای روندهٔ بآسانی وبقسمت کننده کارها که آنچه وعده داده شد هرآینه راست است وبدرستیکه جزاء وحساب هرآینه واقع وبود نیست بی شك وشبهه.

ومثل: وَالْمُرْسَلَاتِ عُرْفاً فَالْعَاصِفَاتِ عَصْفاً وَالنَّاشِرَاتِ نَشْراً فَالْفَارِقَاتِ فَرْقاً فَالْمُلْقِيَاتِ ذِكْراً عُذْراً أَوْ نُذْراً إِنَّمَا تُوعَدُونَ لَوَاقِعٌ

یعنی قسم بانبیاء یا فرشتگان فرستاده شده بنیکوئی (یعنی بامر ونهی) وسوگند بملائکه تند رونده در امتثال امر آلهی و سوگند بنشر وظاهر کنندگان شرایع وسوگند بجدا کنندگان مرحق و باطل را از یکدیگر وسوگند بفرشتگان که القاء کنندگان وحی و ذکرند برای عذر متقیان یابجهت بیم کردن مبطلان که آنچه وعده داده شدید هرآینه بودنی است

ومثل: وَالطُّورِ وَكِتَابٍ مَسْطُورٍ فِي رَقٍّ مَنْشُورٍ وَالْبَيْتِ الْمَعْمُورِ وَالسَّقْفِ الْمَرْفُوعِ وَالْبَحْرِ الْمَسْجُورِ إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ لَوَاقِعٌ مَا لَهُ مِنْ دَافِعٍ

یعنی قسم بطور سینا وکتاب نوشته شده در صحیفه گشوده (مراد قرآنست) وقسم بخانه آباد (یعنی کعبه) و سوگند بسقف بلند افراشته (یعنی آسمان) وسوگند بدریای مملو وپر، بدرستیکه عذاب پروردگار تو هرآینه بودنی وفرود آمدنی است، هیچ چیز آن عذاب را دفع کننده نیست بلکه بهمه حال واقع خواهد بود.

خداوند متعال درسه آیه زیر پیغمبرش را امرفرمود سوگند یاد کند براثبات معاد وجزاء:

آیه اول- زَعَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنْ لَنْ يُبْعَثُوا قُلْ بَلَى وَرَبِّي لَتُبْعَثُنَّ ثُمَّ لَتُنَبَّؤُنَّ بِمَا عَمِلْتُمْ وَذَٰلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ

یعنی : کفار گمان کردند که برانگیخته نخواهند شد بگو ای محمد برانگیخته خواهند شد وسوگند بپروردگار من که البته مبعوث خواهید شد در قیامت پس خبر داده میشوید بآنچه کردید در دنیا واین برانگیختن وجزاء دادن برخداوند سهل وآسانست .

آیه دوم - وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَأْتِينَا السَّاعَةُ قُلْ بَلَىٰ وَرَبِّي لَتَأْتِيَنَّكُمْ عَالِمُ الْغَيْبِ لَا يَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ وَلَا أَصْغَرُ مِنْ ذَٰلِكَ وَلَا أَكْبَرُ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ

یعنی : کفار گفتند که قیامت نمی آید ، بگو ای محمد بحق پروردگار من نه آن است که شما میگوئید هر آینه بیاید شما را قیامت وپروردگاردانده پوشیده هاست وپوشیده نگردد ازاو هموزن مورچه‌ای یا بوزن‌ذره ای‌ازذرات هوا درآسمانها ونه درزمین ونه خوردتراز مقدار ذره‌ای ونه بزرگتر مگر آنکه نوشته شده است در کتاب روشن

آیه سوم - وَيَسْتَنْبِئُونَكَ أَحَقٌّ هُوَ قُلْ إِي وَرَبِّي إِنَّهُ لَحَقٌّ وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ

یعنی : از تو در باب قرآن وادعای نبوت می‌پرسند که آیا حق است ؟ بگو ای محمد بحق پروردگار من آن حق است وشما عاجز کنندگان نیستید ، یعنی بقدرت حق متعال عجز راه ندارد

۵ - سوگند براحوال انسان مثل : وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَىٰ وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّىٰ وَمَا خَلَقَ الذَّكَرَ وَالْأُنْثَىٰ إِنَّ سَعْيَكُمْ لَشَتَّىٰ

یعنی قسم بشب چون بپوشد عالم را بظلمت خویش و سوگند بروزچون روشن شود وظلمت شب را زایل گرداند وسوگند بکسی که

آفرید نر و ماده را بدرستیکه جزای سعی شما در کردارها پرا کند است وجزاء وپاداش مناسب عمل است، بعضی را ثواب کرامت میفرماید وجمعی را عقاب و ملامت میکند

ومثل: وَالْعَادِيَاتِ ضَبْحاً فَالْمُورِيَاتِ قَدْحاً فَالْمُغِيرَاتِ صُبْحاً فَأَثَرْنَ بِهِ نَقْعاً فَوَسَطْنَ بِهِ جَمْعاً إِنَّ الْإِنْسانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ

یعنی سوگند باسبان هجوم کننده که بوقت دویدن نفس زنند وبیرون آورندگان آتش از سنگ بسمها وقسم بغارت کنندگان دروقت صبح و آن اسبانی که بوقت سفیده‌دم غباری درکنار آن قبیله برانگیختند وبسیان گروهی از دشمنان در آمدند، که انسان بتحقیق ناسپاس است برپروردگار خود

ومثل: وَالْعَصْرِ إِنَّ الْإِنْسانَ لَفِي خُسْرٍ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ

یعنی قسم بعصر تو ای محمد(ص) که فاضل‌ترین عصرها است بدرستیکه انسان در زیانکاری است مگر آنانکه گرویدند و اعمال پسندیده کردند و یکدیگر را بعمل راست و درست وبصبر و طاعت وصیت کردند.

ومثل: وَالتِّينِ وَالزَّيْتُونِ وَطُورِ سِينِينَ وَهٰذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ

یعنی قسم بکوه تینا وکوه زیتا (که هریك معبد انبیا بوده است) وسوگند بطور سینا (که محل مناجات کلیم است) و سوگند بدین شهر

امان دهنده (که مکه معظمه ومولد سید انبیاء است) . بتحقیق آفریدیم انسان را در بهترین تعدیلی پس باز گردانیدیم او را به اسفل سافلین (یعنی عالم طبیعت) مگر آنانکه گرویدتد وعمل شایسته بجای آوردند، ایشان را مزد بی منت است - تمامی این آیات سوگند براحوال انسانست وصلی الله علی سیدنا محمد وآله الطاهرین .

فواتح سور قرآن

درمبحث اول کتاب ثابت کردیم که درقرآن کلمه وآیه‌ای نیست که برای بشر مفهوم نباشد دیگر محتاج به تکرار نیستیم و از این بیان بطلان قول کسیکه میگوید فواتح سور برای بشر معلوم نیست ظاهر میگردد ودر اینجا دو دلیل در مفهوم بودن فواتح سور ذکر میکنیم :

۱ - رسول اکرم در زمان بعثتش بخصوص درمکه معظمه گرفتار دشمنان سخت بود وهمه باو افترا میزدند از قبیل اینکه مجنون وشاعر وکاهن ومتعلم از بشر است وغیرآن وهمیشه منتظر بودند عیبی بررسول اکرم و قرآن بگیرند، پس با این قسم دشمنی چگونه تصویر میشود که پیغمبر(ص) **کهیعص** یا **حمعسق** یا **طه** و امثال آنرا تلاوت فرماید ومشرکین بهیچوجه نفهمند ورسول اکرم را بقرائت این حروف سرزنش نکنند که این چه سخنانیست میگوئی؛ وبرای استهزاء ومسخره کردن آن حضرت ذکر اینکلمات غیرمفهوم کافی بود، اگر این کلمات مالوف آنان نبود ونمی‌فهمیدند واز آن مطلبی در نمی‌یافتند مسلماً اعتقادشان بجنون و باطل گوئی او بیشتر میشد و سرزنش و توهین بمقام رسالت بیشتر میکردند - پس معلوم میشود که مشرکین باین حروف و کلمات مانوس بودند وآنها را می‌فهمیدند، چنانکه سیوطی در اتقان میگوید:

طه بلغت حبشه ونبط بمعنی یا ایهاالرجل است و **یس** بلغت حبشه یا ایهاالانسان ون در آیه مبارکه نٓ وَالْقَلَمِ وَمٰا یَسْطُرُونَ بمعنی دوات میباشد.

۲ ـ اینکه مشرکین هرچه را از قرآن نمی پسندیدند اشکال میکردند ورسم قرآن چنین است که اشکالات آنانرا نقل ورد میکند، اگر این کلمات غیر مفهوم بود مسلماً مشرکین اشکال میکردند و میگفتند که قرآن‌میگوید اگر میتوانید مثل آن یا ده آیه نظیر آن بیاورید ما که اینکلمات را نمی‌فهمیم چگونه معارضه کنیم ؟ یا اینکه میگفتند این کلمات را برای ما بیان کن که مرادت از اینها چیست ؟ وچون می‌بینیم که خوشبختانه در قرآن بهیچوجه ذکری از نفهمیدن این کلمات نیست وهمچنین مخاطبین قرآن از مشرکین واصحاب پیغمبر اظهار نفهمیدن این کلمات را نکرده‌اند پس بضرس قاطع حکم میکنیم که مخاطبین قرآن از مؤمنین ومشرکین واقف بمراد ومعانی این کلمات بوده‌اند واین ندانستن ما سببش دوری عهد وبعد زمانست که مقصد ومرادرا نمیدانیم وندانستن ما دلیل برغیر مفهوم بودن این کلمات نیست.

علمای اسلام وجوهی در معنی این کلمات ذکر کرده اند و ما در اینجا مهمترین وجوه را نقل میکنیم اگرچه نمیتوانیم میان اقوال ترجیح قایل شویم:

اقوال علماء در معنای فواتح سور قران

اول ـ قول اکثر متکلمین و خلیل و سیبویه که میگویند این کلمات نام سورهای قرآن است، قفّال که یکی از علمای معتزله است میگوید: رسم عرب چنین بود که بحروف نام میگذاردند مثل اینکه پدر

حارثه نامش لام بود و مس را صاد میگفتند و نقد را عین وابر راغین و کوه را قاف وماهی را نون مینامیدند

دوم - قول جمعی که میگویند این حروف اسماءالله است

سوم - قول کلبی وسدی و قُتاده که میگویند این حروف اسماء قرآن مجید است .

چهارم - قول ابوالعالیه است که میگوید هرحرف ازفواتح سور اشاره بمدت واجل اقوام است وازابن عباس نقل میکنند که گفت ابویاسر اخطب بررسول‌خدا گذشت در هنگامیکه آنحضرت این آیه از سوره بقرهٔ را تلاوت میفرمود : **الم ذٰلِكَ الْكِتابُ** ، بعدازقرائت‌حی‌بن‌اخطب وکعب‌بن اشرف ازرسول اکرم سؤال کردند ازالم وگفتند قسم میدهیم تورا بخدا ایااین کلمه ازآسمان برتو نازل شده است ؟ پیغمبر فرمود بلی ، حی گفت اگر راستگو باشی من اجل امت تورا دریافتم که چند سال دوام خواهد کرد ، پس از آن حی گفت چگونه داخل در دین شخصی شوم وحال اینکه این حروف بحساب جمل دلالت دارد که منتهی مدت امتش هفتاد و یکسالست ، رسول اکرم تبسم فرمود ، حی گفت ایاغیر از این هم هست ؟ رسول اکرم فرمود بلی **المص** ، حی گفت این بیشتر از اولست وبکصد وشصت ویکسال میشود ، ایاغیر از این هم هست ؟ پیغمبر فرمود بلی **الر** ، حی گفت این بیشتر ازاول ودوم شد من شهادت میدهم اگر راستگو باشی امتت دویست و سی و یکسال باقی خواهد بود ، آیاغیر ازاین هم هست ؟ رسول اکرم فرمود بلی **المر** ، حی گفت ما بتو ایمان نمیآوریم و نمیدانیم بکدام قول تو اطمینان کنیم ، پس از آن ابویاسر گفت من شهادت میدهم که پیغمبران ما از ملك این امت خبر داده اند اما بیان نکرده‌اند که چند سالست ، اگر محمد

صادق است دوام ملك ودولتش تمامی مدتی خواهد بود که فواتح سور آنرا در بر دارد وگفتند برما مشتبه است کم بگیریم یا زیاد .

پنجم ـ آنستکه این حروف دلالت میکند برانقطاع کلام و استیناف کلام دیگر ، احمدبن یحیی میگوید : طریقه عرب این بود که وقتیکه کلام اول تمام میشد کلمه‌ای میگفتند غیر آن حرف که میخواستند بگویند و این تنبیهی بود برای مخاطبین .

ششم ـ امام فخر رازی در تفسیر کبیر میگوید : شخص حکیم هنگامیکه بخواهد کسیرا که غافل یا مشغول شغلی است آگاه کند بر کلام مقصودش چیزی را مقدم میدارد غیر از آن کلامیکه قصد دارد بگوید تا شنونده ومخاطب بسبب آن ملتفت شود و متوجه بکلام متکلم گردد و بعد شروع در مقصود میکند ، پس آنچه را که متکلم مقدم برمقصود میدارد (از منبهات) گاهی کلامیست که معنایش مفهوم است مثل اینکه بگوید اسمع (بشنو) واجل‌بالك (قلبت‌متوجه بشود) وگاهی چیزی است در معنی کلام مفهوم مثل ازید (یازید) والا یازید وگاهی مقدم برمقصود صوتی است غیر مفهوم مثل آنکه در عقب سرکسی صفیر یابانگی بزنند تا آن شخص را متوجه کنند وگاهی کف میزنند تا شخص متوجه شود وهرچه غفلت بیشتر باشد وکلام مقصود مهمتر باید آن چیزی که مقدم برمقصود میدارد بیشتر باشد واز این‌جهت است که شخص نزدیك را بهمزهٔ استفهام ندا میکنند مثل أزید ودور را بیاءِ ندا میکنند مثل یازید وأیازید وگاهی شخص غافل را اول آگاه میکنند وبعد نداء میشود مثل الا یازید .

سپس میگوید : اگر چه نفس مقدس رسول اکرم همیشه بیدار

وملتفت بود وغفلت در روان پاکش راه نداشت و وجود مقدسش برای
استماع کلام حق سراسر گوش بود اما میشود گاهی بکاری اشتغال
داشته باشد، پس ازشخص حکیم چنین شایسته و نیکوست که برسخن
مقصودش حروفی که مثل منبه است مقدم دارد وبهتر آنستکه این حروف
آگاه کننده که مقدم برمقصود است غیر مفهوم و فاقد معنی باشد چون
در آگاه کردن تمام تر است بجهت اینکه آن کلامیکه آگاه کننده
و منبه است اگر جمله ای باشد با معنی مثل نظم یا نثر میشود مستمع
تصور کند قصد متکلم از سخن همین جمله است که آنرا منبه قرار داده
ودیگر متوجه بکلام بعد که مقصد متکلم است نمیشود، اما هنگامیکه
صوتی شنید بی‌معنی متوجه میشود و از کلام متکلم نظر برنمیدارد تا
حرف وسخن بعد را بشنود زیرا قطع دارد آنچه شنیده مقصود نیست و
مقصد چیز دیگر است که بعد متکلم بیان میکند. پس درتقدیم حروف
بر کلام مقصود حکمت کامل ملاحظه شده است.

اگر گفته شود پس چه سبب دارد که فقط بعضی از سوره های
قرآن اختصاص باین حروف دارد؟

میگوئیم عقل بشر از ادراك جزئیات عاجزاست وحق متعال عالم
بکلیات و جزئیات میباشد و لکن بأندازه‌ای که خداوند بما افاضه
فرموده و توفیق داده میتوانیم شمه‌ای از آنرا بیان کنیم

پس میگوئیم: هرسوره‌ای که ابتدا بحروف تهجی شده بعد از
آن ذکر کتاب یا تنزیل یا قرآنست:

مثل: الم ذٰلِكَ الْكِتَابُ - الم اللّٰهُ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ
نَزَّلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ - المص كِتَابٌ اُنْزِلَ اِلَيْكَ - يس وَالْقُرْآنِ

الْحَكِيمِ - ق وَالْقُرْآنِ - الم تَنْزِيلُ الْكِتَابِ - حم تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مگر سه سوره : ۱ - كٓهيعٓصٓ ۲ - الم غُلِبَتِ الرُّومُ ۳ - الم اَحَسِبَ النَّاسُ

وحکمت در افتتاح سورهائی که در آن لفظ قرآن یا تنزیل یا کتابست بحروف مقطعه این است که قرآن بزرگ است و انزال آن ثقیل وسنگین اِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا وهرسوره‌ای که اول آن ذکر قرآن وکتاب وتنزیل است باید این حروف مقدم شود تا شنونده برای گوش دادن ثابت وحاضر باشد

اگر گفته شود هرسوره قرآنست واستماع آن استماع قرآن ، چه فرق دارد که لفظ قرآن ذکر شود یا نشود ، پس بنابراین واجب است که در اول هرسوره این حروف آگاه کننده باشد

جواب میگوئیم : شکی نیست که هرسوره از قرآنست لکن سوره‌ای که در اول آن ذکر قرآن یا کتاب است بااینکه از قرآنست اما تنبیه برهمه قرآن میباشد ، پس قول خدا که میفرماید طه مَا اَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى بااینکه بعض قرآنست اما در آن ذکر جمیع قرآن میباشد واین واضح میشود بمثالی : اگر کتاب ونوشته‌ای ازطرف پادشاه برای وزیرش بیاید و یك امر جزئی را از آن خواسته باشد یا نوشته‌ای بیاید ودر آن متعرض شود که باید جمیع اوامر وقوانین موضوعه مرا امتثال کنی ، مسلماً کتاب ونامه دوم سنگین‌تر است بمراتب ازنامه اول که امر بکار جزئی کرده است

اگر بگوئی سورهائی در قرآن نازل شده است که ذکر کتاب

و انزال و قرآن میباشد اما بهیچوجه پیش از آن ذکر حروف تهجی نشده مثل : اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِی اَنْزَلَ عَلٰی عَبْدِهِ الْکِتَابَ و نیز سُورَةٌ اَنْزَلْنَاهَا وهمچنین: تَبَارَکَ الَّذِی نَزَّلَ الْفُرْقَانَ وهمچنین: اِنَّا اَنْزَلْنَاهُ فِی لَیْلَةِ الْقَدْرِ

جواب میگوئیم قول : خدا اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ ، وَ تَبَارَکَ الَّذِی تسبیح حق است و نفس مقدس نبی هیچوقت غافل از آن نبود ، پس بنابراین محتاج بمنبه نیست بخلاف اوامر و نواهی ، و اما ذکر کتاب بعد از آن برای بیان وصف عظمت کسی استکه باید تسبیح اورا کرد وآیه مبارکه سُورَةٌ اَنْزَلْنَاهَا بعض قرآنست که ذکر انزال آنرا میکند ، اما در سوره‌ای که ذکر جمیع قرآنست آن اعظم در نفس وسنگین‌تر میباشد، واما قول خدایتعالی اِنَّا اَنْزَلْنَاهُ فِی لَیْلَةِ الْقَدْرِ این سوره وارد و نازل برشخص‌مشغول‌القلب نیست بجهت اینکه هاء انا انزلناه بمذکورسابق یا معلوم برمیگردد و محتاج بمنبه نیست

گاهی هم تنبیه در قرآن بغیر حروف مقطعه است

مثل یَا اَیُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّکُمْ اِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَیْءٌ عَظِیمٌ ونیز : یَا اَیُّهَا النَّبِیُّ اتَّقِ اللّٰهَ ونیز : یَا اَیُّهَا النَّبِیُّ لِمَ تُحَرِّمُ

جهت آنستکه این آیات اشاره بچیزهای هایل‌بزرگ‌است وچون تقوی امر مهم وبزرك میباشد مقدم شد برآن ندائی که برای بعید است و بآن شخص غافل را آگاه میکنند .

اما ، الم اَحَسِبَ النَّاسُ اَنْ يُتْرَكُوا اَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لا يُفْتَنُونَ

در این آیه مبارکه افتتاح بحروف مقطعه شده و ابتدا بکتاب و قرآن نشده است ، جهت آن است که سنگینی قرآن بواسطه محتوی بودن برجمیع تکالیف است و در این سوره ذکر همه تکالیف شده چون میفرماید : اَحَسِبَ النَّاسُ اَنْ يُتْرَكُوا یعنی آیا مردم گمان میکنند وا گذار میشوند ، یعنی وا گذار نمیشوند و مجرد ایمان آوردن کافی نخواهد بود بلکه امر میشوند باقسام تکالیف ، پس این سوره در بردارد همان معنائی را که لفظ قرآن و کتاب در بردارد که مشتمل بر اوامر ونواهی است .

اگر بگوئی مثل این کلام بهمین معنی در سورهٔ توبه است که میفرماید : اَمْ حَسِبْتُمْ اَنْ تُتْرَكُوا وَ لَمَّا يَعْلَمِ اللهُ الَّذِينَ جاهَدُوا مِنْكُمْ و حروف تهجی مقدم نشده ، جواب میگوئیم : این مطلب در غایت ظهور است و فرق ظاهری هست میان این آیه وآن آیه اما آیه اَحسبَ النَّاسُ ابتدای کلام است و از این جهت با همزه استفهام ذکر شده وهمزه استفهام جایش اول کلام میباشد ، لیکن آیه اَمْ حَسِبْتُمْ در وسط کلام است بدلیل اینکه حرف استفهام کلمهٔ ام و جایش وسط کلام میباشد وهمیشه تنبیه در اول کلام است نه در وسط کلام

اما ، الم غُلِبَتِ الرُّومُ که در اینجا حرف تهجی و تنبیه واقع شده اما ذکر کتاب وقرآن نگردیده است ، جهت آنستکه چون دراول

سوره امر مهمی را بیان میفرماید که معجزه واخبار از غیب باشد وآن غلبه روم برفرس است ، پس حرف غیر مفهوم را مقدم داشت تا شنونده برای شنیدن توجه تام پیدا کند وبعد از آن معجزه را وارد قلب نماید وگوشها را بشنواند ـ این بود تحقیق فخررازی

هفتم ـ آنستکه این حروف مقطعه برای ساکت کردن کفار است ، چون مشرکین باهم معاهده میکردند که سخن پیغمبر را گوش ندهند چنانکه قرآن تصریح باین مطلب دارد :

وَ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَسْمَعُوا لِهٰذَا الْقُرْآنِ وَالْغَوْا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَغْلِبُونَ

درشأن نزول این آیه چنین گفته اند که کفار قریش یکدیگررا وصیت میکردند که هنگامی که رسول اکرم قرآن میخواند بایدآنرا مشوش کرد تا آیات را غلط اداءِ کند و از سخن باز ایستد ، و در وقت تلاوت قرآن جمعی سخنان بیهوده میگفتند ، دسته‌ای صفیرمیزدند، برخی کف میزدند وگروهی شعرهای لغو میخواندند ، این آیه نازل شد .

معنی آیه : کفار بیکدیگر گفتند مشنوید وگوش ندهید قرآنرا وسخنان لغو وحشو در آن افکنید یا فریاد کنید درپیش او شاید باین وسیله برپیغمبر غلبه کنید تا نتواند تلاوت قرآن کند

خداوند متعال برای جلوگیری ازشرارت مشرکین حروف مقطعه را نازل فرمود تا وقتیکه بگوششان امر غریبی خورد متعجب شوند که این چه کلماتی است که پیغمبر میگوید و این تعجب موجب سکوت آنان میشد وبعد از آن پیغمبر تلاوت قرآن میفرمود

واقوال دیگر دراین باب نقل شده وبوعلی سینا هم رساله مستقلی

در فواتح السور تصنیف فرموده مسمی برساله نیروزیه ، اگر بخواهیم تمامی آنها را ذکر کنیم ازسبك کتاب‌که براختصار است خارج خواهد شد و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین .

حکمت نزول قرآن بطور

تدریج و مفرق و منجم

خداوند تبارك وتعالی میفرماید : وَ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنُ جُمْلَةً وَاحِدَةً كَذَٰلِكَ لِنُثَبِّتَ بِهِ فُؤَادَكَ وَ رَتَّلْنَاهُ تَرْتِيلًا

مشرکین به پیغمبر اکرم گفتند گمان میکنی فرستاده خداوند هستی ؟ پس چرا قرآن جمله واحد و یکمرتبه برتو نازل نمیگردد و بطورتدریج وپراکنده برما میخوانی وحال‌اینکه تمامی تورات وانجیل وزبور یکمرتبه نازل شد ؟ (ابن جریح میگوید از اول نزول قرآن تا آخر آن بیست وسه سال طول کشید)، خداوند متعال در این آیه جواب مشرکین را میدهد .

معنی آیه : کفار گفتند چرا قرآن یکبار برمحمد نازل نمیشود چنین فرستادیم قرآن را متفرق وپراکنده تا ثابت گردانیم وقوت دهیم بتفریق درآن در اوقات متعدده دل تورا وبرتو خواندیم قرآن را بمهلت و تأنی در مدت متباعد

وجواب خداوند در این آیه متضمن وجوه چندیست :

۱ ــ اینکه رسول اکرم امّی بود و آشنا بقرائت و کتابت نبود

چنانکه خداوند میفرماید

وَمَا كُنْتَ تَتْلُوا مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخُطُّهُ بِيَمِينِكَ إِذاً لَارْتَابَ الْمُبْطِلُونَ

یعنی پیش ازنزول قرآن خواننده کتابی نبودی وکتابی را بدست راست خود نمی نوشتی و اگر خواننده و نویسنده بودی باطل گویان و تباهکاران در شك می اوفتادند، یعنی مشرکین عرب میگفتند چون میخواند و مینویسد پس قرآن را از کتب پیشینیان التقاط کرده وبرما میخواند .

وچون معلوم شدکه پیغمبر اکرم امی بوده پس اگر تمام قرآن برپیغمبر یکمرتبه نازل میشد ضبط آن مشکل بود و احتمال نسیان داده میشد، اما تورات کتاب بود وموسی هم اهل قرائت وکتابت بود .

۲ ـ کسیکه کتاب نزد او باشد بسا میشود اعتماد بکتاب میکند ودر حفظ آن سهل انگاری می‌نماید لکن خداوند کتابرا دفعةً واحده نازل نفرمود بلکه پراکنده وبطور تدریج نازل نمود تاحفظ واز برکردن آن آسان‌تر باشد .

ودیگرآنکه چون امت‌هم امی بوده واهل‌کتابت وقرائت نبودند برای اینکه امت هم بتوانند ضبط کتاب‌کنند وآنرا از برنمایند‌مناسب آن بود که برامت بتدریج خوانده شود

۳ ـ اگر تمام قرآن یکدفعه نازل میشد مسلماً چون مبتنی بربیان احکام است تمامی احکام نازل میگردید وحفظ وضبط احکام برخلق سنگین ومشکل بود وعمل بآن مشکل‌تر ، اما هنگامیکه تدریجاً نازل شود حفظ وعمل بآن سهل وآسان خواهد بود .

٤ ــ مشاهده جبرئیل در حالهای متعدد و زمانهای مختلف سبب تقویت قلب نبی بود وبعد از مشاهده او برادای آنچه حمل کرده قوی‌تر میگردید وبراحتمال اذیت خلق صابرتر میشد وبرجهاد باکفار ثابت‌تر میگردید.

٥ ــ بتدریج نازل شدن قرآن خود معجزه بزرگی است، باوجود اینکه تدریجاً وده آیه وسوره‌های کوچك نازل میشد باز هم مشرکین قادر نبودند در مقام معارضه در آیند وبتوانند ده‌آیه مثل آن بیاورند، وعجز مشرکین در تدریجی بودن نزول آن بیشتر معلوم گردید.

٦ ــ چون قرآن بحسب سؤال ووقایعیکه برای مردم روی میداد نازل میشد البته باید پراکنده و بطور تدریج باشد ــ و صلی الله علی سیدنا محمد وآله الطاهرین.

امثال قرآن

خداوندمیفرماید وَ تِلْكَ الْأَمْثالُ نَضْرِبُها لِلنّاسِ وَ ما يَعْقِلُها إِلَّا الْعالِمُونَ این مثلها را برای مردم میزنیم و جز دانشمندان آنرا نمی‌فهمند ونیز میفرماید وَ يَضْرِبُ اللهُ الْأَمْثالَ لِلنّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ یعنی خداوند مثلهارا برای مردم میزند شاید که متذکر شوند

معنی مَثَل و فرق آن با مِثل

ابوالبقاء در کلیات میگوید مَثل اسم نوعی ازسخن است که عامه وخاصه برآن تراضی کرده باشند برای تعریف کردن چیزی بغیر الفاظ موضوعه برای او ودر هنگام شادی واندوه استعمال میکنند وبلیغ‌تر از

حکمت است ومثل بدو معنی اطلاق میشود یکی بمعنی مثل چون شِبه و شَبه و نِقض و نَقض بعضی گفته اند با لفظ مَثل گاهی ازوصف شی تعبیر میشود چنانکه خداوند میفرماید مَثَلُ الجَنَّةِ الَّتِی وُعِدَ الْمُتَّقُونَ یعنی صفت بهشتی که خداوند پرهیزکاران را وعده فرموده است وگاهی بمشابهت چیزی بچیز دیگر در معنی ارمعانی گفته میشود .

لفظ مِثل دلالت دارد بر مشابهت اعم زیرا لفظ نِد بچیزی میگویند که فقط درجوهر با چیز دیگر مشابه باشد و شِبه بمشابه درکیف میگویند ومساوی بمشابه درکم میگویند وشکل بمشابه در قدر واندازه میگویند اما مِثل اعم از همه اینها است و از اینجهت است که خداوند در کتاب عزیزش هنگامیکه خواست ازهمه جهات نفی شبیه ازخود بفرماید بالفظ مِثل تعبیرنمودچنانکه میفرماید لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ و جمع میان کاف ومثل در این آیه برای تأکید نفی میباشد و شاره باینستکه استعمال کاف ومثل هیچکدام صحیح نیست و بعضی در معنی این آیه گفته اند مثل بمعنی صفت میباشد ومعنی چنین است که صفتی مثل صفت او نیست مرادشان اینستکه اگر چه خداوند را در بسیاری از صفات بصفت بشر متصف میکنند ولی این صفات در باریتعالی بنحویکه در بشر استعمال میشود نیست و قول خداوند که میفرماید لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ مَثَلُ السَّوْءِ وَلِلَّهِ الْمَثَلُ الْأَعْلَى یعنی صفات زشت ومذموم برای منکرین آخرت است وصفات اعلی برای خدا است .

و خداوند بندگانرا از ضرب مثل برای ذات منیع خود منع فرمود چنانکه میفرماید فَلَا تَضْرِبُوا لِلَّهِ الْأَمْثَالَ وبعداشاره فرمود که خداوند

خود بنفس خود مثل میزند برما روا نیست که باو اقتدا کنیم و فرمود إِنَّ اللّٰهَ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ و بعد برای خود مَثل زد و فرمود ضَرَبَ اللّٰهُ مَثَلًا عَبْداً مَمْلُوكاً ودر اینجا اشاره باینستکه جایز نیست خدا را بصفتی از صفات بشر توصیف کرد مگر بآنچه که خداوند خودرا وصف فرموده است

فایده تمثیل

تمثیل بهترین وسیله است برای آنکه وهم مسخر عقل گردد واز فرمان واطاعت اوسرباز نه پیچد ونزدیکترین راهست برای فهماندن جاهل کند ذهن و فرو نشاندن حرارت سرکشان تمثیل حجاب از روی معقولات خفی برمیدارد وآنرا درمعرض محسوسات میگذارد ناشناس را معروف میکند ووحشی را مألوف می‌سازد عادت پیغمبران براین جاری بود که حکم را در بعضی از مقامات با امثال بیان می‌نمودند و حقایق مشکل عقلی را بلباس مثالهای حسی میاوردند زیرا بربیشتر مردم جهت حسی غلبه دارد ونمیتوانند براهین عقلی را بفهمند و معانی را از لباس صورت تجرید کنند کسانیکه ذهنشان صاف وعقلشان کامل است بسبب زیادی هوش خود ازامثال پی بحقایق می‌برند چنانکه خداوند میفرماید وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ

ابراهیم نظّام میگوید چهار صفت در مثل موجود است که در کلامهای دیگر یافت نمیشود: ایجاز در لفظ و رسیدن بمعنی و حسن تنبیه وخوبی کنایه پس مَثل آخرین مرتبه بلاغت است.

ابن مُقفّع میگوید که هرگاه کلام را بصورت مثل آورند برای

گفتار واضحتر وبرای گوش زیباتر وبرای اقسام سخن پردامنه‌تر میگردد و برای امثال قاعده‌ای موجود نیست تا آنها را برطبق آن قاعده منظم ومرتب سازند بلکه از حیث درجات متفاوت و مختلف است چنانکه در قرآن از پشه گرفته تا خود رسول اکرم مورد مثل واقع شده است

سوره‌هائیکه خداوند در آن مثل‌زده‌است عبارتند از: بقره آل عمران انعام اعراف یونس هود رعد ابراهیم نحل بنی اسرائیل کهف حج نور فرقان عنکبوت روم یس زمر زخرف محمد فتح حدید حشر جمعه تحریم مدثر.

امثال قرآن

بر دو قسم است

قسم اول ظاهر است و به مثل بودن آن تصریح شده است قسم دوم ظاهر نیست و بمثل بودن آن اشاره نشده است اما قسم اول درقرآن زیاد است و ما بعضی ازآن را گوشزد قارئین مینمائیم.

۱ ـ قول خداوند مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْرٰيةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهٰا كَمَثَلِ الْحِمٰارِ يَحْمِلُ اَسْفٰاراً یعنی آنان درجهل بمضامین وحقایق توریة مانند الاغی میباشندکه بکتابهائی‌که در پشتش بارکرده اند جاهل‌است.

۲ ـ قول خداوند که میفرماید فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ اِنْ تَحْمِلْ عَلَيْهِ يَلْهَثْ اَوْ تَتْرُكْهُ يَلْهَثْ یعنی این شخص در ملازمت و پیروی ازنفس مانند سگی است‌که درهیچ حال لهث (درآوردن زبان ازتشنگی) را ترك نمیکنند.

۳ ـ آنجا که فرموده است مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الَّذِى اسْتَوقَدَ نَاراً
تشبیه فرموده است کسی را که خداوند اسباب هدایت وتوفیق را برای او فراهم ساختـــه ولی آن شخص از آن فرصت برای رسیدن بنعمت ابدی استفاده نکرده و فرصت را ضایع نموده است بکسی که با زحمت فراوان در تاریکی آتش روشن کند و چون آتش برافروخته شد و روشنی دادآن را تباه وضایع کند و دو باره درظلمت وتاریکیفرو رود .

٤ ـ آنجا که میفرماید وَ مَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا كَمَثَلِ الَّذِى يَنْعِقُ بِمَا لَا يَسْمَعُ اِلَّا دُعَاءً وَ نِدَاءً مدعو را بکوسفند تشبیه فرموده است و معنی را باجمال بیان کرده ومقابله را درمعنی رعایت فرموده است نه در الفاظ و تفصیل کلام چنین است مثل پیشوای کافران وخود کافران مثل چو پانیست که گوسفندان را صدا میزنند ومثل گوسفندانی است که جز صدا و دعوت چوپان چیزی نمی شنوند .

٥ ـ آیه شریفه مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ اَمْوالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ اَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلَ فِى كُلِّ سُنْبُلَةٍ مِاَةُ حَبَّةٍ و همچنین سایر امثال قرآن .

اما قسم دوم وآن امثال کامنه که بمثل بودن آن تصریح نشده است .

ماوردی میگوید : از ابواسحق ابراهیم بن مضارب بن ابراهیم شنیدم که می گفت ازحسن بن فضل پرسیدم وگفتم تو امثال عرب وعجم را از قرآن استخراج میکنی آیا این مثل درقرآن هست .

خَيْرُ الْاُمُورِ اَوْسَاطُهَا بهترین امور میانه آنهاست گفت در چند موضع .

۱ ـ لَا فَارِضٌ وَلَا بِكْرٌ عَوَانٌ بَيْنَ ذٰلِكَ يعنى نه پير از كار افتاده و نه جوان نارسيده ميان آنچه مذكور شد از پير وجوان .

۲ ـ وَالَّذِينَ اِذَا اَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذٰلِكَ قَوَاماً يعنى و آنانكه چون انفاق كنند اسراف نكنند و تنگ نگيرند و انفاق اينان ميان اسراف وتقتير راست ايستادن است يعنى طريقه اعتدال ميباشد .

۳ ـ وَلَا تَجْهَرْ بِصَلٰوتِكَ وَلَا تُخَافِتْ بِهَا وَ ابْتَغِ بَيْنَ ذٰلِكَ سَبِيلًا يعنى و بلند مكن نماز خودرا ونخوان آهسته وطلب كن ميان جهر واخفات راهى را .

٤ ـ وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً اِلَى عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُوماً مَحْسُوراً يعنى مساز دست خودرا بسته بگردنت ومگشاى دست خود را بطورى كه اسراف شود پس از آن بنشينى ملامت كرده شده و درمانده .

گفتم آيا اين مثل در قرآن هست كه : مَنْ جَهِلَ شَيْئاً عَادَاهُ هر كه چيزيرا نداند آنرا دشمن دارد گفت بلى در دوجا .

۱ ـ بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ يعنى بلكه تكذيب كردند بآنچه كه علم نداشتند .

۲ ـ وَاِذْ لَمْ يَهْتَدُوا بِهِ فَسَيَقُولُونَ هٰذَا اِفْكٌ قَدِيمٌ يعنى و چون هدايت بقرآن نشدند و نپذيرفتند پس زود گويند اين قرآن دروغ كهنه است .

گفتم آیا این مثل در قرآن هست اِحْذَرْ شَرَّ مَنْ اَحْسَنْتَ اِلَیْهِ بترس از شر آنکه باو نیکی کردی گفت بلی وَمَا نَقَمُوا اِلَّا اَنْ اَغْنیهُمُ اللهُ وَرَسُولُهُ مِنْ فَضْلِهِ یعنی و کینه نداشتند مگر آنکه بی نیاز کرد ایشانرا خدا و رسول از فضلش مراد اهل مدینه است که محتاج وتنگدست بودند چون قدم مبارك حضرت رسول ص بآنجا رسید توانگر شدند و پس از آن باذیت رسول اکرم قیام نمودند .

گفتم آیا این مثل درقرآن هست که لَیْسَ الْخَبَرُ کَالْعَیَانِ دیدن مانند شنیدن نیست گفت بلی اَوَلَمْ تُؤمِنْ قَالَ بَلی وَلٰکِنْ لِیَطْمَئِنَّ قَلْبِی یعنی آیا ایمان نیاوردی گفت بلی ولکن میخواهم قلبم مطمئن شود

گفتم آیا این مثل درقرآن هست که فِی الْحَرَکَاتِ الْبَرَکَاتُ در جنبش برکت است گفت بلی وَ مَنْ یُهَاجِرْ فِی سَبِیلِ اللهِ یَجِدْ فِی الاَرْضِ مُرَاغَماً کَثِیراً وَسِعَةً وکسی که هجرت کند در راه خدا در زمین موضع بسیار یعنی آرامگاه‌ها و فراخی روزی می یابد .

گفتم آیا این مثل در قرآن هست کَمَا تَدِینُ تُدَانُ گفت بلی مَنْ یَعْمَلْ سُوءً یُجْزَ بِهِ هرکس بدکند جزا داده میشود بآن .

گفتم آیا این مثل درقرآنست که لَا یُلْدَغُ الْمُؤمِنُ مِنْ جُحْرٍ مَرَّتَینِ مؤمن از یك سوراخ دو مرتبه گزیده نمیشود گفت بلی هَلْ اٰمَنُکُمْ عَلَیْهِ اِلَّا کَمَا اَمِنْتُکُمْ عَلٰی اَخِیهِ مِنْ قَبْلُ یعنی آیا امین

دارم شما را براو مگر چنانکه امین داشتم شما را بر برادر او پیش ازاین

گفتم آیا در قرآن هست که مَنْ اَعانَ ظَالِماً سَلَّطَهُ اللّهُ عَلَيهِ هرکس ستمگری را کمك کند خداوند آن ستمگر را بر او مسلط میگرداند گفت بلی کُتِبَ عَلَيهِ اَنَّهُ مَنْ تَوَلَّاهُ فَاِنَّهُ يُضِلُّهُ وَ يَهْدِيهِ اِلىٰ عَذابِ السَّعِيرِ نوشته شده است بر شیطان هرکس اورا دوست دارد گمراهش کند وهدایت کند اورا بعذاب دوزخ .

گفتم آیا در قرآن هست که هَلْ تَلِدُ الحَيَّةُ اِلّا الحَيَّةَ مار جز مار نزاید گفت بلی وَلا يَلِدوُا اِلاّ فاجِراً كَفّارا .

گفتم آیا در قرآن هست که لِلْحِيطانِ اٰذانٌ دیوار گوش دارد گفت بلی وَ فِيكُمْ سَمّاعُونَ لَهُ .

گفتم آیا در قرآن هست که اَلْجاهِلُ مَرْزوقٌ وَ الْعالِمُ مَحْرُومٌ نادان توانگر است و دانشمند محروم گفت بلی مَنْ كانَ فِي الضَّلالَةِ فَلْيَمْدُدْ لَهُ الرَّحمٰنُ مَدّا .

گفتم آیا در قرآن هست اَلحَلالُ لا يَأْتِيكَ اِلّا قُوتاً وَ الحَرامُ لا يَأْتِيكَ اِلاّ جَزافاً حلال نمیرسد مگر بمقدار قوت و حرام نمیرسد مگر زاید ازحد گفت بلی اِذْ تَأْتِيهِمْ حِيتانُهُمْ يَوْمَ سَبْتِهِمْ شُرَّعاً وَ يَوْمَ لا يَسْبِتُونَ لا تَأْتِيهِمْ یعنی چون آمد ایشانرا ماهیشان در روز شنبه درحالتیکه سراز آب بیرون کردند و در روز غیر شنبه نمی آمدند ایشانرا .

قرآن براهین براصول ایمانرا در بردارد

يَا اَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَائَكُمْ بُرْهَانٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَ اَنْزَلْنَا اِلَيْكُمْ نُوراً مُبِيناً یکی ازظلمهائیکه بقرآن وارد آمده وبی عنایتیهائیکه بکتاب خدا شده است همانا قول طوایفی از متکلمین ومتفلسفین است که گمان کردند قرآن در مسائل اعتقادی و اصول دین بهیچ وجه اقامه دلیل وبرهان ننموده است ودلالت قرآن برامور اعتقادی ازمبدء ومعاد ونبوت وقضاء وقدر وخیر وشر وامثال آن از راه قبول قول مخبر صادق است باینمعنی چون پیغمبرراستگو وازطرف خدای جهان مبعوث است آنچه میگوید باید تصدیق کرد ودر ابن مبنی غلط بزرگ وگمراهی واضحی مرتکب شدند وندانستند که قرآن اصول دین وقواعد یمانرا با براهین متقن وادله محکم بیان فرموده است ودلیل براینمطلب

۱ ـ نص صریح آیه فوق است که میفرماید ای مردم از جانب پروردگار شما برهانی آمد و نور واضحی بسوی شما فرستادیم

۲ ـ اینکه چگونه تصور میشود شخصی مردم را باصولی دعوت کند وبرای آن اصول بهیچ وجه اقامه برهان نکند و بگوید من این اصول را از طرف خداوند برای شما بیان میکنم اما شمابایدبروید در کتب فلاسفه و متکلمین ادله اش را تحصیل کنید

۳ ـ قرآنیکه تقلید را حرام کرده واطاعت بغیرعلم را نهی فرموده چنانکه میفرماید وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ اِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ

وَالفُؤادَ کُلُّ اُولٰئِكَ کانَ عَنْهُ مَسْئُولاً وهمچنین یهود را مخاطب میسازد که اگر راستگو هستید برعقایدتان برهان اقامه کنید چنانکه میفرماید قُلْ هاتُوا بُرْهانَکُمْ اِنْ کُنْتُمْ صادِقِینَ چگونه تصور میشود براصولی که خلایق را بآن دعوت میفرماید اقامه برهان نکنند.

٤ ـ ائمه دین وسلف صالح از اصحاب وتابعین پیش از دخول فلسفه دراسلام و پیدایش علم کلام دراثبات مبانی دین چه طریقی داشتند آنمردمیکه بنابردستور قرآن اطاعت کورکورانه را ضلالت میدانستند آیا تصویر میشود بدون برهان ودلیل معتقد بوده و دلیلی برآراء خود از کتاب خداوند نداشته باشند

خیلی جای تأسف است که بی اطلاعی بقرآن وعدم تدبر در آن ملت اسلام را بجائی رسانید که در همه شئون باید محتاج باجانب باشند حتی در اقامه برهان براصول ایمان و عجیب تر از این قول مردمانیست که بهیچ وجه نصیبی در آخرت ندارند وجزو جنود شیطانند میگویند ما قرآن را نمی‌فهمیم وهیچ وقت نخواهیم فهمید مگراینکه امام زمان ظهور کند وآنرا تفسیر فرماید این عقیده کفری که قائلش اگر بفهمد چه میگوید در زمره کفار خواهد بود تیشه بریشه قرآن زد و کار را بجائی رسانیده که دیگر مردم بقرآن اعتنائی ندارند واعتقادات را ازغیر قرآن اخذ نمودند ظاهراً مسلمان نامیده میشوند اما در اعتقادات کافر محض‌اند وازاینانست که فردای قیامت ختمی مرتبت درپای میزان عدل الٓهی شکایت میکنند.

چنانکه خداوند میفرماید وَ اِذْ قالَ الرَّسُولُ یا رَبِّ اِنَّ قَومِی اِتَّخَذُوا هٰذَا القُرآنَ مَهْجُوراً ومادراینجا حمایتاً للقرآن وهدایتاًلاهل

الایمان اول طریقی که عقلا درکشف حقایق بر آن رفته‌اند ذکرمیکنیم وپس از آن طریقه قرآن را در اقتناص حقایق بیان کرده وبعد براهین وارده در کتاب خدا را ذکر نموده و طریق سه‌گانه دعوت قرآن را که حکمت و موعظه ومجادله است گوشزد مینمائیم وَلا حَولَ وَلا قُوَّةَ اِلاَّ بِاللهِ العَلِيّ العَظِيم

مقدمه

علوم بردو قسم است اول ضروری وبدیهی که بهیچ وجه محتاج بکسب نیست دوم نظری‌وکسبی که محتاج بنظر وکسب است بشر از آنروزیکه پای در این خاك دان طبیعت گذارد و دنبال تفتیش حقایق وتعلیل اشیاء رفت ومتوجه بکون وهستی‌شد نخست چیزی‌که نظرش را جلب نمود این بود که حقیقت این کون و عالم وجود چیست و ثانیاً نسبت من بکون چیست و ثالثاً در این عالم چه باید بکنم این تفطن انسانرا وادار بجستجو وتحقیق نمود وآراء وعقاید مختلفی پیدا شد

جمعی گفتند حقیقتی نیست وراهی بشربحقیقت ندارد واین جماعت بسفسطائیین نامیده شدند

برخی گفتند عالم منحصر بمحسوس است وعالمی غیراز این‌عالم نیست این گروه بحسیون خوانده شدند

گروهی گفتند غیر از این عالم محسوس عوالمی است بیشمار که به نردبان حس نمیشود رفت و تحقیق در عوالم غیب منحصر ببرهانست اینگروه فلاسفه الهیون نامیده شدند

و جماعتی گفتند راه تحقیق حقایق منحصر بمکاشفه است و پای استدلالیان چوبین بود این جماعت بصوفیه نامیده شدند قرآن راه فهم

حقایق را دلیل و برهان میداند با شرایطی که بعد از ذکر طرق مختلفه بیان خواهیم نمود

طریقه سوفسطائیه وردان

نصیرالدین طوسی در نقدالمحصل میگوید اهل تحقیق گفته اند که کلمه سوفسطا یونانیست سوفا بمعنی علم است و اسطا بمعنی غلط پس این کلمه بمعنی علم غلط است چنانکه فیل بمعنی‌دوست و سوف بمعنی حکمت‌است‌وفیلسوف بمعنی‌دوست‌حکمت‌پس از آن‌این دو کلمه معرّب شد و سفسطه وفلسفه مشتق گردید و میگوید ممکن نیست در عالم قومی باشند که این مذهب وطریقه‌را داشته باشند بلکه هرغلط‌کاری‌را درموضع‌غلطش‌سوفسطائی مینامند وچون‌بسیاری‌ازمردم‌مذهب صحیحی ندارند و متحیرند یك سلسله سؤالات و ایراداتی را مرتب کرده نسبت بسوفسطائیه دادند تااینجا کلام‌خواجه بود وازبیان بعد معلوم‌میشود که در لغت سوفسطائی و فرقه سفسطیون اشتباه بزرگی کرده است

صاحب تاریخ فلسفه اسعد فهمی میگوید که شیشرون درکتابش بروتوس حکایت میکند که بعد از سقوط سلطنت طغاة و ظلمه سیسیل چون آنان املاك اهالی را بغصب تصرف نموده بودند اهالی دعاوی بسیاری برضد طغاة در محکمه اقامه کردند تا اینکه اموال مغصوب را استرداد کنند مسلم‌است در این‌اقامه دعاوی مردمانی پیدا شدند که از حقوق موکلین خود دفاع میکردند وبواسطه حضور در محاکم و اقامه حجج وبراهین مبارات دربیان وخطابه می‌نمودند کم کم مردمان فصیح وبلیغی پیدا شدند وبزرگتر و مهم‌تر این جمعیت (کوراکس وتسیاس) بودند واین دو اول کسی بودند‌که خطبه را درکاغذ می‌نوشتند وبررویه

این دو نفر دو شخص دیگر پیدا شد و پیروی این دو را کردند و آن (پروتوگراس و جورجیاس) بود که در یك محل عمومی مردم را صنعت خطابه میآموختند ودراین شغل ازمردم مزد میگرفتند وبلقب(سوفست) ملقب شدند یعنی انسان حکیم ماهر در هرعلمی زیرا که از شروط شخص (محامی) وکیل دادگستری این بود که باید علوم متعددی را واجد باشند وچون شغلی که سوفسطائیون برای خود اتخاذ کرده بودند دفاع ازهردعوائی بود خواه حق باشد یا باطل وشخص محامی قادر بود که براهینی اقامه کند تا خصمش را مفحم گرداند و قانع سازد وپس ازآن قدرت داشت که ضد او را ببراهین دیگر ثابت کند از این جهت لقب سوفست ازمعنی حقیقی آن تغییر کرد ونام هرمغالطی یا منازع درحقی گردید واز این رویه شك وریب در دلهایشان پیدا شد و بهیچ حقیقتی معتقد نبودند

وچون سوفسطائیه مردمی قوی دراقامه دلیل بودند مقابل اینان بزرگانی پیدا شدند مانند (سقراط وافلاطون و ارسطو) و مورخین قرن پنجم پیش از میلاد را تشبیه نمودند بقرن هیجدهم و سفسطائیین را به انسکلو بیدیین انتهی

هنگامیکه بتاریخ فلسفه مراجعه کنیم می‌بینم مذهب شك در اعصار مختلف جلوه‌ها نمود چنانکه (جورجیاس) که یکی از زعمای سوفسطائیه‌است میگوید ما دروجوداشیاء شك‌داریم‌واگرموجودهم‌باشد راه بمعرفت آن نداریم

ودراعصار جدید اززعمای مذهب شك (داویدهیوم) است میگوید مسائلی‌را که عقل بشربآن اعتماد میکنند ومیگوید بتوسط آنها بحقیقت

راه می‌پیمائیم تمامی آن و هم و خیال است مثل علت و معلول وسبب و ومسبب وجوهر وعرض وامثال آن پس بنابراین بهیچ وجه راه بحقیقت ممکن نیست

و اشهر سوفسطائیین دراعصار اولی (پیرو) است که قفطی درتاریخ الحکماء آنرا فورون نام نهاده و در سال سیصد و شصت پیش از میلاد متولد شده ودر حمله اسکندر بهندوستان همراه او بود وکتابی هم تألیف نکرده که ما آرائش را بدانیم

اما شاگردش (تیمون) عقاید و آراء اوستادش را نوشته و اینك آراء اوست که ذکر میشود

میگوید بهترین رأی که شخص حکیم از خود می‌پرسد این سه است ۱ ــ این اشیائیکه ما می‌بینیم چیست و چگونه پیدا شده است ۲ ــ علاقه ما باین اشیاء چیست ۳ ــ درمقابل اشیاء عالم چه باید کرد

سئوال اول را جواب میدهد که ما ظواهر اشیاء را میدانیم اما حقیقت و باطن آنرا جاهلیم وراه بحقایق اشیاء نداریم چون می‌بینیم یك چیز بالنسبة باشخاص مختلف جلوه های گوناگون داردوهر شخص آن شیء را طوری مشاهده میکند مخالف شخص دیگروچون ثابت شد اینکه آن شیء واحد بمظاهر گوناگون بالنسبه باشخاص مختلف جلوه مختلف دارد پس محالست که ما حق وباطل اشیاء را دریابیم .

واز اوضح ادله براین مطلب اینستکه آراء عقلاء مثل آراء عامه مختلف است و هریك از عقلاء برای مقصد خود برهانی اقامه میکنند پس عقیده ایکه نزد شخصی حق است و بران برهان اقامه نمود برای شخص دیگر ضد آن حق است وبران برهان هم اقامه میکنند و گاهی میشود عقیده ای نزد شخصی حق و برهانیست پس از مدتی نقیض آن

عقیده برای او برهانی میشود بنابراین ازاینکه عقلاء برای خود اتخاذ کرده اند حقیقتی ندارد پس ما باید نظرخودرا باشیاء باینطریق بیاندازیم که نمی دانیم وهمین جواب پاسخ سؤال دوم است .

اما از سؤال سوم که چه باید بکنیم اولا باید توقف کنیم وهیچ عقیده ای اتخاذ نکنیم و از این جهت است که اتباع (پیرو) هیچ وقت حکم قطعی نسبت باشیاء صادر نمیکنند و نمیگویند حق درمطلب فلانست یا بهمان لکن میگویند ظاهر فلانست یا فلان یا میگویند محتمل است چنین باشد و نحو آن .

وچنانکه دراشیاء مادی حکم بتّی ندارند همچنین درمسائل اخلاق وقانون و امور معنوی حکم قطعی صادر نمیکنند هیچ عقیده ایرا حق نمی دانند و هیچ چیز را بد یا خوب نمیگویند چون میشود چیزی در نظر شخصی خوب باشد و درنظر دیگری بد یا برحسب قانون خوب و بد باشد میگویند هنگامیکه شخص عاقل باین مرتبه رسید چیزی را برچیزی ترجیح نمیدهد و نتیجه آن جمودتام و بکاری اقدام نکردن است بدلیل اینکه هرعملی نتیجه تفضیل وترجیح میباشد وقتیکه برای اشیاء مرجحی نباشد عمل از میان میرود وچون عمل نتیجه تفضیل و آن مبتنی برعقیده است وعقیده هنگامی خواهد بود که جازم بحق باشد وجزم هم نمیشود تحصیل کرد و (پیرو) منکرانست .

ونیز میگویند باید لذایذ و هوسها را دور انداخت و زندگانی را باعقل مطمئن وبدون هوس انجام داد و خودرا از هروهمی خالی کرد تاسعادت مندی حاصل شود هنگامی که شخص عاقل ازلذایذ اعراض کرد و بهوسها وموهومات پشت پای زد از بدبختی نجات خواهد یافت وعاقل باید نزد او شیٔ ونقیض آن یکسان باشد صحت مرض حیوة موت غنی

و فقر نزد خردمند یکسانست اما زمانی که راغب بطرفی نباشد و چون انسان در دنیا مجبور بعمل است باید خاضع عرف و قانون باشد نه اینکه آنها را حق و میزان بداند .

اکادیمی افلاطون رؤسائی داشت که همگی بررویه افلاطون بودند هنگامی که ریاست به (ارسیسیلوس) رسید شك وارد مدرسه شد و مدرسه را دراین وقت (اکادیمی جدید) نام نهادند وازممیزات اینمدرسه معارضه شدید با رواقیون بود میگفتند رواقیون بدون اینکه برمطلبی اقامه برهان شود تصدیق میکنند ومردمان خوشباوری هستند .

(ارسیسیلوس) نظریات رواقیین را در اساس معـرفت رد نمود وگفت شناختن حقایق اساس محکمی ندارد و مقیاسی هم از راه حواس وعقل درمیان نیست که آنها را بآن بسنجیم وازکلمات اوست که میگفت نمیدانم و تحقیقاً هم نمی‌دانم که نمی دانم .

اما اکادیمی جدید مثل (پیرو) مبالغه در شك نمودند و گفتند انسان مجبور بعمل است ولکن چون بحقیقت ممکن نیست راه پیدا کرد باید باحتمال و ظن عمل نمود ومحتملات ومظنونات را مورد عمل قرارداد

و مشهور ترین علمای مدرسه شك (کارنیـادس) است و او آرائی دارد .

۱ ـ میگوید اقامه برهان برهرچیزی ممتنع است بجهت اینکه نتیجه را باید بتوسط مقدمات برهانی نمود ومقدمات هم محتاج ببرهانست وهمچنین آن برهان هم محتاج ببرهان دیگر است وتسلسل خواهد شد .

۲ ـ ممکن نیست رأی وعقیده خودمان را در چیزی بفهمیم حق یا باطل است چون قدرت مقایسه میان رأی خود و حقیقت آن نداریم و

میتوانیم مقارنت ومناسبتی بیابیم و معلومات ازعقل ما خارج است پس ما از اشیاء رأی خود را می‌بینیم ومحال است که صورت و نقش شی با حقیقت آن یکی باشد ما صورت ونقش حقایق را می‌یابیم واز آن خبر میدهیم ومسلماً صورت ونقش شی غیر ازحقیقت ومصداق اواست خلاصه آنچه در ذهن در میاید جز یکسلسله مفاهیم چیز دیگر نیست وعقاید وآراء ما برروی مفاهیم است و مفاهیم باحقایق دوچیز است پس تمامی عقاید وآراء موهوماتست

واز زعمای مذهب شك (انیسید یموس) معاصر (سیسرون) ومتعلم بتعالیم (پیرو) است وشهرت آن بواسطه وضع مبادی ده‌گانه است ودراین مبادی ثابت‌نموده که معرفت اشیاء محال است وتمامی این اصول ده گانه مرجعش بدو یاسه اصل است که باشکال فلسفی جلوه داده و آن اینست

۱ ـ اینکه شعور احیاء ومراتب ادراك حسی اشیاء مختلف است

۲ ـ مردم طبیعتاً وعقلاً مختلف خلق شده‌اند و بهمین جهت اشیاء در نظر آنان بمظاهر مختلفی جلوه میکنند

۳ ـ اختلاف حواس بواسطه اختلاف تأثر آنها از اشیاء است

٤ ـ ادراك ما حقایق اشیاء را بسته بحالات عقلی وطبیعی هنگام ادراك آنها است

٥ ـ اشیاء بمظاهر مختلف دراوضاع ومسافتهای مختلف جلوه میکنند

٦ ـ ادراك حسی ما اشیاءرا بدون واسطه نیست بلکه مع الواسطه است چنانکه مشاهده میشود که میان حواس ما واشیاء هوا واسطه است

۷ ـ جلوه اشیا بواسطه اختلاف درمقدار ورنك وحرکت ودرجه حرارت مختلف است

۸ ـ تأثر ما از اشیاء بمقدار الفت وانس بآنها مختلف میشود

۹ ـ آنچه ازمعلومات ما گمان‌میکنیم جز محمولاتی برموضوعات نیست وتمامی محمولات‌علاقه هائیست‌میان بعض‌اشیاء وبعض‌دیگر یاعلاقه میان نفس واشیاء است وتمامی اینها حقایق اشیاء نیست

۱۰ ـ آراء وعقاید مردم برحسب اختلاف بلاد مختلف است

از این مبادی ده گانه نتیجه میگیرد که علم بکنه اشیاء ممتنع است واین وسائلی‌را که بشر دردست دارد مارا بحقایق اشیا نمیرساند

خلاصه تمامی این‌بیانات‌اینستکه سوفسطائیه منشعب بسه‌گروه‌اند

۱ ـ لاادریه که میگویند ما شك داریم و در اینکه شاك هستیم شك داریم .

۲ ـ عنادیه میگویند هیچ قضیه‌ای بدیهی یا نظری نیست مگر اینکه برای آن معارضی هست ومیان قضایا معانده است مثلاً قضیه عالم حادث است بابراهینش معارضه میکند با قضیه عالم قدیم است و براهین آن وچون همیشه میان‌قضایا تعاند است مانمی‌توانیم میان‌قضایا ترجیحی قایل شویم وحکم کنیم .

۳ ـ عندیه میگویند عقیده هرقومی قیاس بآن قوم حقست و قیاس بخصومشان باطل .

ابطال سخنان سوفسطائیه

اینکه سوفسطائیه میگویند ما چون بکشف حقایق راه نداریم پس باید متوقف شویم ودنبال تحری حقیقت نرویم وفارغ البال زندگانی کنیم وکردار خودرا برطبق عرف وعادت مردم قرار دهیم .

این قول مثل سخن‌کسی است که رتبه پادشاه را ملاحظه کند وعظمت اورا درنظر بگیرد و به بیندکه پادشاه مطاع و متبع و اوامرش

جاری و احکامش بر برایا ساری است و یك نظری بخود کند و نقص و کوچکی خودرا ببیند و بخود بگوید که محال و ممتنع است من برتبه پادشاهی برسم اگرچه میتوانم بوزارت یا شغل دیگر که دون رتبه پادشاه است موفق شوم اما چون بسلطنت نمیرسم شغلهای دیگر را هم نمیخواهم و در او این فکر محقق شود چون برتبه عالی نمیرسم بهتر اینست که به شغل پدری خود که کناسی است قناعت کنم و کناس هم عاجز از تحصیل یك لقمه نان که سد رمق کند و یك جامه ای که ازسرما وگرما حفظ کند نخواهد بود وسیره آباء هم محفوظ مانده است و بگوید :

دَعِ المَكَارِمَ لاتَرْحَلْ لِبُغْيَتِهَا وَاقْعُدْ فَاِنَّكَ اَنتَ الطَّاعِمُ الكَاسِي

این شخص پست همت دون فطرت کوته نظر اگر فکر وتأمل کند باید بفهمد که میان درجه کناس و پادشاهی منزلها است و نباید هرکس که نمی تواند بدرجات عالی برسد قناعت بدرکات سفلی کند بلکه هنگامیکه همت گماشت که از مرتبه پستی حرکت کند هرچه بالاتر رود نسبت بآنمقامی که دارد ریاست و عزت است همچنین درجات سعادات علمیه و عملیه متفاوت است هر کس منزلتی درعلم دارد نباید بگوید من چون بجمیع حقایق راه ندارم باید دنبال آن نروم وقناعت بجهل و نادانی کنم مَالا يُدْرَكُ كُلُّه لا يُتْرَكُ كُلُّه .

خلاصه کلام سوفسطائیه دراین سخن خبط بزرگی کرده اند و در حقایق را بخود بسته و بخست و ردائت جهل قانع شدند و مثل شخص کناس درکناسی ماندند نَعُوذُ بِاللهِ مِنَ الضَّلالِ .

و باید دانست که قول سفسطائیین بنفی حقایق مکابره با عقل وحس است .

و در رد قول اینان کفایت میکند که گفته شود شما میگوئید اشیاء حقیقتی ندارند آیا این کلامی که میگوئید حقست یا باطل اگر گفتند حقست پس حقیقتی ثابت شد و اگر گفتند حق نیست پس ببطلان قول خود اعتراف کردند و بشکاك ازاین فرقه میگوئیم این شکی که شما دارید یا موجود و صحیح است یا موجود و صحیح نیست اگر گفتند موجود و صحیح است پس حقیقتی را قائل شدند و اگر گفتند موجود وصحیح نیست پس بنابراین ابطال ونفی شك را نمودند ومسلماً در ابطال شك اثبات حقایق است .

اما قول جمعیتی که میگویند هرقضیه ای نزد کسی که آنرا حق میداند حقست ونزد آنکسی که آنرا باطل میداند باطل است جواب میدهیم اعتقاد حقیت درچیزی آنرا حق نخواهد نمود و همچنین اعتقاد ببطلان آن آنرا لباس باطل نخواهد پوشانید حق آنموجود ثابت درمتن واقع و نفس الامر است اعتقاد درآن بهیچوجه مدخلیتی ندارد و بسبب آن واقع تغییر نمیکند اگراین حرف صحیح باشد لازم میآید یکچیز درآن واحد هم موجود باشد وهم معدوم و این اجتماع نقیضین خواهد شد و بطلان آن از بدیهیاتست .

طریقه حسیون و تجربیون و ابطال آن

اینطایفه برآنندکه جز جسم و جسمانی چیز دیگر وجود ندارد ومیگویند موجود منحصر به محسوس است و هر محسوسی یا جسم است یا جسمانی پس آنچه جسم و جسمانی نباشد موجود نیست و ماورای آبادان تن و قریه بدن مملکتی دیگر قائل نیستند ومیگویند آنچه موضوع معرفت است وممکن است بشر بآن راه پیدا کند منحصر به

محسوساتست وعلم را در حدود محسوساتی کــه در تحت اختیار و تجربه در میآید محصور میدانند وآنچه محسوس نیست تعقل آنرا ممتنع میدانند و هرعلمیکه بر معقولات دور میزند آنرا علم نمی شمارند بلکه وهم و تخمین می پندارند .

وموضوع علومشان محسوساتست و قوهٔ شناسائی اشیاء را قوه مشاعر و حواس میدانند و حواس را جز ترتیب اعصاب چیز دیگر نمی پندارند وطریقه تحقیقشان طریقه تجربه وحس است وهرچه باین دو درآید آنرا علم میدانند و بنا براین طریقه مباحث الهیات و نبوات و خود شناسی و اخلاق را علم نمیدانند چون مباحث متعلق باینها غیرمحسوس است و در تحت تجربه وحس در نمیآید و خاتمه سخنانشان سَلاَمٌ عَلَي الْوَحْيِ وَالّدِينِ .

و بنا براین مبادی فاسد پیشوای این مذهب (کنت) علوم را بریاضی و طبیعی و فلك و شیمی و علم الحیوة و علم الاجتماع تقسیم نموده است .

و دلیل برفساد قول اینان اینستکه .

۱ ـ ما بالضرورة میدانیم افرادانسان درحقیقت انسانیت مشترکاند پس این حقیقت مشترك یا شکل و قدر و حیّز معین دارد یا ندارد اگر اینقدر مشترك شکل و حیّز معین داشته باشد لازم میآید که مشترك نباشد چون هر تشخصی مخالف تشخص دیگر است و اگر آن حقیقت مشترك قدر و وضع وشکل معین نداشته باشد ومتعین بهیچ تعینی نباشد و با هرتعینی جمع شود مسلماً محسوس نخواهد بود و معقول خواهد شد پس گفته ایشان کـه هرچه محسوس نیست معقول نخواهد بود باطل شد

و بحث و تفتیش در محسوس مارا بغیر محسوس رسانید و آن مفهوم انسان کلی است .

۲ ــ کسی که اعتراف بمحسوس نمود باید اعتراف کند که حسی هست چون اگر حس نباشد محسوس نخواهد بود و حس محسوس نیست بلکه معقول است پس از اعتراف به محسوس اعتراف بغیر محسوس بوجود آمد .

۳ ــ هر عاقلی نمیتواند منکر تعقل خودش شود با اینکه عقل نه متوهم است و نه محسوس .

٤ ــ برای محسوسات علاقهائی پیدا میشود که نه محسوس است و نه متوهم و آن ادراك طبایع کلیه است مثل عشق و خجل و وجل و غضب و شجاعت و جبن و امثال آن چون کلی اینها را عقل مدرك است اما اشخاص و جزئیات اینها مثل عشق بفلان یا غضب بر بهمان یا ترس از فلان بحس ادراك نمی شود اما بوهم ادراك خواهد شد و هنگامیکه ثابت گردید که درعالم هستی موجوداتیست که بالذات ازاین مراتب خارج اند چون ذات ربوبی و موجودات عالم غیب پس آنها اولی هستند که معقول باشند نه محسوس

اما توهمیکه حسبون نمودند باینکه فکر در حقیقت وظیفه عضویست مثل جمیع وظایف بدن چنانکه وظیفه معده و امعاء هضم غذا و کبد افراز صفراء وغدد فکیه و آنچه زیر زبانست افراز لعاب میباشد همچنین وظیفه مخ فکر است که بواسطه تأثرات ازامور وارده بر آن کار استدلال و استنتاج از او صادر میگردد

این توهم درمنتهی مرتبه فساد و بطلان است و دلیل براین اینست که هضم و افراز صفرا و لعاب از نوع فکر نیست چون هضم و امثال آن عمل مادی محض است شبیه اعمال طبیعت مثل انبات و تبخیر لکن عمل

فکر معنوی است و آن احاطه بکون محسوس ومعقول میباشد ومناسبتی با عمل مادی صرف چون هضم وامثال آن ندارد

ودیگر آنکه مخ تحقیقاً مدرك نیست بلکه آن آلت برای ادراك است چنانکه چشم آلت دیدنست

اگر گفته شود ادراك در انسان بواسطه بزرگی و کوچکی مخ قوی وضعیف میگردد وکمال شکل و ترکیب کیمیاوی آن تأثیر کامل در ادراك دارد .

در جواب میگوئیم این کلام مثل اینست که بگوئی ابصاردرانسان بنسبت صحت چشم وسلامت اجزاء آن ازعوارض وکمال وشکل وترکیب کیمیاوی آن قوی میگردد وهمچنین گوش بواسطه کمال اجزاء و دقت ترکب قوی میگردد لکن اگر دقت کامل شود می‌بینیم که حقیقةً مبصر چشم نیست و همچنین شنونده گوش نیست چون گاهی میشود چشم در منتهی مرتبه صحت وسلامت است ولکن چون نفس اشتغال بامر مهمی دارد مثل وحشت سخت یا درد شدید با اینکه چشم بازوسالم است پیش پای خود را نمی‌بیند وهمچنین گوش باآنکه صحیح است بواسطه اشتغال نفس بامر مهمی اگر فریاد هم زده شود گوش نخواهد شنید .

ممکن است در اینجا گفته شود چون مخ متأثر ازالم وفزع شدید گردید انسانرا ازتمیز مبصرات ومحسوسات منصرف میکند واین ندیدن و نشنیدن بواسطه انصراف است .

این ایرادیست بسیار سست موجودیکه شانش این باشد که از شغلی بشغل دیگر متوجه شود ونزد امری دون امری توقف کند نمیشود گفت آن موجود مادی محض است ما آلات مادیه را که دقت میکنیم می‌یابیم از کاری بکار دیگر منصرف نمیشوند مگر آنکه حایل مادی

پیدا شود مثل آیینه که منصرف و متوجه شخصی دون شخصی نمیشود مگر وقتیکه میان یکی از آنها و آئینه حجابی پیدا شود پس اگر چنانکه مخ مادی محض باشد مثل آلات ساعت یا آلات بخاری دیگر جنون است بگوئیم بواسطه الم و فزع منصرف میگردد چون تالم و فزع از امور معنویه و وهمیه است از خواص ماده وحرکت نیست .

خلاصه مخ ترکیب ومواد داخلی وخواص آن معلوم است چگونه تصویر میشود از مواد جامد غیر مدرك جوهر زنده‌ایکه حدی برای تصوراتش نیست و نهایتی برای مدرکاتش نمیباشد پیدا شود و صلی‌الله علی سیدنا محمد وآله الطاهرین .

طریقه کشف و شهود صوفیه

پیش از تحقیق درمسئله کشف محتاجیم به‌بیان مختصری درتسمیه صوفی وپیدایش اینفرقه .

در وجه تسمیه صوفی آراء زیادیست .

۱ ـ بعضی گفته‌اند صوفی مشتق از صوفه است وآن اسم شخصی بود که دربیت الحرام معتکف واشتغال بعبادت داشت وغوث‌بن‌مر نامیده میشد از اینجهت صوفیه را منتسب بآن نمودند چون در انقطاع ازخلق واتصال بخدا شبیه صوفه هستند جوهری در کتاب صحاح وفیروز آبادی در قاموس و ابن جوزی در تلبیس ابلیس میگویند صوفه پدر قبیله‌ای از مضر بود وغوث‌بن‌مر نامیده میشد واین قبیله در جاهلیت خادم کعبه بودند و اجازه حجاج هم با آنان بود وسبب تسمیه غوث بصوفه این بود که ما در غوث را اولاد نمیشد نذر کرد که اگر خداوند باو پسری دهد برسرش پارچه پشمی به بندد واو را خادم کعبه قرار دهد

۲ ـ بعضی گفته‌اند صوفی مشتق از کلمه صوفه است و آن بمعنی چیز دور افتاده‌ایکه کسی را بآن رغبت نباشد مثل کوفی که ازکوفه مشتق است چون صوفیه شعارشان انکسار وتخفی وتواری از خلق‌است گویا مثل خرقه وکهنه دور افتاده‌اند .

۳ـ ابن‌خلدون ونلدکه‌آلمانی ونیکلسون وجمعی دیگرمیگویند صوفی مشتق از صوف است چون سلف صوفیه غالباً پشمینه پوش بودند ولباس پشمینه بتواضع وزهد نزدیکتر است .

یافعی میگوید لباس پشم چون اقرب بتواضع و خشوع میباشد متقدمین صوفیه آنرا می‌پوشیدند و دیگر آنکه پشم لباس انبیاء است و در حدیث وارد شده که رسول اکرم برخر سوار میشد و لباس پشم می پوشید حسن بصری می‌گوید هفتاد بدری را دیدم که همگی پشمینه پوش بودند .

سهروردی درعوارف‌المعارف میگوید صوفیه لباس پشم را اختیار کردند چون زینت دنیارا ترك‌کرده وقناعت بسدجوع‌وسترعورت نمودند ومستغرق در امر آخرت بوده واعتناء بلذایذ وراحات نفوس نداشتند

اما این قول درست نیست و انتساب لباس پشمینه برسول اکرم وسلف صالح مبنای صحیح ندارد بلکه اخبار برخلاف آنست .

چنانکه ابن جوزی در تلبیس میگوید بعضی از صوفیه لباس‌پشم می پوشیدند ودلیل‌میاورند باینکه پیغمبر اکرم لباس پشم می‌پوشید و حال اینکه رسول اکرم همه وقت لباس پشم در برنمیکرد بلکه بعضی از اوقات ملبس باین لباس بود وپوشیدن لباس پشم معمول به‌عرب نبود و آنچه را در فضیلت لباس پشم روایت میکنند موضوع و بی‌اصل است و در این موضوع سند صحیحی در دست نیست و شخص پشمینه پوش

خالی از این نیست یا عادت بلباس پشم والبسه غلیظ دارد یا ندارد اگر دارد این عمل برای او فضیلتی نیست واگر ندارد سزاوار نیست بپوشد چون اضرار و صدمه بخود است و مسلماً مشروع نخواهد بود و دیگر آنکه در پوشیدن لباس پشم جمع میان لباس شهرت و اظهار زهد نموده وهردو مذموم است .

عَنْ اَنَسٍ عَنْ رَسُولِ اللهِ مَنْ لَبِسَ الصُّوفَ لِيَعْرِفَهُ النَّاسُ كَانَ حَقّاً عَلَى اللهِ عَزَّ وَجَلَّ اَنْ يَكْسُوَهُ ثَوباً مِنْ جَرَبٍ حَتّٰى تَتَسَاقَطَ عُروقُهُ انس از رسول اکرم ص روایت میکند که فرمود هرکس لباس پشمینه بپوشد برای اینکه مردم اورا بشناسند بر خداوند حق است اینکه اورا جامه ای ازجرب بپوشاند تا رگهای او از تنش بریزد .

عن ابن عباس قال قال رسول الله ص اِنَّ الاَرْضَ لَتَعِجُّ اِلٰى رَبِّهَا مِنَ الَّذِينَ يَلْبَسُونَ الصُّوفَ رِيٰاءً ابن عباس از رسول اکرم ص روایت میکندکه فرمود زمین فریاد میزند بسوی خدایش ازکسانیکه جامهٔ پشمینه برای ریاء میپوشند .

ابوجعفر بن جریرطبری میگویدکسی که لباس پشم را برلباس پنبه وکتان ترجیح دهد خطاءکرده است .

طریقه سلف صالح این بودکه لباس متوسط می پوشیدند نه بسیار عالی و نه خیلی پست و بهترین لباس را در روز جمعه و عیدین وملاقات دوستان در برمیکردند ابوالعالیه میگوید مسلمین در زیارت یکدیگر تجمل میکردند و مهاجرین و انصار لباس خوب می پوشیدند و بهترین عطرها را استعمال میکردند تمیم داری لباسی خرید به هزار درهم ودر

ٰن لباس نافله شب را بجا میآورد وابن مسعود بهترین لباس را میپوشید بهترین عطر را استعمال میکرد .

ابی عبدالله ابن قیم درکتاب زادالمعاد میگوید غالب لباس رسول کرم واصحابش پنبه بود و بسا لباس پشم وکتان میپوشیدند .

شیخ ابواسحق اصفهانی بسند صحیح از جابر بن ایوب روایت میکندکه صلت بن راشد بر محمد بن سیرین وارد شد درحالی که جبّه و ازار وعمامه پشمینه پوشیده بود ابن سیرین مشمئز شد وگفت گمان میکنم که قومی پشم می پوشند و میگویند این لباس عیسی بن مریم است و به تحقیق مرا خبر داد کسیکه اورا متهم نمیدانم اینکه رسول اکرم گاهی لباس کتان وگاهی پشم وگاهی پنبه در برمیکرد و سنت پیغمبر خودمان احق به اتباع است .

مقصود ابن سیرین اینست که مردمی خیال میکنندکه دائماً لباس پشم پوشیدن افضل است و میروند آنرا طلب میکنند و لباس غیرپشم نمی پوشند وهمچنین در لباس زی و وضع و هیئت مخصوص برای خود درست کرده ومقید بدان باشند وطریق حق وافضل درلباس طریقیست که رسول اکرم برآن بوده و مداومت بران داشته است وآن اینستکه آنچه از لباس میسر میشد ومناسب با فصل بود می پوشید و مقید بزی ولباس خاصی نبودگاهی پشم می پوشید و زمانیکتان وهنگامی پنبه و بردیمانی و برد سبز وجبه وقبا ، و ردا ، در بر مینمود وگاهی خف وگاهی نعل وگاهی عمامه مبارکش با تحت الحنك بود وگاهی بدون تحت الحنك گاهی رنگ عمامهسفید بودگاهی سیاه عایشه میگوید برای رسول اکرم لباس پشمینه تهیه کردم پوشید چون بدنش عرق کرد استشمام بوی پشم نمود لباس را از تن کند و دورانداخت ابن عباس میگوید رسول

خدا را دیدم با نیکوترین لباس ابی رمثه میگوید که رسول خدا رادیدم که دو برد اخضر در برداشت و آن جامه ای بود که خطوط سبز داشت .

وباید دانستکه لباسی که نشان فقر وزهد باشد مذموم است چون کاشف ازکفران نعمت وسبب کوچکی لابس است احوص از پدرش نقل میکنند که وارد بررسول خدا شدم در حالیکه لباس کهنه وکثیف در برداشتم رسول اکرم بمن فرمود آیا توازمال دنیا چیزی داری گفتم بلی فرمود از چه سنخ است عرض کردم شتر واسب وگوسفند وغلام وکنیز فرمود خداوند مالی که بتو داده است باید آنمال را برتو به‌بینند

جابر گفت رسول اکرم وارد منزل من شد مردی را دید که مویش در بشانست رسول اکرم بآن مرد فرمود توشانه نداشتی که سرت را شانه کنی از این بیانات بطلان قول کسانیکه میگویند لباس پشمینه شعار رسول اکرم وسلف صالح است واضح گردید .

لکن آنچه مسلم است اینستکه پوشیدن پشم ازتقالید نصرانیت است که آن در اصل تصوف وروحانیت بود

ابن سیرین میگوید عیسی لباس پشم می‌پوشید وپیغمبر ما لباس کتان در برمیفرمود و سنت پیغمبر خودمان سزاوارتر بمتابعت است صاحب اغانی میگوید مسوح که جامه رهبانانست پوشیدنش در جاهلیت ممدوح بود وامیة بن سعد مسوح پوشید لباس پشمینه از زی رهبان بود و زهاد مسلمین پوشیدن آنرا بدعت میدانستند سفیان ثوری بکسی که لباس صوف پوشیده بود گفت این لباس بدعت است

جاحظ درکتاب حیوان میگوید نصاری هنگام عبادت لباس پشم می‌پوشیدند و در جزو دوم اخوان الصفا رساله طیر و حیوان میگوید راهبی درحالیکه لباس پشم پوشیده بود وارد شد وازمستشرقین (نلدکه)

میگوید لباس پشم از اصل شعار نصرانی است و(نیکلسون) میگوید نذر صمت وحلقه ذکر برمیگردد باصل نصرانیّت

٤ - بعضی گفتند صوفی مشتق ازصوفانه است و آن سبزی کوچکی است که در صحرا میروید و جهت نسبت اینستکه صوفیه به بنات صحرا قناعت میکنند این وجه هم صحیح نیست چون اگر منتسب بصوفانه باشد باید گفت صوفانی

٥ - بعضی گفتند صوفی مشتق ازصوفة القفاء است و آن مویهائی است که در موخر قفاء روئیده میشود وجهت تسمیه چون صوفی منقطع از خلق ومتوجه بحق است

٦ - جمعی در جهت تسمیه گفتند چون این جمعیت در صف اول بَيْنَ يَدَيِ اللهِ اند بِارْتِفاعِ هُمُومِهِمْ وَاِقبالِهِمْ عَلَى اللهِ بِقُلُوبِهِم

٧ - قول کسی که میگوید دراصل صفوی بوده است منسوب بصفا (واو) را بجهت ثقل کلام مقدم داشتند صوفی شد

صاحب کتاب رشحات گفته لفظ صوفی مشتق از صفوة المال است یعنی برگزیده و منتخب چنانکه آدم را صفی نامیدند چون برگزیده شده ازسایر موجودات است که اِنَّ اللهَ اصْطَفى آدَمَ وَ نُوحاً وچون یاء نسبت برصفو الحاق نمودند صفویشد و چون لفظ کثیرالاستعمال بود و برزبانها ثقیل بود و او را که لام الفعل بود بجای فاء که عین الفعل بود گذاردند وصاد را بمناسبت واو ضمه دادند صوفی شد .

٨ - جمعی میگویند اشتقاق صوفی از صفه است ومراد از آن صفه‌ای بود مسقف بجریده خرما که درمسجد رسول اکرم برای فقرای مهاجرین تهیه شده بودوجهت اشتقاق صوفی را ازصفه چنین میگویند

چون اهل صفه بصفت صوفیه متصف بودند در ملازمت فقر و مسکنت و انقطاع از غیر حق

این اشتقاق نیز صحیح نیست چون نسبت بصفه صفی میشود مثل سنة وسنی ودیگر آنکه جماعت اهل صفه فقرائی بودندکه بررسول خدا وارد شدند اهل و عیال ومسکن نداشتند پیغمبر امر فرمود صفه‌ای در مسجد برای آنان تهیه کردند وبواسطه تنگی معیشت ونبودن مکان وضیق بیت المال از روی ناچاری و ضرورت در صفه مسجد سکنی کرده بودند واز صدقات وخیرات امرار معاش می‌نمودند هنگامیکه مسلمانان قدرت پیدا کردند ودر زندگانیشان وسعت پیدا شد این جمعیت از صفه خارج شدند ووارد شغل وکار شده ومرفه الحال گردیدند .

تحقیق

از این پراکندگی اقوال معلوم میشودکه اشتقاق صحیحی برای لغت صوفی دردست ندارند ونیز کشف میشودکه لغت عربی الاصل نیست چنانکه قشیری که ازقطاب بزرك صوفیه است در رساله قشیریه میگوید وَلا یَشْهَدُ لِهٰذَا الاِسْم اِشْتِقاقٌ مِنْ جَهَةِ العَرَبِیَةِ وَلا قیاسٌ وَالظّاهِرُ اَنَّهُ لَقَبٌ یعنی اشتقاق صوفی از اصل لغت عربی شاهدی برآن نیست وقیاسی هم در میان نیست وظاهر اینستکه این کلمه لقب است .

چنانکه محققین تصریح دارند وابن جوزی درتلبیس ابلیس میگوید که این اسم برای قوم صوفیه درقرن دوم هجری معین شد چون درزمان رسول اکرم جز لفظ مسلم ومؤمن کلمه دیگری معمول نبود پس ازآن اسم زاهد وعابد پیدا شد ومردم زاهد رابطه صحیحی میانشان نبود وعمل زهاد وعباد برطبق سنت پیغمبر بود پس ازآن اسم صوفی پیدا شد مثل

اسماء دیگر از قبیل معتزلی جبری قدری اشعری ظاهری و امثال آن که اگر درست توجه شود پیدایش همین اسماء مختلف واحزاب گوناگون سبب انحطاط مسلمانان وبدبختی عالم اسلام گردید آیا میشود روزی بیاید که تمامی این اسماء گوناگون از مسلمانان برداشته بهمان اسم صحیحی که خداوند آنانرا نام نهاد و آن مسلمان است نامیده شوند ؟

خلاصه در زمان رسول وصحابه وتابعین تاقرن دوم اسلامی اسمی از صوفی نبود هنگامی که مسلمین در بیشتر معموره عالم فاتح شدند و ملل مختلف وارد اسلام گردید فرقه هائی دراسلام پیدا شدند از آنجمله صوفی است .

پس بنابراین میفهمیم که کلمه صوفی نباید عربی باشد و این لغت یونانی است (سوفی) وباسین نوشته میشود چنانکه ابوریحان بیرونی در کتاب ماللهند تصریح بآن دارد وفاضل معاصر صاحب طرایق الحقایق و از مستشرقین (فون هامر) وعبدالعزیز اسلامبولی واستادمحمد لطفی جمعه این قول را ترجیح داده اند و کلمه سوف بمعنی حکمت است .

وازنویسندگان عرب اول کسیکه این لغت را استعمال کرده جاحظ است در کتاب بیان و تبیین چنانکه میگوید اَلْصُوفِيَّةُ مِنَ اَلْنّسّاكِ و اول کسیکه براو این اسم اطلاق شد ابوهاشم کوفی است

تقریر کشف و شهود

ارباب کشف و شهود گفتند قلب ونفس انسانی بالذات مستعد تجلی حقایق اشیاء دراوست و آنچه حایل میان قلب وحقایق میباشد حجابهائی است هنگامیکه حجابها برداشته شد حقایق اشیاء در قلب جلوه کامل خواهد نمود .

وگفتند مَثل قلب بالنسبة بحقایق ومعقولات مَثل آئینه بمتلوناتست پس همچنانکه متلون صورت میباشد ومثال آن صورت در آئینه منطبع میگردد همچنین برای هرمعلومی حقیقتی است و برای آن حقیقت-صورتیست منطبع در آئینه قلب که در آن واضح وروشن میگرددوچنانکه آئینه موجودیست مستقل و صور اشخاص هم موجودات مستقل اند و مثال صور در آئینه موجودی دیگر است همچنین در کشف حقایق سه چیز است اول قلب و نفس انسانی دوم حقایق اشیاء سوم نقش حقایق و حضور آنها در قلب پس شخص عالم عبارت ازشخصی است که مثال حقایق اشیاء در قلب آن حلول کند ومعلوم عبارت از حقایق اشیاء است و علم عبارت از حصول مثال در آئینه است

و چنانکه در آئینه مانع کشف صور اشیاء در او پنج چیز است اول نقصان صورت آئینه مثل جوهر آهن پیش از آنکه صیقلی داده شود دوم بواسطه زنك وکدورتی که درآنست سوم بواسطه محاذی نبودن صورت با آئینه چنانچه صورت در پشت آئینه واقع شود چهارم بواسطه پرده ایکه میان صورت و آئینه حایل است پنجم بواسطه جهل بسمت مطلوب که متعذر است آئینه را بمحاذات او قرار دهد وتمامی اینها که ذکر شد مانع از انتقاش صورت در آئینه است

همچنین قلب ونفس انسانی آئینه ایست مستعد برای جلوه حقایق در آن وسبب خالی بودن قلوب از حقایق این پنج سبب است

١ ــ نقصان ذات و جوهر مثل قلب صبی که بواسطه نقصان ذات وجوهر وعدم قابلیت آن حقایق در او جلوه نخواهد نمود .

٢ ــ کدورت معاصی و خبثی که متراکم برروی قلب شده است مانع ادراك حقایق و صفاء وجلای قلب و ظهور حقیقت در آن میباشد

چنانکه رسول اکرم میفرماید مَنْ قَارَفَ ذَنْباً فَارَقَهُ عَقْلٌ لایَعُودُ اِلَیْهِ اَبَداً

۳ـ آنستکه معدول ازجهت حقیقت باشد مثل قلب شخص مطیع صالح اگر چه صاف است اما حق وحقیقت در آن جلوه نخواهد نمود چون طالب آن نیست وقلب را بمحاذات حقیقت مطلوب قرار نمیدهد بلکه همیشه قلب را مشغول طاعات وعبادات قرار داده و متوجه حقایق نیست تا آنها در قلب جلوه کند هیچ وقت فکرش را بکار نمی‌اندازد تا علوم در آن پیدا شود

٤ ـ اینستکه بواسطه حجاب میان قلب وحقایق علوم در آن کشف نخواهد شد چنانکه می‌بینیم شخصیکه مطیع حق است و شهوات خود را مقهور نموده وفکرش را هم متوجه ادراك حقایق کرده بازهم با حقایق آشنائی ندارد جهتش آنستکه از عقاید فاسده و عادات خبیثه حجابهائی داردکه از طفولیت راسخ درنفس آن شده وقطع پیدا کرده نمیتواند موهومات وعقاید را از خود دورکند بحقیقت برسد واین خود یك حجاب بزرگی استکه بیشتر مردم گرفتارند

٥ـ اینستکه جهل بجهت مطلوب دارد راه علم را نمی‌داندو نمی‌تواند بتوسط مقدمات به نتیجه برسد

خلاصه کلام قلب برای تجلی حقایق همیشه مستعد است وآنچه که حایل میان‌قلب وادراك حقایق است این پنج حجابستکه ذکر شد که‌گویا پرده‌ایست حایل میان ائینه قلب ولوح محفوظیکه در آن تمام اشیاء منتقش است

و تجلی حقایق و علوم از ائینه لوح محفوظ در ائینه قلب شبیه

انطباع صورت از آئینه‌ای به آئینه‌ایست وچنانکه حجابیکه میان آئینه و اشیاء است گاهی بدست برداشته میشود وگاهی بوزش باد لطف کشف حجاب از دیده دل میشود وبعضی از حقایق در آن جلوه میکند وگاهی بتوسط خواب مستقبل را می‌بینند و هنگام مرگ تمامی حجابها برداشته میشود وگاهی در بیداری کشف حجابها میگردد .

هنگامیکه این مطلب دانسته شد صوفیه در اکتناه حقایق راه کشف را می‌پیمایند وباستدلال عنایتی ندارند

پای استدلالیان چوبین بود پای چوبین سخت بی‌تمکین بود

واعتنائی بکتب مصنفه وتحصیل آن درنزد اوستاد ظاهری نمیکنند میگویند راه اقتناص حقایق مجاهده بانفس اماره ومحو صفات مذمومه وقطع جمیع علایق واقبال بکنه همت بخدای تعالی است وهنگامیکه اینها حاصل گردید خداوند متولی قلب عبد ومتکفل تنویر اوست بانوار معرفت وعلم وزمانیکه خداوند متولی قلب گردید براو رحمت افاضه میشود وقلب نورانی وصدر منشرح وسر ملکوت برای آن منکشف میگردد وازروی قلب حجابها برداشته میشود وحقایق امور الهیه در آن متلالاء میگردد پس آنچه برعبد لازم است باید خودرا مستعد نفحات الهیه وبوارق ربوبیه کند بتصفیه باطن و احضار همت باارادهٔ صادق وتشنگی تام تا حقایق ملك وملکوت در آن جلوه کند

آب کم جو تشنگی آور بدست تا بجوشد آبت از بالا و پست

وگفتند راه کشف اول بکلی قطع علایق دنیوی نمودن وهمت اززن وفرزند ومال ووطن و علم ومعرفت برداشتن واز ریاست وجاه و شهرت دستگاه گذشتن است وباید سالك بجائی برسد که بود ونبود همه چیز نزد او مساوی باشد پس از آن خلوت اختیار کند و درزاویه‌ای بافراغت بال بنشیند و جمع همت کند حتی قرائت قرآن نکند وتأمل در تفسیری ننماید وحدیثی هم

ننویسد بلکه کوشش کند که جز خداوند متعال در قلبش موجودی دیگر خطور نکند .

جز الف قامتش در دل درویش نیست
خانه تنك است دل جای یکی بیش نیست

ودرهنگام جلوس درخلوت دائماً باحضور قلب الله اللهٰ بگوید تا برسد بمقامی که صورت لفظ وحروف وهیئت کلمه ازذهنش محو شود وقتیکه بااین شرایط و آداب مشغول شد باید منتظر شود که خداوند براو افاضه حقایق کند چنانکه بر انبیاء نمود ودراینصورت وقتیکه اراده‌اش صادق وهمتش صاف ومواظبتش کامل گردید دیگر مجذوب شهوات نخواهد شد وعلایق دنیا اورا منصرف ازحقایق نخواهد نمود پس لوامع حق درقلبش لمعان پیدا میکنند وابتدا مثال برقی براو عبور کرده و بعدکم کم ثابت میگردد خلاصه کلام طریقه کشف مرجعش تطهیرمحض وتصفیه وجلاء عبداست بس ازآن استعداد وانتظار میباشد .

اشکال برطریقه کشف و شهود

طریقه مکاشفه و شهود اگر چه طریقه انبیا و رسل است و آنان بمکاشفه و وحی ادراك حقایق اشیاء میکنند و دعوی صوفیه هم اینست که ما در اقتناص حقایق پیروی رسل کرام میکنیم .

اما باید دانست که فرق واضحی است میان وحی رسل وکشف اهل عرفان وآن اینستکه نبوت حظوه ایست ربانی و مکانتیست رحمانی و اختیاریست آسمانی وعطائیست سبحانی کسی باین مقام بکسب وکوشش نایل نخواهد شد اَللّٰهُ اَعْلَمُ حَیْثُ یَجْعَلُ رِسالَتَهُ خداوند داناتر است براینکه هرمحلی راکه بخواهد رسالت را در آنجا قرار دهد و همچنین

میفرماید وَكَذٰلِكَ اَوْحَيْنٰا اِلَيْكَ رُوحًا مِنْ اَمْرِنٰا مٰا كُنْتَ تَدْرى مٰا الْكِتٰابُ وَلَا الْاِيمٰانُ يعنى وهمچنانكه وحى كرديم به پيغمبران پيش از تو وحى كرديم بسوى تو قرآن را بفرمان ما نبودى توكه بدانى كتاب وايمان چيست .

ولكن از لوازم آن كوشش وكسب و مهيا نمودن نفس براى قبول آثار وحى بعباداتى كه مشفوع بفكر و معاملاتى كه خالص از شرك و رياء است .

پس بنابراين نبوت صدفه و جزاف نيست كه هرجنبنده اى مخلع باين مقام گردد وهمچنين بكسب و طلب نيست تا هركسّ فكر كند ورياضت بكشد باينمقام برسد .

چنانكه انسانية براى نوع انسان وفرسيه براى نوع فرس وملكيت براى نوع ملك كسبى براى اشخاص آن نوع نيست بلكه بوهب الهى و بخشش حضرت ربوبى است امـا عمل بموجب نوعيت براى اعداد واستعداد است .

همچنين نبوت براى نوع انبياء از براى اشخاص اين نوع بكسب و مشقت نيست بلكه بوهب وافاضه است وَعَلَّمْنٰاهُ مِنْ لَدُنّٰا عِلْمًا امـا عمل بموجب نبوت ازعبادات و مكارم اخلاق و عادات و اكتساب خيرات و اختيار مثوبات معد براى افاضه است تامهبط وحى و تنزيل گردد طه مٰا اَنْزَلْنٰا عَلَيْكَ الْقُرآنَ لِتَشْقٰى در شأن نزول اين آيـه چنين گفته اند رسول اكرم بقدرى عبادت كرد تا دو قدم مباركش ورم نمود اين آيـه نازل شد اى پيغمبر فرونفرستاديم بتوقرآن را تاخودرا بمشقت بياندازى

رسول اکرم فرمود اَفَلا اَکُونُ عَبْداً شَکُوراً و آنحضرت پیش از نزول وحی درکوه حرا ، مشغول بتحنث و عبادت بود ومیل بخلوت و عزلت داشت .

پس وحی در انبیاء سببش ریاضت وعزلت وگذشتن ازدنیا وقطع علایق و عوایق نیست بلکه انبیاء نوع خاصی هستند که برای وحی و نزول جبرئیل ساخته شده اند منتهایش اعمال صالحه برای ایشان ممد و معداست و دیگر آنکه وحی غیر ازکشف صوفیه است و ما انشاء الله حقیقت وحی را در مبحث نبوت این کتاب ذکرخواهیم نمود .

اما مکاشفه غیر رسل هیچ وقت با وحی شبیه نمی‌باشد چون وحی مصون ازخطا است اما کشف صوفیه درآن خطاها واغالیطی دیده میشود

خلیلَّی قُطّاعُ الفَیافِی اِلَی الحِمی کَثیرٌ وَ اَمَّا الوَاصِلُونَ قَلیلٌ

ومکاشفه‌ایکه صوفیه دعوی میکنند باینطریقیکه در سابق بیان شد اشکالاتی برآن متوجه است .

۱ ـ اینکه محو علایق از زن و فرزند ومال و وطن باین حدیکه میگویند متعذر یاممتنع است وچنین شخصیکه باراده وهمت تمامی مراتب حب وبغض وعواطف ومیول را زیر پای بگذارد میشودگفت از انسانیت بدور وبملکیت نزدیك یا محققا ملك است و انسان هنگامی انسانست که تمامی این عواطف ومیول را واجد باشد

وبرفرض محال اینکه تمامی علایق را ازخود دورکرد باقی‌ماندن براینحال بسیار مشکل است رسول اکرم میفرماید قلب انسان اشد تقلباهست از دیك درحال جوشیدن آن

۲ ـ بیشتر اوقات در اثناء مجاهده وریاضت وخلوت نشینی مزاج

سالك منحرف میگردد و بدن مریض و مبتلا بفقرالدم میشود تا منجر بضعف عقل و جنون خواهدگردید نعوذ بالله من الجنون پس بنا براین خطر در این راه زیاد است .

٣ ــ میگویند باید حب و بغض را ریخت و علایق را برداشت تا بتوان کشف حقایق نمود البته اگر کسی تمامی تقالید و حب و بغض و علایق دنیوی را ریخت ممکن است حقایق در قلبش جلوه کند اما باید دانست که چگونه بربزد مگر حب و بغض یاعلایق دنیوی لباس است که از بدن بکنند اینها تمام با نفس انسانی عجین شده ودرعقل باطن ولاشعوری آن جایگزین گردیده ومتحد بانفس شده‌است چگونه میتواند انسان باینمقام برسدکه تمامی علایق و امال ودوستیها ودشمنیها وهوسها وارزوها وامثال آنرا از خود دورکنند اگرمکاشفه مسبوق ببرهان نباشد ونفس ریاضت بعلوم نظریه نکشیده باشد وبا حقایق علوم آشنا نباشد و از آن طرف هم عامی صرف باشد میشود خیالی فاسد براو حکومت کند وسالها در آن خیال متوقف شود واین سخن از این قبیل است که کسی فقه وریاضی نخوانده وعامی صرف است برود ریاضت بکشد وگمان کند که بالهام فقیه یاریاضی دان خواهد شد وهرکس اینکارراکنند مثل کسی است که دنبال کسب وفلاحت نرود بامید اینکه بگنجی خواهد رسید

٤ ــ کشف وشهودیکه صوفیه دعوی میکنند ومیگویند مابطریق مکاشفه بحقایق اشیاء مطلع میشویم براین دعوی بهیچ‌وجه دلیلی‌ندارند بلکه می‌بینیم مکاشفاتشان برضد یکدیگراست هرصوفئی‌مسلك خاصی دارد برطبق مسلك خود مکاشفه نموده وکشف دیگری را باطل میداند واین خود یك برهان قوی است برعدم حجیت کشف چون در مکاشفه باید همه حقیقت را بیك نحومکاشفه‌کنند طریق استدلال نیست که اشتباه

درمقدماتش پیدا شود واختلاف تولید کند چنانکه دیده میشود اهل نظر واستدلال در اکثر مطالب با یکدیگر اختلاف دارند وبرمطلب خودهم ادله اقامه میکنند.

اما مکاشفه شهود واقع است درمشاهده نباید اختلاف باشد وحال اینکه همین اختلافی که میان اهل استدلال و برهانست بطوراشد درمیان اهل کشف و شهود وجود دارد یك صوفی سنی اشعری است در مکاشفه ابابکر وعمر را بالا ترازعلی می بینند صوفی دیگر شیعی است درمکاشفه علی را افضل می بینند بلکه شیخین را بصورت منکر و بدمشاهده میکنند یك صوفی ناصبی است در مکاشفه علی را بصورت بد می بینند دیگری نقشبندی است در مکاشفه طریقه خود ومرشدش را حق می بینند و امثال آن از قادری ومولوی ونعمت اللهی وهمچنین هر یك طریقه ومرشد خودرا حق می بینند و دیگری را تکفیر میکنند.

وَكُلٌّ يَدَّعِي وَصْلًا بِلَيلي وَليلىٰ لاتُقِرُّ لَهُمْ بِذاكا

و حال اینکه همه دعوی مشاهده حقیقت را میکنند ودر مکاشفه نباید میان اهل کشف اختلاف باشد متأسفانه همان اختلافیکه میان اهل استدلالست که کارشان خبر دادن از واقع است می بینم بعینه بلکه اشد میان اهل کشف و شهود است که میگویند ما واقع را می بینیم.

ودیگر آنکه ما وقتی که مکاشفات اهل عرفان را مشاهده میکنیم می بینیم چه بسیار مخالف حقیقت وتجربه است بنا براین مقدمات نمیشود اطمینان کامل بکشف پیدا کرد ونباید اینطریق پر از خطر را پیمود.

نکته‌ای در اینجا است که نباید ازآن غفلت ورزید وآن اینست که (عیب‌می گرچه بگفتی‌هنرش نیز بگو) ما نمیخواهیم بگوئیم اکابر

اهل عرفان ومشایخ از اهل ایقان هرچه گفتند حقیقتی ندارد بلکه در کلمات ایشان مطالب شامخ و مهمی است که ازحوصله بیشتر مردم خارج است و در دقایق اخلاق و منازل نفس و بیان درجات سعادت و درکات شقاوت سخنانی دارند که نظیر ندارد وما چون متعلم درمکتب قرآن هستیم هرجا حق را به‌بینیم خاضعیم و بمیزان متقن قرآن اشیاء را می سنجیم چنانکه خداوند میفرماید فَبَشِّرْ عِبَادِ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَٰئِكَ هُمْ أُولُو الْأَلْبَابِ يعني مژده‌بده بنده گان مرا آنانکه میشنوند گفتار نیکو وحق را پس متابعت میکنند نیکوتران گفتار نیکو را آنانند که خداوند هدایت نمود ایشان را وانانند عقلاء وصلی الله علی سیدنا محمد وآله الطاهرین .

اکنون که معلوم شد بطلان طرق سه‌گانه ازسفسطبون وحسیون وکشفیون شروع میکنیم به بیان طریقه قرآن دراکتناه اشیاء واقتناص حقایق موجود است .

طریقه قرآن در اقتناص
حقایق اشیاء

قرآن عامل مهم وعلت منحصر در ترقی وتکامل مسلمانان بود نه از جهت فصاحت وبلاغت و اسلوب که در منتهی مرتبه اعجاز است بلکه چون این کتاف آسمانی ودستور ربانی بطور اکمل مشتمل براصول علم وفلسفه وطریق تفکر وتدبر است واز اینجت بود امتی که درمنتهی مرتبه انحطاط فکری ومرك اجتماعی بودند در تحت تربیت قرآن باوج علم و تفکر وذروه اخلاق وتمدن نایل شدند واین ترقی بطوری سریع ومدهش

بود که یکی از معجزات تاریخ شمرده میشود هنگامیکه این نغمه الهی در امت عرب بلند شد اسرافیل وار روح بکالبد مردگان جهل و اخلاق دمید یَا اَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اسْتَجِیبُوا لِلّٰهِ وَ لِلرَّسُولِ اِذَا دَعَاکُمْ لِمَا یُحْیِیکُمْ یعنی ای کسانیکه ایمان آورده اید اجابت کنید خدا و رسول را چون بخواند رسول شما را بچیزی که زنده گرداند شما را .

قرآن خلایق را دعوت بتفکر نمود چنانکه میفرماید قُلْ اِنَّمَا اَعِظُکُمْ بِوَاحِدَةٍ اَنْ تَقُومُوا لِلّٰهِ مَثْنٰی وَ فُرَادٰی ثُمَّ تَتَفَکَّرُوا مَا بِصَاحِبِکُمْ مِنْ جِنَّةٍ یعنی بگو ای پیغمبر موعظه میکنم شما را بیك کلمه اینکه برای خدا قیام کنید دو نفر دو نفر و یکی یکی پس از آن فکر کنید صاحب شما یعنی پیغمبر اکرم دیوانه نیست وهمچنین فَاقْصُصِ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ یَتَفَکَّرُونَ و نیز میفرماید اِنَّمَا مَثَلُ الْحَیٰوةِ الدُّنْیَا کَمَاءٍ اَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْاَرْضِ مِمَّا یَاْکُلُ النَّاسُ وَالْاَنْعَامُ حَتّٰی اِذَا اَخَذَتِ الْاَرْضُ زُخْرُفَهَا وَازَّیَّنَتْ وَ ظَنَّ اَهْلُهَا اِنَّهُمْ قَادِرُونَ عَلَیْهَا اَتٰیهَا اَمْرُنَا لَیْلًا اَوْ نَهَاراً فَجَعَلْنَاهَا حَصِیداً کَاَنْ لَمْ تَغْنَ بِالْاَمْسِ کَذٰلِكَ نُفَصِّلُ الْاٰیَاتِ لِقَوْمٍ یَتَفَکَّرُونَ یعنی جز این نیست که مثل زندگانی دنیا در سرعت انقضاء و ادبار پس از اقبال مانند بارانیست که از آسمان فرستادیم پس بیامیخت بآن آب گیاه رسته از زمین از آنچه که آدمیان وچهارپایان میخورند تاوقتی که فرا گرفت زمین پیرایه خودرا واراسته شد به محصولات گوناگون و

میوه های رنگارنك وگمان بردنداهل زمین آنکه ایشان قادرندبر درویدن گیاه و چیدن میوه های آن ناگاه برآمد برآن زمین عذاب ما یعنی فرمان ما بخرابی آن در رسید در شب یا روز پس گردانیدیم آن کشت و زرع را شبیه بآنچه درویده باشند یا از اصل برکنده گویا که دیروز هیچ نبوده همچنین تفصیل دادیم آیات خودرا برای قومی که متفکراند .

قرآن اصولی برای تفکر وضع نمود ومردم را راه تفکر آموخت چنانکه میفرماید اِنّا هَدَیْناهُ السَّبِیلَ اِمّا شاکِراً وَ اِمّا کَفُوراً یعنی بدرستی که ما راهنمائی کردیم انسان را براه راست یا شکر کننده و یا ناسپاس است اول اصلیکه قرآن انسان را بآن دعوت نمود کلمه وَ ما اُوتِیتُمْ مِنَ العِلْمِ اِلّا قَلِیلًا یعنی داده نشدید ازدانش مگر اندکی باین اصل انسان را واقف بجهل ونقص خود نمود و اول درجه فلسفه اینست که بداند که نمیداند هنگامیکه به نادانی خود آگاه گردید دنبال تحقیق میرود چنانکه وقتی مریض واقف بمرض خود شد فکر علاج می افتد وموفق بشفاء میگردد و هنگامی که انسان را واقف بنقص کرد به اصل دوم دعوت فرمود وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْماً یعنی بگو خدایا علم مرا زیاد گردان باین اصل هرمسلمانی طالب علم گردید ومتوجه بکعبه کمال شد اما متحیرماند چه علمی تحصیل کند و به چه اسلوبی وارد مدرسه علم گردد وحال آنکه بسیاری از علوم جزظنون واوهام وخیالات وخرافات چیز دیگر نیست قرآن اصل ثالثی را وضع فرمودکه ماذا بَعْدَ الحَقِّ اِلّا الضَّلالُ یعنی بعد از حق وحقیقت جز گمراهی وضلالت چیز دیگر نیست باین اصل هرمسلمانی یافت که غرض ازعلم وغایت مطلوب ازمعرفت

وصول بحق و حقیقت است ولکن حق این نیست که مردم بسوی آن رفته و موهومات و مظنوناتی برای خود ساخته اند لذا اصل چهارم را گذارد که نباید بظن و گمان اعتناء کرد و بهیچ وجه نباید پیروی ظن را نمود وظن را مورد مذمت قرار داد چنانکه میفرماید وَمَا يَتَّبِعُ أَكْثَرُهُمْ إِلَّا ظَنًّا إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا یعنی بیشتر ایشان متابعت نمیکنند مگر گمان را وگمان بینیاز نمیکند ازحق چیزیرا ونیزمیفرماید وَمَا يَتَّبِعُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ شُرَكَاءَ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ یعنی‌وچه‌چیزمتابعت‌میکنند آنانکه‌میخوانند و می پرستند بجز خدای شریکان را پیروی نمیکنند مگر گمان را و نیستند مگر اینکه دروغ میگویند در نسبت آن شرکت و امثال این دو آیه از آیات دیگر: وقرآن باین اصل برمسلم حرام کرد متابعت ظن و گمان را پس از آن باصل پنجم طریق حق را بیان فرمود چنانکه میفرماید وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا یعنی واز پی مرو و متابعت مکن آنچه را که باو علم نداری بدرستی که گوش وچشم و دل هر یك از اینها باشد ازنفس خود پرسیده شده یعنی ازایشان خواهند پرسید که صاحب شما باشما چه‌معامله‌کرده یا از سمع سؤال کنند که چه شنیدی وچرا شنیدی وچشم را گویند که چه دیدی وچرا دیدی واز دل پرسند که چه دانستی وچرا دانستی باین اصل مقرر فرمود که بچیزی که علم نداری نباید متابعت و پیروی کنی وپس ازآنکه دعوت بعلم یقینی فرمود باصل ششم که مطالعه درکون و تفکر درآنست دعوت نمود وفرمود:

قُلْ انْظُرُوا مٰاذٰا فِي السَّمٰواتِ وَ الْاَرْضِ یعنی بگو بنگرید چه چیزاست درآسمانها و زمین و نیز میفرماید اِنَّ فِي خَلْقِ السَّمٰواتِ وَالْاَرْضِ وَ اخْتِلافِ اللَّيلِ وَ النَّهٰارِ لَاٰيٰاتٍ لِاُولِی الاَ لْبابِ اَلَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللّٰهَ قِيٰاماً وَقُعُوداً وَعَلٰى جُنُوبِهِمْ وَ يَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمٰواتِ وَالْاَرْضِ رَبَّنٰا مٰا خَلَقْتَ هٰذا بٰاطِلًا سُبْحٰانَكَ فَقِنٰا عَذٰابَ النّٰارِ یعنی بدرستی‌که در خلقت آسمانها و زمین و اختلاف شب و روز آیاتی است برای عقلاء آنانکه یاد میکنند خدا را ایستاده و نشسته و بر پهلوهایشان و تفکرمیکنند در خلقت آسمانها و زمین پروردگارا نیافریدی اینرا بیهوده منزهی تو بس نگاه‌دار مارا از عذاب آتش .

باین اصل مسلمان واقف شد بر اینکه‌کون و عالم وجود مستقر علم ومستودع حکمت است پس از توجه بکون و دیدن عظمت آن وحشت براومستولی شد وگفت من‌کجا وادراك‌کون‌کجا این من ضعیف کوچك چگونه براین‌کون‌غیرمحدود برازاسرار ونوامیس وعلل وغایات دست رسی پیدا میکنم باصل هفتم وحشت را از بشر گرفت و اورا قادر بر احاطه‌کون قرارداد و بیان فرمودکه خَلَقَ لَكُمْ مٰا فِي السَّمٰواتِ وَالْاَرْضِ یعنی خلق‌کرد برای شما آنچه‌که در آسمان و زمین است و نیز فرمود وَسَخَّرَ لَكُمُ الْفُلْكَ لِتَجْرِيَ فِي الْبَحْرِ بِاَمْرِهِ وَسَخَّرَ لَكُمُ الْاَنْهٰارَ وَسَخَّرَ لَكُمُ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ دٰائِبَيْنِ وَسَخَّرَ لَكُمُ اللَّيلَ وَ النَّهٰارَ وَ آتٰيكُمْ مِنْ كُلِّ مٰا سَاَلْتُمُوهُ وَ اِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللّٰهِ لٰا تُحْصُوهٰا

إِنَّ الإِنْسانَ لَظَلُومٌ كَفّارٌ یعنی ورام ساخت برای شما کشتی را تاروان سازد بدریا بفرمان اوهرجا که میخواهد ومسخر کرد برای شما جویهای آب را ومسخرکرد برای شما آفتاب و ماه را در حالتی‌که مستمرند در سیرخود و مسخر کرد برای شما شب و روز را و داد بشما از هرچه‌که خواستید و اگر شمارش کنید نعمت خدا را نتوانید احصاء کرد بدرستیکه انسان ستمکار وناسپاس است .

باین اصل شناساند واعلان نمود عالم انسانیت را که‌کون رامسخر توقراردادم و پایت را برفرق فرقدان فلك نهادم اما متحیر شدکه به چه طریق مسلط برکون باید شد و به چه راه اسرار وجود را خواهد دانست اصل هشتم را مقرر نمودکه اَلَّذِینَ جاهَدُوا فِینا لَنَهْدِیَنَّهُمْ سُبُلَنا یعنی کسانیکه جد و جهد کنند در ما راه را بآنان نشان خواهیم داد و هدایت بمنزل مقصود خواهیم نمود .

باین اصل مسلمان یافت‌که باید مجاهده‌کند و بجد وجهد و تفکر و استدلال میتواند واقف براسرارکون شود .

خلاصه‌کلام طریقه قرآن تفکر واستدلال است وچون راهنمای بشر عقل است اما در صورتیکه مسلح باسلحه برهان باشد و آنچه‌که مانع تعقل بشراست حجابهائی است‌که اورا مانع ازوصول بکعبه حقیقت میباشد وتمامی اختلافاتیکه عقلای جهان درمسائل نظریه دارند بواسطه اینستکه در طریق تعقل رفع موانع ننموده اند قرآن علاوه بر بیان راه استدلال موانع تفکر را کاملاً بیان فرموده وما در اینجا موانع تعقل را بطوریکه قرآن بیان کرده است ذکر میکنیم .

تقلید از موانع تعقل است

خدا میفرماید إِنَّا وَجَدْنَا آبَائَنا عَلَي أُمَّةٍ وَ إِنَّا عَلَى آثَارِهِمْ مُقْتَدُونَ یعنی ما یافتیم پدران خودرا برطریقه و دینی و ما اقتداء بآثار ایشان میکنیم ونیز میفرماید وَ إِذَاقِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللّٰهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَائَنَا أَوَلَوْكَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئاً وَ لَا يَهْتَدُونَ یعنی و هنگامیکه گفته شود بایشان که پیروی کنید آنچه خدایتعالی فرستاد گفتند بلکه پیروی میکنیم به آنچیزی که پدران خودرا بر آن یافتیم آیا متابعت پدران میکنند اگرچه پدرانشان چیزی تعقل نمی‌کنند و هدایت نشدند در این دو آیه قرآن کسانیرا که تقلید کورکورانه میکنند مذمت فرمود .

و تحقیق در اینمطلب اینستکه تقلید اقتباس استکه پسران واخلاف از پدران واسلاف میکنند وعلمای اجتماع میگویند یکی از امتیازانسان برسایرحیوانات اختصاص اوست باقتباس تقلیدی یعنی انتقال تقالید از جیلی بجیلی وهرچه تقالید طولانی‌تر شود ثابت‌تر خواهدبود ورها کردنش مشکل میشود چون انسان هرعملی را مکرر کرد و نیکو شمرد میل میکند دیگری هم اینکار را انجام دهد بخصوص هنگامیکه دیگری محبوبش باشد مثل فرزند مسلماً او را وادار میکند که اقتداء کند وپدران واسلاف تمامی عقاید وعادات خودرا برای اخلاف وپسران بارث میگذارند وزمانیکه عادات و عقاید از پدران به پسران و از سلف بخلف منتقل شد تمامی آنها در آنان ثابت میشود خلاصه کلام تقالید

وعادات مثل راهیست که هرچه بیشتر آنراه رفته شود مهیاتر برای عبور ومرور میگردد پس از آن بسیار مشکل میشود که مردم را از این راه منصرف نمود وزندگانی بشر درهرزمانی اینطور بودکه انصراف آنان از تقالید وعادات کار مشکل بشمار میامد

تقالید و عادات در جوامع بشر همیشه مقدس بود و مردم معتقدند که مخالفت تقالید وعادات موجب ضرر وبدبختی خواهد بود جهت هم معلوم است چون اعمال و عقایدیکه از جیلی بجیلی بارث میرسد اگر ضرری هم داشته باشد عادات او را تدارك میکند اما اعمال و عقاید تازه مخالف با تقالید چون امتحان نشده مردم می‌ترسندکه عادات سابق را رها کنند ودیگر آنکه ترك عادت چون مولم است و انسان بالطبع فرار از الـم میکند از اینجهت از مخالفت تقالید اجتناب می‌ورزد و واهمه بشر صورت تقدس بآن میدهد وتوهم میکندکه قوه غیبی آنان را درمخالفت تقالید عقـاب خواهدکرد و اگر در دنیا عقـاب نشوند مسلماً در آخرت معذب خواهند بود .

عواملیکه مساعد با تقالید است

اول شیخوخت شخص پیر در تقالید وعادات خود متعصب است و نمیشود عقاید را از اوگرفت وسبب آن دو چیز است

۱ ـ وظایف الاعضائی و آن اینستکه جهاز عصبی دماغ شخص پیر تصلب پیدا میکند دیگر قابل تغییر نیست بخلاف جوان که بواسطه نرمی اعصاب زود میشود در آن تأثیرکرد .

۲ ـ عقلی وآن اینستکه چون انسان عقاید و عاداتی داردکه در مدت مدید زندگانی تحصیل کرده ورأی وعملش برآن قرارگرفته راضی

بمناقشه نمیشود ودر این مدت هم ادله‌ای برای خود تهیه‌کرده اگرچه ضعیف است اما نزد او بواسطه عادات وبعد مدت قوت پیدا کرده هرچه ادله یقینی برخلاف عقیده اش بیاورند مفحم نخواهد شد

دوم از عوامل مساعد با تقالید عزلت مکانیست جماعتیکه سکنی دارند در مکانی اززمین که محدود بحدودیست وبهیچ وجه معاشرت بااقوام دیگر ندارند همیشه بتقالید و عادات خود باقی خواهند ماند و بسیارکم اتفاق می‌افتدکه تغییری در فکر و رویه اینان پیدا شود بنابراین شهرهائیکه ازدایره عمران دور ویا درراه حرکات عمرانی واقع نشده‌اند برتقالید قدیمه خود متعصب وپایدار خواهند بود .

سوم تکلم بلغات مختلف در یك امة مانع از تغییر عادات و تقالید است چون لغت جامع و تکلم مشترك میانشان نیست تا تفاهم حاصل شود پس بنابراین برتقالیدشان باقی خواهند ماند .

معالجه قرآن مرض تقلید را

چون علاج حتمی تقالید دانش وحکمت است وشخص امی ودرس نخوانده همیشه اقتصار بشنیدن اساطیر وقصص وخرافات از پیران میکنند و پیران هم آنچه از پدران شنیده برای پسران میگویند بنابراین امیة وجهل رفیق تقالید وبی علمی مؤید خرافات است بعکس دشمن تقالید علم ودانش وغذای روح معرفت وبینش است چنانکه جسم بغذاهای مادی نمو میکند وقوی میگردد همچنین روح بنظریات علمیه نیرومند میشود وعقل بمعلومات بکمالات لایقش میرسد شخص دانشمند زنجیرخرافات را پاره‌کرده وبار تقالید را از دوش میاندازد وباهر بادی حرکت نمیکند و تابع هرناعقی نمیشود

ازاینجهت است که خوار کنندگان انسانیت وبنده کنندگان آزادگان بشریت از کاهنان وارباب کنیسه علم را بر بشر حرام کردند وبه رجس و پلید بودن آن حکم نمودند چنانکه (لاروس) دردایرة المعارف میگوید که اینان گفتند علم شجره ملعونه است که میوهای آن کشنده بنی آدم میباشد واین عقیده ضار وگفتار بی مغز واعتبار را درعالم اسلام بعضی ازمتصوفه رواج دادند وگفتند اَلْعِلْمُ حِجَابُ اللهِ الْاَکْبَر و عجب است از عارف قیومی ومحقق رومی با آن شرح صدر وگفتارهای بی نظیرکه دارد این مطلب را بیان فرموده چنانکه میگوید

زیرکی بفروش و حیرانی بخر زیرکی ظن است وحیرانی نظر
زیرکی آمد سباحت در بحار کم رهد غرق است او پایان کار
زیرکی چون باد کبر انگیز تو است ابلهی شو تا بماند دین درست

ونیز میگوید:

دفتر صوفی سواد وحرف نیست جز دل اسفید همچون برف نیست

البته خطای بزرگان هم مثل خودشان بزرك است ابن فهد حلی میگوید که می‌بینیم علمای بزرك اشتباههای بزرك میکنند این برای اینست که باید بدانند که بشر محتاج بمعصوم است که او خطا نمیکند وگرنه ملای رومی افتخار عالم علم و عرفانست و مسلماً معصوم نبوده و کسی هم قائل بعصمت او نیست.

وهمچنین متفقهه جامد و بی‌اطلاع مردم را از تعلم علوم نظری و فلسفی وطبیعی منع کردند وجز فقه وعلم خلاف وتعلم چند حدیث سایر علوم را حرام و بدعت دانستند وکار مسلمانان را باینجا رسانیدند که از علوم کون بیخبر و از قافله ترقی عقب ماندند و به مردمان همجی ملحق

شدند نَعُوذُ بِاللهِ مِنَ الضَّلالِ وَمِنْ حُمْقِ الاَراذِلِ وَالْجُهّالِ

قرآن چون برای شفای امراض اخلاقی و اجتماعی از جانب پروردگار بر رسول اکرم نازل شد چنانکه میفرماید وَ نُنَزِّلُ مِنَ الْقُرآنِ ماهُوَ شِفاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ خلایق را دعوت بعلم نمود ودر فضیلت علم وعلماء آیاتی نازل فرمود.

١ ـ خداوند میفرماید اِنَّما يَخْشَى اللهَ مِنْ عِبادِهِ الْعُلَماءُ یعنی ترس از خدایتعالی هیچ کس را نیست جز دانشمندان:

خشية الله را نشان علم دان　　　انما یخشی تو درقرآن بخوان

و درآیه دیگر میفرماید جَزاؤُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الاَنْهار تا آنجا که فرمود ذلِكَ لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهُ یعنی بهشت کسی راست که در دل وی ترس خدا باشد و جای دیگر فرمود وَ لِمَنْ خافَ مَقامَ رَبِّهِ جَنَّتانِ ازآیه اول معلوم شد که جز عالم را ترس خدای نباشد وازآیه دوم معلوم شد که جز ترسندگان را بهشت نبود پس ازهر دوآیه لازم آمد که جزعلماء را بهشت نبود.

و باین مضمون در اخبار هم وارد شده است چنانکه از ختمی مرتبت(ص) روایت است که اواز رب العزه روایت میکند که فرمود بِعِزَّتِي وَجَلالِي لا اَجْمَعُ عَلى عَبْدِي خَوفَينِ وَلا اَجْمَعُ اَمْنَينِ فَاِذا اَمِنَنِي فِي الدُّنيا اَخَفْتُهُ فِي الآخِرَةِ وَ اِذا خافَنِي فِي الدُّنياءِ آمَنْتُهُ يَومَ الْقِيمَةِ یعنی بعزت وجلالم که دو ترس بریك بنده جمع نمیکنم وهمچنین

دوامن اگر ایمن باشد از من دردنیا اورا درقیامت میترسانم واگراز من ترسان باشد در دنیا اورا درقیامت ایمن میکنم .

٢ ـ اِقْرَء بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِی خَلَقَ خَلَقَ الاِنْسانَ مِنْ عَلَق اِقْرَء وَرَبُّكَ الاَکْرَمُ الَّذِی عَلَّم بِالقَلَمِ عَلَّمَ الاِنْسانَ مالَمْ یَعْلَمْ این آیه مبارکه اول آیه ایست که بر رسول اکرم نازل شد یعنی بخوان بنام آن کس که از خون بسته انسان را آفرید و پروردگار توآنست که آدمی را عالم و دانا نمود در ذکر این دو صفت دقیقه شریفی است و آن آنستکه اول‌حال آدمی علقه است واز همه‌چیزها پست‌تر میباشد و آخر کار آدمی علم است واین حالت ازهمه چیز درجهان شریفتر میباشد .

٣ ـ فضل حق متعال درحق سید انبیاء بسیار بود لکن هیچ‌فضلی را عظیم نشمرد مگر درصفت علم که فرمود وَعَلَّمَكَ مالَمْ تَکُنْ تَعْلَمْ وَکانَ فَضْلُ اللهِ عَلَیْكَ عَظِیماً یعنی آموخت ترا خدای آنچه را که نمیدانستی وفضل خداوند برتو بزرك است و در صفت خوی خوش اوهم فرمود وَاِنَّكَ لَعَلیٰ خُلُقٍ عَظِیمٍ پس معلوم شد که هیچ صفت کامل تر ازاین دو نیست اول علم دوم خلق .

٤ ـ حق متعال دنیا را اندك خوانده است چنانکه میفرماید قُلْ مَتاعُ الدُّنْیا قَلِیلٌ ومعلوم است که نصیب یك آدم از همه دنیا نسبت بهمه دنیا کم است اما علم وحکمت را به بسیاری وصف فرمود وَمَنْ یُوْتَ الحِکْمَةَ فَقَدْ اُوتِیَ خَیْراً کَثِیراً بس معلوم شد بسیار دنیا اندك است و اندك علم وحکمت بسیار است .

۵ - قُلْ هَلْ يَسْتَوِى الَّـذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّـذِينَ لَا يَعْلَمُون

وجای دیگر میفرماید هَـلْ يَسْتَوِى الْأَعْمي وَالبَصِير پس چنانکه هیچ نسبت میان خبیث وطیب واعمی وبصیر وظلمات ونور وظل وحرور نیست همچنین نسبتی میان عالم وجاهل نیست :

۶ - يَرْفَعُ اللّٰهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجاتٍ

یعنی بلندمرتبه گردانید خداوند آنچنانکسانیکه ایمان آوردند و آنچنان کسانیکه علم بآنها داده شد درجاتی

اخبار وارده در فضیلت علم

۱ - رسول اکرم (ص) فرمود فَضْلُ الْعالِـمِ عَلَى الْعابِدِ سَبْعِينَ دَرَجَةً مِنْ كُلِّ دَرَجَةٍ حَضْرُ الفَرَس سَبْعِينَ عاماً اِنَّ الشَّيْطانَ يَضَعُ البِدْعَةَ لِلنّاسِ فَيَبْصُرُ بِهَا الْعالِمُ فَيُزِيلُها وَالْعابِدُ يَشْتَغِلُ عَلي عِبادَتِهِ

یعنی فضل عالم برعابد بهفتاد درجه است و هردرجه هفتاد سال راه اسب دونده میباشد زیرا کـه شیطان بدعت را در مردم می نهد و شخص عالم آنرا میبیند وازاله میکند ومرد عابد مشغول عبادتست وخلق را از وی منفعت نبود .

۲ - رسول اکرم (ص) میفرماید مَنْ اَحَبَّ اَنْ يَنْظُرَ اِلٰى عُتَقاءِ اللّٰه فَلْيَنْظُر اِلَى العُلَماءِ وَالمُتَعَلِّمِينَ فَوَالَّـذى نَفْسِى بِيَدِهِ مٰامِنْ مُتَعَلِّمٍ يَخْتَلِفُ اِلٰى بٰابِ عٰالِمٍ اِلّا كَتَبَ اللّٰهُ لَـهُ لِكُلِّ قَدَمٍ عِبادَةَ سَنَةٍ وَ بَنٰى لَهُ بِكُلِّ قَدَمٍ مَدِينَةً فِي الجَنَّةِ وَيَمْشِى عَلَي الْاَرْضِ وَالْاَرْضُ يَسْتَغْفِرُ لَهُ وَ يُصْبِحُ مَغْفُوراً لَـهُ وَشَهِدَتِ المَلائِكَـةُ لَهُمْ بِاَنَّهُم

عُتَقٰاءُ اللّهِ مِنَ النّٰارِ یعنی هرکس آزادگان را میخواهد بهبیند نظر در علماء ومتعلمین کند قسم بآن خدائیکه نفس محمد درقبضه قدرت اوست هیچ متعلمی نیست که درخانه عالمی برود مگر اینکه حق متعال بهریك قدم او عبادت یکساله نویسد وبهرقدمی از برای او در بهشت شهری بنا کند وبرزمین که راه میرود زمین برای او طلب آمرزش میکند و بامداد آمرزیده برخیزد وفرشتگان گواهی دهندکه اینان آزادگان ازآتش‌اند

۳ - پیغمبر اکرم (ص) چون علی‌علیه‌السلام‌را بیمن فرستاد فرمود یٰا عَلِي لَإنْ یَهْدِیَ اللّهُ بِكَ رَجُلًا خَیْرٌ لَكَ مِمّٰا تَطْلَعُ عَلَیْهِ الشَّمسُ وَ تَغْرُبُ یعنی ای علی اگر خدایتعالی مردیرا بتوسط تو هدایت کند برای تو بهتر است از آنچه آفتاب براو طلوع و غروب کند.

٤ - رسول اکرم (ص) فرمود مَنْ طَلَبَ العِلْمَ لِیُحَدِّثَ بِهِ النّٰاسِ ابْتِغٰاءَ وَجْهِ اللّهَ اَعْطٰاهُ اللّه اَجْرَ سَبْعِینَ نَبِیًّا یعنی هرکس طلب علم کند تا برای رضای خدا بخلق رساند خداوند ثواب هفتاد پیغمبر باو مرحمت میکند.

٥ - رسول اکرم فرمود یُوزَنُ یومَ القِیٰمَةِ مِدادُ العُلَمٰاءِ وَ دَمَ الشُّهَدٰاء فَیَرْجَحُ مِدٰادُ العُلَمٰاء یعنی وزن میشود روزقیامت مدادعلماء و خون شهیدان پس رجحان پیدا میکند مداد علماء.

٦ - رسول اکرم (ص) میفرماید یَقُولُ اللّهُ لِلعُلَمٰاءِ اِنّی لَمْ اَضَعْ عِلمِی فِیکُمْ وَ اَنَا اُرِیْدُ عَذٰابَکُمْ اُدْخُلوا الجَنَّة فَقَدْ غَفَرْتُ لَکُمْ

خداوند میفرماید: من علم را در دل شما ننهادم تا شما را عذاب کنم، داخل بهشت شوید، گناهان شمارا آمرزیدم.

چون فضیلت علم بآیات و اخبار ثابت شد اکنون میگوئیم اسلام برای علم نهایتی قرار نداد و مقید بقیدی ننمود و محدود بحدی نفرمود رسول اکرم(ص) میفرماید: مَنْ قالَ اَنَّ لِلعِلْمِ غايَةً فَقَدْ بَخَسَهُ حَقَّهُ وَوَضَعَهُ فِی غَیرِ مَنْزِلَتِهِ الَّتِي وَضَعَهُ اللهُ حَيْثُ يَقُولُ وَ ما اُوتِيتُمْ مِنَ العِلْمِ اِلّا قَلِيلًا یعنی: هرکس بگوید از برای علم غایتی است حق علم را ضایع کرده و در غیرمنزلتیکه خداوند قرار داده وضع نموده چنانکه میفرماید از دانش داده نشدید مگر اندکی.

اسلام از لسان حکیم علیم در قرآن قویم تصریح نمود حکمت خالق را که درکلامش برصفوه انبیاء نازل شده است کسی نمی یابد مگر بنور علم چنانکه میفرماید: وَ تِلْكَ الاَمْثالُ نَضْرِبُها لِلنّاسِ وَ ما يَعْقِلُها الا العالِمونَ.

قرآن کسانیرا که در طلب علم تکاسل میورزند وتحصیل نمیکنند بسوءِ منقلب وطبع برقلوب که عاقبتش سوء عذابست انذارفرمود چنانکه میفرماید: وَلَئِنْ جِئْتَهُمْ بِآيَةٍ لَيَقُولَنَّ الَّذينَ كَفَروا اِنْ اَنْتُمْ اِلّا مُبْطِلُونَ كَذٰلِكَ يَطْبَعُ اللهُ عَلٰى قُلُوبِ الَّذِينَ لا يَعْلَمُونَ یعنی: واگر بیاوری تومحمد(ص) برای منکران و معاندان به آیه و معجزه ای هرآینه کفارگویند نیستید شما (پیغمبر ومؤمنان)مگر تباهکاران ودروغ گویان همچنان مهر می نهد خداوند بردل کسانی که عالم نیستند. بمثل این آیات ابواب علوم حقیقیه را برعقول بشر باز نمود و بزرگتر چیزیکه میشود

خالق جهان را با آن پرستش نمود علم را مقرر فرمود، رسول اکرم(ص) میفرماید اَفْضَلُ الْعِبادَةِ طَلَبُ الْعِلْمْ یعنی: بالاترین عبادات طلب علم است، ونیز فرمود: نَظَرُ الرَّجُلِ فِی الْعِلْمِ ساعَةً خَیْرٌ لَهُ مِنْ عِبادَةِ سِتّینَ سَنَةً یعنی: نظر مرد درعلم یکساعة بهتر است ازعبادت شصت سال. اسلام علم را منحصر بشهری دون شهری یا شخصی دون شخصی قرار نداد، رسول اکرم(ص) فرمود: اُطْلُبُوا الْعِلْمْ وَلَو بِالصّینْ علم را طلب کنید اگرچه درچین باشد، ونیز فرمود: اَلْحِکْمَةُ ضالَّةُ الْمُؤمِنِ یَاْخُذُها اَنّی وَجَدَها یعنی: حکمت گم شده مؤمن است هرجا اورا بیابد اخذ میکند. مسلمان نباید ترك تعلم کند برای آنکه معلم آن مخالف با اوست در عقیده، رسول اکرم(ص) میفرماید: خُذِ الْحِکْمَةَ وَ لا یَضُرُّكَ مِنْ اَیِّ وِعاءٍ خَرَجَتْ حکمت را بیاموز از هر ظرفی خارج شود تو را ضرر نمیزند

قرآن کسانیرا که درکون و آثار قدرت حق تدبر نمیکنند انذار شدید فرمود چنانکه میفرماید وَمَنْ کانَ فِی هذِهِ اَعْمی فَهُوَ فِی الْاخِرَةِ اَعْمی وَ اَضَلُّ سَبیلًا یعنی: هرکس دراین دنیا کور است و چشمش بحقائق باز نیست پس او در آخرت کور وگمراه تراست.

هرکه امروز نه بیند اثر قدرت دوست غالب آنست که فرداش نباشد دیدار

سیر درارض علاج مرض تقلید است

چون سابق گفتیم از مؤیّدات بقای تقالید ماندن در یك مکان ومعاشرت ننمودن با اقوام و امم دیگر است، از اینجهت علاجش ر قرآن بیان فرموده.

۱ - قرآن امر بحج بیت‌الله نمود چنانکه میفرماید : وَلِلّٰهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا که برهرشخص مستطیع مسافرت بمکه‌را واجب فرمود دراین مسافرت شخص‌حاج علاوه بر اصلاح نفس‌وعبادت پروردگار وفواید معنوی‌بیشماران‌با امم‌مختلف‌اصطکاك پیدا میکند وبرآراء وعقاید دیگران آشنا میشود وبرصنایع وعلوم سایرین مطلع میگردد وبرعادات وتقالید وخرافات‌مردمان آگاه میشود وانحطاط وترقی امم دیگررا می‌بیندکه اگر درست دقت شود تمامی اینمشاهدات مکتبی است برای انسان وچون انسان بالفطره برای حق و خیر ساخته شده وبالجبله دنبال تفتیش حقایق‌میرود وهمیشه میخواهد جلب خیرکنند ودفع شر از خود نماید مسلماً در این مسافرت منافعی را برای خود تشخیص میدهد چنانکه قرآن شریف یکی ازحکمتهای حج راتشخیص منافع مقرر فرمود ، چنانکه میفرماید : وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا وَعَلَىٰ كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ وَيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ فِي أَيَّامٍ مَعْلُومَاتٍ عَلَىٰ مَا رَزَقَهُمْ مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطْعِمُوا الْبَائِسَ الْفَقِيرَ . یعنی : و نداده ای ابراهیم در میان مردمان وبخوان ایشان‌را بحج‌خانه خدا تابیایند مردمان برتو پیادگان و سواران برهر شتر لاغری که بجد تمام‌میآیند ازهرراهی دوریعنی تو دعوت کن که سواره‌و پیاده‌بحج‌بیایند تاببینند منفعتهائی که‌مرایشانراست ونام خدا را ذکرکنند در روزهای معلوم‌که ده روز اول‌ذی‌الحجه است بر ذبح آنچه روزی داده است ایشانرا از بسته زبان انعام یعنی شتر و گاو وگوسفند مراد اینست‌که قربانی را بنام خدا کنند چون‌کفار بنام

بتان قربانی میکردند پس بخورید گوشت آن قربانی را وبخورانید از آن قربانی در مانده محنت کشیده و محتاج تنگ دست را .

۲ ـ امر بمطلق سیر در ارض فرمود، چنانکه میفرماید : قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِكُمْ سُنَنٌ فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ . یعنی : بتحقیق گذشت پیش از شما سنتها از حوادث جهان وامتهائی بودند که بواسطه نافرمانی امر خدا هلاك شدند پس بروید سیر کنید در زمین وبه بینید بلاد عاد و ثمود وبیابان لوط و امثال آنرا پس بنگرید بنظر عبرت که بسبب نافرمانی چگونه بوده است آخر کار تکذیب کنندگان . و نیز میفرماید : قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ ثُمَّ انْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ . که در این دو آیه تصریح میفرماید که باید از مکان ومحیط خود خارج شد وحال گذشتگان را مطالعه کرد ووقایع امم دیگر را در تحت دقت ونظر آورد که اینان بواسطه تکذیب رسل وبقای برخرافات وتقالید باطله چگونه عاقبت کارشان منجر بهلاکت گردید .

دوم از موانع تفکر اطاعت

کبرا و بزرگان و پیروی احبار ورهبانست

خداوند میفرماید : اِتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَ رُهْبَانَهُمْ أَرْبَاباً مِنْ دُونِ اللهِ . یعنی : گرفتند یهودان و نصرانیان غیر خدا را از دانشمندان و زاهدهاشان خدایانی ونیز میفرماید : وَ قَالُوا رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَ كُبَرَاءَنَا فَأَضَلُّونَا السَّبِيلَا .

یعنی : اهل جهنم فردای قیامت میگویند پروردگارا ماسادات و بزرگان خود را اطاعت نمودیم آنان ما را گمراه کردند . بزرگترین وسیله‌ای که خوار کنندگان نوع بشربرای سیطره وریاست خود انتخاب نمودندو بشررا ازحقوق طبیعی‌خودمحروم و ازخصایص فطریه و کمالات انسانیه برهنه‌کردند واین‌حقوق وخصایص‌را تحت تصرف خودقراردادند که‌بهرطرف‌بخواهندوهرشکل اراده‌کنند بشررا موافق‌هوی وکبریائیت خود قرار دهند، همانا کلمهٔ : اِعْتَقِدْ وَ اَنْتَ اَعْمي بودیعنی کورکورانه باید معتقد بشوی و هنگامیکه برق تفکر بـر دماغ کسی میزد و کلمه چرا را میگفت و سبب چیزیرا میپرسیدکه چرا باید این مسئله چنین باشد یا چنان فوراً حکم بخروج ازدین میدادند و آن بیچاره فهمیده‌را طعمه آتش میکردند این هـوی پرستان و جباران در ارض و مفسدین حرث و نسل روحانیین از کاهنان و احبار و رهبان بودند .

این غولان گمراه‌کننده بشر برای‌خود حق ولایت بر نوع انسان قایل شدند حتی‌اطفال مردم را میگرفتند ومطابق آراء وموهومات‌خود تربیت میکردند و در ذهن‌مردم جای‌گزین مینمودندکه سعادت‌وشقاوت ابدی موکول باراده و مرتبط بمشیت ایشانست تا بجائی رسیدکه خودرا شفعای خلق نامیدند ، خدا میفرماید : وَلَوِ اتَّبَعَ الْحَقُّ اَهْواءَهُمْ لَفَسَدَتِ السَّمٰواتُ وَ الْاَرْضُ وَ مَنْ فِیهِنَّ یعنی:اگرحق‌متابعت هواهای‌اینانرا بکند هرآینه آسمانها وزمین وهرکه درمیان آنهاست تباه خواهد شد . و چنان مردم را تربیت‌کردند و بآنان تزریق نمودند و گفتند شما روح و وجدان ندارید مگراینکه اطاعت‌کورکورانه‌کنید و از ما دین‌راتعبداً

و بلا دلیل بیاموزید و این سنت سیئه چنان در اعماق نفوس نفوذکردکه مردم بزرگان وروحانیون را کورکورانه تقلیدکرده واطاعت نمودند و از خود رأی واندیشه ای نداشتند ومردم برطبق قالبی که این غولان راه انسانیت آنانرا ریختند ساخته شدند و چنان منغمر در پرستش کاهنان وشیادان گردیدندکه هر زمان فکرشان میخواست جولان بزند و امری راتحقیق کند دردل 'ینان گویا هاتفی ندا میداد و میگفت ای متفکر توحق تفکر نداری وجدان نداری که تمیزحق ازباطل دهی حق تو اینستکه بلادلیل اطاعت کنی .

ازاینجهت حریت نفس وآنچه مبتنی بر آنست ، ازحریت مدارکی که مربی ملکات فاضله است ، مرد چنانکه می بینید همین دعوت راامروز علمای سوء بطوری شدید تر میکنند و میگویند دین تعبد است و باید تقلیدکورکورانه کنی ! وجهله ازمتصوفه بطریق اکمل در نفوس مریدان تزریق میکنندومیگویندمریددرمقابل شیخ باید « کالمیت بین یدی الغسال » باشد و « مقام مرید عدم الاراده » است وتا مرید فاقد اراده نشود ومرشد را درف کروعبادت نگیردوپرستش کورکورانه نکنند بکمال نخواهدرسید.

این تعالیم زشت سبب شدکه حریت نفس را از انسان گرفت وبشر را خاضع هرشیادی نمودوعقل را ازتفکروتجسس وتفتیش حقایق بازداشت.

قرآن و حریت نفس

در این هنگامیکه بشر حریت نفس را از دست داده و خاضع هر شیادی گشته بود ، قرآن به بشرحریت نفس عطاء فرموده و انسانرا ازقید رقبت وبندگی غیرخدا خارج نمود اساس مساوات را در میان بشربرقرار فرمود خداوند میفرماید : يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَى

وَ جَعَلْنٰاكُمْ شُعُوباً وَ قَبٰائِلَ لِتَعٰارَفُوا اِنَّ اَكْرَمَكُمْ عِنْدَاللّٰهِ اَتْقٰاكُمْ

یعنی : ای مردم ما آفریدیم شما را از مرد و زن و چون همه از یك پدر ومادر باشید پس در نسبی فخر کردن و درنسبی طعن زدن هیچ وجهی ندارد وگردانیدیم شمارا شعبه ها یعنی جماعتهای عظیم منسوب بیك اصل و قبیله ها ، تا بشناسید یکدیگر را و ممتازگردید بعضی از بعضی یعنی دوکس که بنام متحد باشند بقبیله متمیز شوند بدرستی که گرامی ترین شما نزد خدا برهیزکار ترین شما است .

رسول اکرم(ص) میفرماید : اِنَّ اللّٰهَ قَدْاَذْهَبَ بِالاِسْلٰامِ نَخْوَةَ الْجٰاهِلِيَّةِ وَ تَفٰاخُرَهُمْ بِاٰبٰائِهِمْ لاَنَّ الاِنْسٰانَ مِنْ آدَم وَ آدَمَ مِن تُرٰابٍ وَاَكْرَمَهُمْ عِنْدَاللّٰهِ اَتْقٰاهُمْ یعنی : خداوند بتوسط اسلام تکبر جاهلیت وفخر به پدران را برداشت چون انسان از آدم است و آدم از خاك است وگرامی ترین مردم نزد خداوند پرهیزکارترین آنانست .

باین اصل مهم هر امتیازی را برداشت ، از قبیل امتیاز بمال بجاه باباء وامتیاز را منحصر بدوچیز فرمود :

۱ ـ بعلم ، چنانکه خداوند میفرماید : هَلْ يَسْتَوِى الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لاٰ يَعْلَمُونَ وجای دیگر فرمود : يَرْفَعِ اللّٰهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ اُوتُوا العِلْمَ دَرَجٰاتٍ .

۲ ـ تقوی ، چنانکه میفرماید : اِنَّ اَكْرَمَكُمْ عِنْدَاللّٰهِ اَتْقٰيكُمْ

و مقرر فرمودکه تقوی از اموری نیستکه بمجرد نظر در افعال مرد در طاعات و اصناف عبادات بشود حکم کرد ، چه بسا میشود تمامی اعمال

بواسطه عقیده سخیفی که درشخص راسخ شده هباءً منثورا شود خداوند میفرماید : یا اَیُّها الَّذینَ آمَنُوا لا یَسْخَرْ قَوْمٌ مِنْ قَومٍ عَسی اَنْ یَکُونُوا خَیْراً مِنْهُمْ وَلا نِساءٌ مِنْ نِساءٍ عَسی اَنْ یَکُنَّ خَیراً مِنْهُنَّ یعنی : ایگروه مؤمنان ؛ مسخره واستهزاء نکنند قومی ازشما قوم دیگر را شاید آنقوم از قوم مسخره کنندگان بهتر باشد ، وهمچنین زنانی زنان دیگر را استهزاء نکنند شاید استهزاء شدگان ازاستهزاء کنندگان بهتر باشند .

اسلام مقرر فرمود که قبول اعمال صالح از خصایص ربوبی است کسی حق ندارد عملی را که ازغیر می بیند حکم بقبول یا رد آنرا کند بلکه بایدحکم آنرابخالق جهان وا گذارکند ، اگرچه شخص درعمل بغایه قصوی برهیزکاری برسد ، رسول اکرم(ص) میفرماید : وَیْلٌ لِلْمُتاَلِّینَ مِنْ اُمَّتِی اَلَّذِینَ یَقُولُونَ هٰذا لِلجَنَّةِ وَهٰذا لِلنّارِ یعنی : وای برکسانیکه حکم برخدا میکنند ومیگویند این شخص اهل بهشت است واینشخص اهل جهنم است .

اسلام طایفه خاصی ازمسلمین را در تحت امتیاز خاصی برای امر خاصی معین نفرمود وهمه را در مقابل قانون یکسان قرار داد اسلام در رحمت را برهمه بازفرمودکه هرکس میخواهد وارد شود بهیچ وجه احتیاج بمرشدی جز کتاب خدا و سنت رسول اکرم(ص) ندارد و اکتفا باین نفرمود بلکه تحذیر کرد ازاطاعت مردمانیکه دعوی خاصی داشته باشند چنانکه رسول اکرم میفرماید : مَنْ قالَ اَنَا عالِمٌ فَهُوَ جاهِلٌ یعنی : هرکس بگوید من عالم هستم پس اونادانست رنیز میفرماید : اَخْوَفُ ما

اَخافُ عَلٰی اُمَّتِی رَجُلٌ یَتَاَوَّلُ القُرآنَ یَضَعهُ فِي غَیرِ مَواضِعِهِ وَرَجُلٌ یَدَّعِی اَنَّهُ اَحَقُّ بِهٰذَا الاَمْرِ

یعنی : بیشتر چیزیکه برامتم میترسم مردیستکه تأویل میکند قرآن راواورادرغیر موضعش قرارمیدهدومردیکه دعوی کند وبگوید من سزاوارتر باین امرم اسلام تأکید فرمود باینکه نجات انسان فردای قیامت منحصر باعمال صالح است چنانکه میفرماید : وَ اَنْ لَیسَ لِلْاِنْسانِ اِلّا ماسَعٰي وَ اَنَّ سَعْیَهُ سَوْفَ یُرٰي یعنی : واینکه نیست مرانسان را مگر آنچه سعی میکند و بدرستیکه سعی خودرا زود باشدکه به بیند وبهیچ وجه انتساب بشخص بزرك مؤثر درسعادت انسان نخواهد بود چنانکه خدمت سید الساجدین عرض شدکه چراتو اینقدربخود مشقت میدهی وحال اینکه جدت رسول خداوجد دیگرت علی مرتضی وپدرت سید الشهداء است فرمود : اِذٰا نُفِخَ فِي الصُّورِ فَلا اَنْسابَ بَیْنَهُمْ . یعنی : هنگامیکه در صوردمیده شد وقیامت بپا شد نسب برداشته میشود رسول اکرم میفرماید: یٰا عَبّاسُ وَ یٰا صَفِیَّةُ عَمَّيِ النَّبِيِ وَ یٰا فاطِمَةُ بِنْتَ مُحَمَّدٍ اِنّی لَسْتُ اُغْنِي عَنْکُمْ مِنَ اللهِ شَیْئاً اِنَّ لِي عَمَلِي وَلَکُمْ عَمَلُکُم . یعنی : ای عباس وای صفیة دو عم پیغمبر وای فاطمه دختر محمد(ص) : من نمیتوانم شما را فردای قیامت نجات دهم عمل من مال من است وعمل شما برای شما است .

اسلام مقرر نمود که اوامر آلهیّه بالنسبة بجمیع از کوچك وبزرك ووضیع و شریف علی السوا است کوچکتر مسلمانان و بزرگتر آنان یك نحو تکلیف دارند چنانکه میفرماید : کُلُّکُمْ راعٍ وَ کُلُّ راعٍ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِیَّتِهِ

یعنی : همه شما سرپرست هستید وهرسرپرستی مسئول از رعیتش است با این قواعد متقن و احکام مستحکم بشر را از ذلت اسارت نفس بشری دیگر نجات داد و سعادت و شقاوت را گروبند اعمال شخص مقرر نمود و روابط اخوت را مؤکّد و روح مساوات را سایـد فرمود و سواد اعظم مسلمانان را دستخوش عده قلیلی قرار نداد که هر قسم بخواهند آنان را تسخیر نمایند وبرطبق هوای خود هرجا بخواهند سوق دهند اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِی هَدٰانا لِهٰذا وَمٰا کُنّٰا لِنَهْتَدِیَ لَولا اَنْ هَدٰانَا اللّٰهُ .

قرآن و حریت عقل

قرآن چنانکه نفس بشررا ازقید راهزنان وشیادان آزادی مرحمت فرمود ، همچنین عقل راآزادی مطلق اعطاء نمود چون بزرگترین خصیصه ومهمتر اثریکه انسانرا است همانا قوه تعقل مبباشد که بشر را از همجت تاریك بمدنیت روشن رسانیده وهمین سلاح عقل است که انسانرا در تمازع بقاء موجودات سرآمد جهان گردانیده واز تخوم ارضین تا نجوم سموات را مسخر انسان تمود اگر انسان عقل را بکار نمی‌انداخت اینطور مدارج تکامل وترقی را نمی توانست ببیماید .

غولان راه انسانیت و خوارکنندگان جامعه بشریت دیدند اگر این سلاح انسان که عقل است باعلم منضم شود و این شمشیر برنده از غلاف خارج گردد دیگر لشکر خرافات و جنود اباطیل و اوهـام در مقابل آن نمی‌تواند مقاومت کند و مسلم است که گمراه کنندگان ریاست وعزت و استفادات دیگرشان موکول برجهل جامعه و عدم رشد مردم است ازاینجهت آمدند مردمرا براههای مختلف وموهومات گوناگون ازتعقل وتفکر بازداشتند تاخود بتوانند بآسانی بمقاصد زشت وآرزوهای

پست خود برسند، تصریح کردند کـه عقل حق ندارد در آنچـه این پیشوایان میگویند تأمل کند واگر تعقل وتفکر برای کسی حاصل میشد، حکم بالحاد و خروج از دین می نمودند ومی گفتند دین تعبد است و با تعقل مناسبتی ندارد. رسول اکرم(ص) فرمود: اَلدِّینُ هُوَ العَقْلُ وَلا دِینَ لِمَنْ لاعَقْلَ لَهُ یعنی دین همان عقل است وکسی که عقل ندارد دین هم ندارد و نیز فرمود: یا اَیُّهَا النّاسُ اعْقِلُوا مِنْ رَبِّکُمْ وَ تَواصَوا بِالعَقْلِ تَعْرِفُوا ما اُمِرْتِم بِهِ وَما نُهِیتُم عَنْهُ وَاعْلَموا اَنَّهُ یُنْجِدُکُمْ عِنْدَ رَبِّکُمْ. یعنی: ایمردم تعقل کنید ووصیت بعقل کنید تـا بشناسید آنچه را خداوند بشما امر کرده وآنچه را از او نهی فرموده و بدانید که عقل فردای قیامت نزد پروردگارتان شما را یاری میدهد.

قرآن باین قواعد الهیه عقل را ازبند های اوهام واطاعت کورکورانه مرشدان وکاهنان نجات داد و مرشد حقیقی را که عقل است جای نشین آنان قرارداد اسلام بعبادات جوارحی تنها قناعت نکرد بلکـه عبادات منضم بعقل را موردقبول قرارداد چنانکه رسول اکرم میفرماید: لا یُعْجِبَنَّکُمْ اِسْلامُ رَجُلٍ حَتّی تَنْظُروا ماذاعَقَدَهُ قَلْبُه یعنی: بشگفت نیاوردشما را اسلام مردی تا اینکه به بینید عقد قلبش برچه است.

عبادات بدنیه و طاعات عضلیه بهیچ وجه بر ی انسان مفید نیست مادامیکه بواسطه ضعف عقل دستخوش هر نوع افراط و تفریط باشد و امور را در غیرموضعش قرار دهد واشیاء را بغیر میزان وزن کند چنانکه مشاهده میکنیم بسیاری ازمردم صالح ومتقی بواسطه نداشتن عقل گرفتار

بدبختیها و نکبتها میشوند ، درمحضر ختمی‌مرتبت ص جمعی مدح شخصی را نمودند و درآن مبالغه کردند رسول اکرم ص فرمود : عقل این شخص چگونه است ؟ عرض شدکه ما از کوشش در عبادت و اقسام خیریکه از او صادر میشود عرض‌میکنیم و شما از عقلش سئوال میفرمائید ؟ رسول اکرم ص فرمود: اِنَّ الْاَحْمَقَ یُصِیبُ بِجَهْلِهِ اَکْثَرَمِنْ فُجُورِ الْفاجِرِ وَ اِنَّما یَرْتَفِعُ الْعِبادُ غَداً فِی الدَّرَجاتِ الزُّلْفی عَلی قَدْرِعُقُولِهِمْ یعنی : مصیبت احمق بسبب نادانی او بیشتر از فجور فاجر است و رفعت مرتبه عباد فردای‌قیامت دردرجات قرب باندازه عقول آنانست و نسبت‌علم بعقل مثل نسبت غذا بجسم است‌چنانکه جسم نمو نمیکند وزیاد نمیشودمگر بواسطه غذا همچنین عقل قوی و نیرومند نمیشود مگر بنظریات علمیه و علوم حقیقیه .

سوم از موانع تعقل پیروی هوی است

هوی ان میل نفس بشهواتست و وجه تسمیه آن بهوی اینستکه صاحب آن در دنیا ببدبختی میافتد و در آخرت بهاویه پرت میشود .

هوی انسانرا از خیر باز میدارد و با عقل ضدیت میکند و شخص هوی پرست‌همیشه ازاخلاق قبایح آنرا انتخاب مینماید و از افعال فضایح آنرا ظاهرمیسازد و پرده مردانگی را پاره میکند و راه شرور را باز میگرداند ، هوی‌خدای‌معبود درارض است خداوند میفرماید : اَفَرَاَیْتَ مَنْ اِتَّخَذَ اِلَهَهُ هَوٰیهُ . و در قرآن مجید موارد زیادی هوا را مذمت میکند چنانکه میفرماید : اِنْ یَتَّبِعُونَ اِلاَّ الظَّنَ وَما تَهْوَی الْاَنْفُسُ و نیز میفرماید : قُلْ لا اَتَّبِعُ اَهْواءَکُمْ و امثال آن ازرسول‌اکرم ماثور

است که فرمود : طَاعَةُ الشَّهْوَةِ دٰاءٌ وَ عِصْيانُهٰا دَوٰاء طاعت شهوت درد است ونافرمانی آن دواء . علی علیه السلام میفرماید : اَخٰافُ عَلَيْكُمْ اِثْنَيْنِ اِتِّبٰاعُ الْهَوٰی وَطُولُ الْاَمَلِ فَانَّ اِتِّبٰاعَ الْهَوٰی يَصُدُّ عَنِ الْحَقِّ وَ طُولُ الْاَمَلِ يُنْسِي الْآخِرَةَ یعنی : بر شما دوچیزرا میترسم متابعت هوی وطول آرزو پس بتحقیق متابعت هوی سد میکند از حق وطول آرزو آخرت را از یاد بیرون میکند .

وباید دانستکه سلطان هوی قوی میگردد تابجائی میرسدکه شهوات برانسان غالب میشودوبرای عقل قوه مقاومت نمیماند و بمنتهی مرتبه ضعف میرسد ، بااینکه قبح شهوات نزدعقل مقهور واضح وهویدا است واین مرتبه ازهوی درجوانان بواسطه قوت شهوت وکثرت دواعی بیشترو غالب است .

هوی درانسان پنهانست وافعال خود را درمقابل عقل جلوه میدهد بطوریکه قبیح را حسن وضار را نافع و باطل را حق میپندارد و جهتش آنستکه نفس متمایل بآن چیز است وبواسطه شدت میلی که داردزشتی وبطلان آن شیء برعقل پوشیده میگردد تا بجائی میرسدکه باطل راحق صرف وقبیح را حسن میپندارد ، حُبُّكَ الشَّيْءَ يُعْمِي وَ يُصِمُّ یعنی : حب تو چیزیرا از رشد کورمیکند واز شنیدن موعظه کر : علی ع میفرماید : اَلْهَوٰی عَمیً .

ودیگر آنکه انسان بواسطهٔ تنبلی و راحت طلبی همیشه متمایل است سهل ترین امور را مرتکب شود از اینجهت طالب آسانتر میباشد هنگامیکه اراده کاری کرد آن روح راحت طلبی آسانتر را نزداوجلوه میدهد اگر چه قبیح و ضار باشد و فرار از کار سخت میکند اگر چه

نیکو وپرنفع باشد چنانکه بزرگان گفته اند : اَلْهَوٰی یَقْظانٌ وَالْعَقْلُ رٰاقِدٌ فَمِنْ ثَمَّ غَلَبَ ، هوی بیدار است وعقل خواب از این جهت هوی بر عقل غلبه میکند . و فرق میان هوی و شهوت اینستکه هوی مختص بآراء و عقاید است وشهوت مختص بنیل لذات میباشد پس شهوت از نتایج هوی و اخص از آنست .

ادله قرآن بر اثبات خالق جهان

از استقرای کتاب مجید معلوم میشودکه اثبات صانع عالم رابچهار طریق فرموده است : ۱ ـ دلیل عنایت ۲ ـ دلیل اختلاف ۳ ـ دلیل اختراع ٤ ـ دلیل فطرت ، وما هر یك را جدا گانه بسمع اهل تحقیق میرسانیم :

دلیل عنایت

این دلیل از راه عنایت و توجه بر انسان و اینکه همه موجودات برای او آفریده شده است و مبنای این دلیل بر دو اصل است :

یکی آنکه همه موجودات عالم با وجود انسان موافق وسازگاراست دوم آنکه این موافقت نا گزیر باید ازطرف فاعل قاصد مرید علیمی باشد زیرا این موافقت وسازگاری ممکن نیست که از راه تصادف واتفاق بعمل آید

اما اصل اولی ثابت میشود با تفکر در اینکه شب و روزو آفتاب و ماه و فصول چهارگانه وکره زمین همگی با وجود انسان سازگارو ملایم است ، وهمچنین بیشتر حیوانات و نباتات وجمادات واغلب جزئیات دیگر از قبیل باران و رودخانها و دریا ها و آب و هوا و آتش بالتمام با آن موافق و ملایم میباشند و همینطور با تامل و دقت در اعضای بدن انسان و حیوان که همه با حیات و وجود انسان توافق دارند این مطلب واضح و

روشن میگردد خلاصه هر که بخواهد بیشتر خدا رابشناسد واساس توحید او محکم وکامل گردد باید منافع بیشمار یك یك رافحص وتحقیق نماید .

و از اینجا اصل دوم نیز ثابت و مبرهن میگردد زیراممکن نیست که اینهمه موجودات برای منفعت وجود انسان اجتماع کنند و این اجتماع بدون ارادهٔ فاعل واز راه تصادف واتفاق صورت گیرد ، مثلاً اگر کسی سنگی به‌بیند که آنرا طوری کارگذاشته‌اند که برای نشستن مناسب و موافق است شکی نمیکند که آن بقصد و ارادهٔ فاعلی انجام یافته است و وقوع وقرار یافتن آن بآن صفت از راه اتفاق و تصادف صورت نگرفته است وهرگاه سنگی را به‌بیند که هیئت و وضع آن برای جلوس مناسب نباشد میتواند بگوید که آن هیئت بدون قصد قاصدی حاصل شده است همینطور اگر کسی بجهان نظر اندازد و آفتاب و ماه و ستارگانرا به‌بیند وبفهمد که چگونه ازحرکت آنها فصول چهارگانه بوجود میآیدوچگونه روز وشب درست میشود و سبب نزول باران وحرکت باد را ملاحظه کند و دراجزاء زمین وحیوان و نبات دقت نماید و در موافقت آب با ماهیان و حیوانات دریائی و سازگاری هوا با مرغان تامل نماید بدون درنگ بوجود صانعی عالم و پروردگاری حی و مرید اعتراف خواهدکرد و از عنایتی که در موافقت و ملایمت اجزاء و موجودات عالم با وجود انسان درمیانست پی خواهد برد که اینهمه از راه تصادف و اتفاق صورت نگرفته است و قصد قاصد و اراده مریدی درکار بوده است هنگامیکه این دلیل قرآنی بر اثبات خالق جهان واضح شد ، اینك آیات وارده از قرآنرا در بیان این دلیل ذکر میکنیم :

آیات وارده در قرآن بردلیل عنایت

۱ - اَلَّذی جَعَلَ لَکُمُ الاَرْضَ فِراشاً وَالسَّماءَ بِناءً وَ اَنْزَلَ مِنَ السَّماءِ ماءً فَاَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَراتِ رِزْقاً لَکُمْ فَلا تَجْعَلُوا لِلّهِ اَنْداداً وَ اَنْتُمْ تَعْلَمُونَ .

یعنی: آنکه زمین را برای شما بساط گسترده و آسمان را سقفی برافراشته قرار داد و از آسمان آبی مبارك و پرنفع فرستاد، پس بآن باران اززمین میوه ها بیرون آورد که روزی شما است پس برای خداوند شریك قرارندهید وحال اینکه میدانید معبودهای شما قادر برآفرینش چیزی نیستند .

۲ - اِنَّ فِی خَلْقِ السَّمواتِ وَالْاَرْضِ وَاخْتِلافِ اللَّیلِ وَالنَّهارِ وَالْفُلْكِ الَّتِی تَجْرِی فِی الْبَحْرِ بِما یَنْفَعُ النّاسَ وَما اَنْزَلَ اللّهُ مِنَ السَّماءِ مِنْ ماءٍ فَاَحْیابِهِ الْاَرْضَ بَعْدَ مَوْتِها وَبَثَّ فِیها مِنْ کُلِّ دابَّةٍ وَتَصْرِیفِ الرِّیاحِ وَالسَّحابِ الْمُسَخَّرِ بَیْنَ السَّماءِ وَالْاَرْضِ لَایاتٍ لِقَومٍ یَعْقِلُونَ

یعنی: بدرستیکه در خلقت آسمانها وزمین واختلاف شب وروز وکشتیهائیکه جاری دردریا است، بآنچه‌که مردم انتفاع میبرند، وآنچه که خداوند از آسمان فرستاد از برف وباران بس زنده‌کرد زمین رابآن بعد ازمردگی وپرا کنده‌کرد درزمین ازهرجنبنده‌ای ودرگردانیدبادهارا از هرجهتی و ابرهای مسخر میان زمین وآسمان را آیاتیست برای مردمان عاقل .

۳ - اَللّهُ الَّذی رَفَعَ السَّمواتِ بِغَیْرِ عَمَدٍ تَرَونَها ثُمَّ اسْتَوی

عَلَى الْعَرْشِ وَ سَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُسَمًّى يُدَبِّرُ الْأَمْرَ يُفَصِّلُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ بِلِقَاءِ رَبِّكُمْ تُوقِنُونَ وَهُوَ الَّذِي مَدَّ الْأَرْضَ وَجَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيَ وَأَنْهَاراً وَمِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ جَعَلَ فِيهَا زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ يُغْشِي اللَّيْلَ النَّهَارَ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ وَفِي الْأَرْضِ قِطَعٌ مُتَجَاوِرَاتٌ وَ جَنَّاتٌ مِنْ أَعْنَابٍ وَزَرْعٌ وَنَخِيلٌ صِنْوَانٌ وَغَيْرُ صِنْوَانٍ يُسْقَى بِمَاءٍ وَاحِدٍ وَ نُفَضِّلُ بَعْضَهَا عَلَى بَعْضٍ فِي الْأُكُلِ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ .

یعنی: خدایتعالی خدائیست که بلند کرد آسمانهارا بدون ستونیکه به بینید پس از آن مستولی برعرش شد و رام کرد آفتاب وماه را جهت مصالح عباد، هریك ازاینها میرود وحرکت میکند تا وقت نامبرده یعنی مدتی معین که دور خود را به اتمام رساند، و یا جریان دارد تا زمانیکه سیر او منقطع گردد وآن روز قیامت است، وخداوند مدبر امر است از ایجاد واعدام واذلال واعزاز واحیاء واماته، تفصیل میدهد آیات‌را شاید شما بدیدار پروردگار خود یقین کنید، واوست خدائیکه زمین را بسیط کرد بطول وعرض تامنقلب حیوانات باشد وبیافرید درآن کوههای محکم پای برجائیکه میخ زمین است وجویهای آب، و از همه میوه‌ها بیافرید درزمین جفت، میپوشاند شب را بروز ودر این آیات آثار قدرت که ذکر شد، نشانه‌های روشن برای متفکرین است، ودرزمین قطعه وپاره‌هائیست پیوسته بیکدیگر و خود این یکی از دلائل قدرت است که با اینکه قطعه‌های زمین بیکدیگر پیوسته است بعضی شایسته زراعت و برخی

شوره زار وقطعه‌ای ریگستان وپاره سنگستان ودیگر درزمین بوستانها است از انگور وکشتها وخرمائیکه چند شاخ آن از یك اصل رسته و غیرصنوان یعنی هریك شاخه ازیك بیخ رسته وهمه آنها بیك آب آبداده میشود، وتفضیل وبرتری دادیم بعض آنهارا بربعضی درخوردن ودرآنچه ذکر شد دلالت واضح است برای مردمان عاقل.

۴ـ اَللّٰهُ الَّذِی خَلَقَ السَّمٰواتِ وَالاَرْضَ وَ اَنْزَلَ مِنَ السَّمٰاءِ مٰاءً فَاَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَمَرٰاتِ رِزقاً لَکُمْ وَ سَخَّرَ لَکُمُ الْفُلْكَ لِتَجْرِیَ فِی الْبَحْرِ بِاَمْرِهِ وَسَخَّرَ لَکُمُ الاَنْهٰارَ وَسَخَّرَ لَکُمُ الشَّمْسَ وَالقَمَرَ دٰائِبَیْنِ وَ سَخَّرَ لَکُمُ اللَّیْلَ وَالنَّهٰارَ وَ آتیکُمْ مِنْ کُلِّ مٰا سَاَلْتُمُوهُ وَ اِنْ تَعُدُّوا نِعمَةَ اللهِ لٰا تُحْصُوهٰا اِنَّ الاِنْسانَ لَظَلُومٌ کَفّٰارٌ.

یعنی: خدائیکه بیافرید آسمانها و زمین را وفرستاد از آسمان آب، پس بیرون آورد بآن آب ازمیوه‌ها روزی برای شما، ومسخرکرد برای شما کشتی را تا بفرمان خدا جاری دردریا شود، وبرای شما نهرها را مسخرکرد و برای شما آفتاب و ماه را مسخرنمود درحالتیکه مستمر درسیرند، وشب و روز را برای شما مسخرنمود، وبشما هرچه خواستید مرحمت فرمود واگر نعمتهای خداوند را بشمارید احصاء نخواهید نمود بدرستیکه انسان ستمکار وناسپاس است.

۵ـ وَالاَرْضَ مَدَدْنٰاهٰا وَ اَلقَیْنٰا فِیهٰا رَوٰاسِیَ وَ اَنْبَتْنٰا فِیهٰا مِنْ کُلِّ شَیءٍ مَوزُونٍ وَجَعَلْنٰا لَکُمْ فِیهٰا مَعٰایِشَ وَمَنْ لَسْتُمْ لَهُ بِرٰازِقِینَ وَ اِنْ مِنْ شَیءٍ اِلّا عِنْدَنٰا خَزٰائِنُهُ وَمٰا نُنَزِّلُهُ اِلّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ وَاَرْسَلْنٰا

الرِّیاحَ لَواقِحَ فَاَنْزَلْنا مِنَ السَّماءِ ماءً فَاَسْقَیناکُمُوهُ وَ ما اَنْتُمْ لَهُ بِخازِنینَ .

یعنی : زمین را بسط کردیم وکشیدیم بطول وعرض ودر افکندیم کوههای سرافراخته پای برجا در زمین ودر زمین رویانیدیم ازهرچیزی موزون ، یعنی مقدر بمقدار معین بروجهی که مقتضای مشیت و حکمت است ، و برای شما در زمین اسباب معیشت قراردادیم ، یعنی آنچه قوام عیش شما بوی است از مطاعم و ملابس وکسیرا که شما روزی دهنده او نیستید از زن و فرزند وخادم ، وچیزی نیست که آدمی بوی محتاج باشد مگر اینکه خزینهای او نزد ماست و آن را نمیفرستیم مگر باندازه معلوم : و باد های آبستن کننده درختان فرستادیم پس از آسمان آب فرستادیم وشما را ازآن سیراب کردیم و شما آب را نگاه دارنده نیستید در چاه وغدیر وچشمه بلکه ما حافظ آنیم .

و از این قبیل آیات که دلالت بر دلیل عنایت میکند بسیار است و ما این چند آیه را برای نمونه ذکر کردیم .

دلیل اختراع بر اثبات خالق جهان

واین نیز هم برروی دواصل استوار میباشد که فطرت بشر برآن حاکم است :

اول اینکه موجودات همگی اختراع شده‌اند واین خود درحیوان و نبات معلوم ومعین است ، چنانکه خداوند میفرماید : اِنَّ الَّذینَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللهِ لَنْ یَخْلُقُوا ذُباباً وَلَوِاجْتَمَعُوا لَهُ کسانیرا که جزخدا میخوانید هرگزنمیتوانند مگسی بیافرینند اگرچه همگی برآن

گردانید، وچون مانخست اجسام جمادی را می‌بینیم و پس از آن وجود حیات را در آنها ملاحظه میکنیم و البته جماد مبدء حیات نیست، پس قطع میکنیم که این جنبش و حیاة باید از مبدء حی قادری باشد و آن خدای جهانست .

دوم اینکه هر اختراعی را مخترعی لازم است . و از اجتماع این دواصل معلوم میگردد که همه موجودات را فاعل ومخترعی است وهر که میخواهد خدا را بشناسد و این شناسائی را بدرجه کمال برساند باید از جواهر اشیاء و حقایق موجودات آگاهی داشته باشد تا آنکه اختراع حقیقی را بفهمد زیرا هرکه حقیقت شیٔ را نشناسد از حقیقت اختراع بیخبر خواهد ماند وخداوند بهمین معنی اشاره فرموده است : اَ وَ لَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمٰواتِ وَ الْاَرْضَ وَ مٰا خَلَقَ اللّٰهُ مِنْ شَيْئٍ آیا در ملکوت آسمانها و زمین، وآنچه خداوند از اشیاء آفریده است نگاه نمیکنید ؟ و ما در اینجا بعضی از آیات وارده بر دلیل اختراع را ذکرمیکنیم :

آیات وارده در قرآن بردلیل اختراع

۱ - اَوَلَمْ يرَالَّذِينَ كَفَرُوا اَنَّ السَّمٰواتِ وَ الْاَرْضَ كٰانَتٰا رَتْقاً فَفَتَقْنٰاهُمٰا وَ جَعَلْنٰا مِنَ الْمٰاءِ كُلَّ شَيْئٍ حَيْيٍ اَفَلٰا يُؤْمِنُونَ .

یعنی : آیا کفار ندیدند و ندانستند آنکه آسمانها و زمین بسته ومجتمع بودند، مراد آنستکه حقیقت واحد بودند، پس جدا کردیم ایشان را از یکدیگر بتنویع و تمییز و از آب هرحی و زنده ای را خلق کردیم، آیا پس نمیگروند ؟

۲ ـ هُوَ الَّذِي ذَرَأَكُمْ فِي الْأَرْضِ وَ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ . يعنى : اوست خدائی که شما را درزمین خلق کرد و بسوی او محشور خواهید شد .

۳ ـ وَ مِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ إِذَا أَنْتُمْ بَشَرٌ تَنْتَشِرُونَ . يعنى : واز آيات ربوبى است که شما را ازخاك خلق کرد پس از آن بشرى منتشر در زمین گردیدید .

٤ ـ أَوَلَمْ يَرَ الْإِنْسَانُ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِنْ نُطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُبِينٌ . يعنى : آيا نمى بينند انسان اينکه ما او را از نطفه خلق کردیم پس او دشمن ظاهرى شد ؟

٥ ـ فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ مِمَّ خُلِقَ خُلِقَ مِنْ مَاءٍ دَافِقٍ بـايد انسان نظر کند ازچه خلق شده است ، ازآب جهنده خلق شده است .

دلیل اختلاف بر اثبات خالق جهان

وآن آنستکه هنگامیکه مشاهده کنیم عالم موجودات را مى‌بینیم که موجودات بعضى ازآنها يك فعل ازاوصادر میشود ، مثل آتش که کارش سوزاندنست و صورت نوعیه آتش مبدء يك فعل است و صاحب شعور و اراده نیست ، واگر موجودى را دیدیم افعال گوناگون ازآن صادر میشود مییابیم که آن موجود مرتبه‌اى از شعور را واجد است چنانکه نبات افعال مختلف ازآن صادر میشود ازجذب غذا ومسك وهضم آن و دفع فضولات وهمچنین تغذیه وتنمیه وتولید مثل ، البته موجودى که افعال مختلف ازآن صادر میشود اکمل واشرف است ازموجودى که يك فعل از آن صادر میشود پس از آن عالم حیوان را در تحت مطالعه

درمیاوریم می بینیم حیوانات حرکات مختلف از آنها صادرمیشود میفهمیم که صاحب اراده وشعورند اگر شعور و اراده نبود افعال مختلف از آنها صادر نمیشد .

ومعنی کمال در موجود آنست که قوای گونا گون در برداشته باشد وهرچه در یك موجود قوا بیشتر باشد کمال در آن بیشتر است ، مثلاً مدینه کامل آنست که واجد شئون مختلف و نیز شخصی که عالم بفنون کثیره باشد کامل تر از کسی است که یکرشته یا چند رشته را واجد باشد .

ازاین بیان نتیجه میگیریم ، اگر مبدء عالم طبیعت بیشعور بود باید یك رویه بیش نداشته باشد اما هنگامیکه بعالم نظرمیکنیم می‌بینیم سرتاسر عالم اختلاف و غیریت است دو موجود شبیه یکدیگر نیست موجودات مختلف و گونا گون در این عالم وجود دارد از این اختلاف وگونا گون بودن موجودات کشف میکنیم که باید مبدءِ عالم موجودی باشعور ومختار ومریدی باشد یفعل مایشاء و یحکم ما یرید و اراده وعلم وحکمت دراین نظام مدخلیت تام دارد پس آشفتگی جهان مارا راهنمائی میکنند بغیب عالم و در پشت این پرده خدای مربد ومختاریست .

خلاصه تمامی این کثرات واختلافات وهمچنین تغییراتیکه در عالم واقع میشود و هر روز عالم رویه ای دارد که سابق نداشت ، دلیل واضح و برهان قاطع است براینکه مبدء با اختیار واراده ای مصدر امور وهمه بازگشتنشان بخدای جهانست أَلَا إِلَى اللهِ تَصِيرُ الْأُمُور ، و اراده سنیه حضرت حق مدبر و مدیر عالم است .

آیات وارده در قرآن بر دلیل اختلاف

۱ ـ هُوَ الَّذِي يُحْيِي وَ يُمِيتُ وَ لَهُ اخْتِلَافُ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ

یعنی : اوست خدائیکه زنده میکند و میمیراند و مر او راست اختلاف شب و روز .

٢ - وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافُ أَلْسِنَتِكُمْ وَأَلْوَانِكُمْ یعنی : و ازآیات خداوندیست آفرینش آسمانها و زمین و اختلاف زبانها و رنگهای شما .

٣ - إِنَّ فِي اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَمَا خَلَقَ اللّٰهُ فِي السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضِ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَّقُونَ یعنی : در اختلاف شب و روز و آنچه خداوند در آسمانها و زمین خلق کرده است نشانه هائیست برای گروه پرهیزکاران .

٤ - أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللّٰهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ ثَمَرَاتٍ مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهَا یعنی : آیا نمی‌بینی اینکه خداوند آب را از آسمان فرستاد پس بآن آب میوه‌هائیکه رنگهای مختلف دارد بیرون آوردیم .

٥ - وَمِنَ الْجِبَالِ جُدَدٌ بِيضٌ وَحُمْرٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهَا وَغَرَابِيبُ سُودٌ و بیرون آوردیم از کوهها راههای سفید و سرخ که مختلف است رنگهای آنها و راههای بسیار سیاه .

٦ - وَمِنَ النَّاسِ وَالدَّوَابِّ وَالْأَنْعَامِ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ كَذٰلِكَ إِنَّمَا يَخْشَى اللّٰهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ وازمردمان‌وجنبندگان وچهارپایان که رنگهای آنها مختلف است همچنین بندگان عالم ازخداوند میترسند .

٧ - وَمَا ذَرَأَ لَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهُ و مسخر کرد

آنچه را که برای شما در زمین آفرید که رنگهای آن مختلف است .

۸ - اَلَمْ تَرَ اَنَّ اللّٰهَ اَنْزَلَ مِنَ السَّمٰاءِ مٰاءً فَسَلَكَهُ يَنٰابِيعَ فِي الْاَرْضِ ثُمَّ يُخْرِجُ بِهِ زَرْعاً مُخْتَلِفاً اَلْوانُهُ ثُمَّ يَهِيجُ فَتَرٰيهُ مُصْفَرّاً ثُمَّ يَجْعَلُهُ حُطٰاماً يعنى: آیا نمی‌بینی که خداوند آبی را از آسمان فرستاد پس آنرا درچشمه هائیکه در زمین‌است درآورد پس بآن آب کشتها بیرون آورد که رنگهای آن مختلف است پس آن کشت را خشك کرد پس می‌بینی او را زرد پس آنرا ریز ریز نمود ؟

دلیل فطرت بر اثبات خالق جهان

خداوند میفرماید : فَاَقِمْ وَجْهَكَ لِلدّينِ حَنِيفاً فِطْرَةَ اللّٰهِ الَّتِي فَطَرَ النّاسَ عَلَيْهٰا حضرت رسول اکرم میفرماید : كُلُّ مَولودٍ يُولَدُ عَلَى الفِطْرَةِ ثُمَّ اَبَواهُ يُهَوِّدٰانِهِ وَيُنَصِّرٰانِهِ وَ يُمَجِّسٰانِهِ یعنی: هرکسی برفطرت توحید واسلام از مادر متولد میشود مگر اینکه پدر ومادر او را یهودی ونصرانی ومجوس بار بیاورند .

دلیل براینمطلب اینستکه: همواره مردم از روی طبع و غریزه و بدون اراده متوجه به خالق جهان میشوند ، ودر شداید وبلایا و سختیها خدای یگانه‌را یاری‌می‌طلبند ، وجز ذات مقدس اومسبب الاسباب ومسهل الامورالصعاب نمی‌بینند ، وحل مشکلات وقضای حاجات ورفع کربات را در دست قدرت او میدانند ، و در اقدام بکارهای بزرك ومبادرت بعملیات مهم توکل باو میکنند ، وموفقیت وکامیابی را موکول باراده و لطف او میدانند چنانکه قول خدایتعالی براینمعنی گواه است . قُلْ اَرَاَيْتَكُمْ

اِنْ اَتیکُمْ عَذابُ اللهِ اَوْ اَتَتْکُمُ السّاعَةُ اَغَیرَاللهِ تَدْعُونَ اِنْ کُنْتُمْ صادِقِینَ بَلْ اِیّاهُ تَدْعُونَ فَیَکْشِفُ ما تَدْعُونَ اِلَیْهِ اِنْ شاءَ وَتَنْسَوْنَ ما تُشْرِکُونَ. بگوای محمد: خبر دهید مرا اگر شما راست میگوئید در حین نزول عذاب ورسیدن روز قیامت جز خدای عالم کسان دیگر را بیاری می‌طلبید؟ ولی شما فقط خدارا می‌طلبید واورا بیاری می‌خوانید آنگاه خداوند اگر اراده فرمود عذاب را از شما برمیگرداند وحاجات شما را برمیاورد ودراین هنگام شما آنهائیرا که برای خدا شریك قرار داده بودید فراموش میکنید.

شخصی از حضرت صادق در باره خداپرستی سئوال کرد درجواب فرمود: ای بنده خدا هرگز سوار کشتی شده ای گفت بلی، بعد فرمود: آیا هرگز کشتی شما در دریا شکسته است در حالتیکه نه کشتی نجات ده موجود بود ونه شناوری میدانستی؟ گفت بلی، بعد امام فرمود آیا در اینموقع دل تو امیدوار بودکه قدرت و نیروی دیگری تورا نجات دهد واز شر غرق شدن وهلاکت خلاصی بخشد؟ گفت بلی، امام فرمود همین قدرت خداوند متعال میباشد که بر نجات و خلاصی تو در جائیکه منجی وخلاصی دهنده‌ای نیست قادر است برپناه دادن و فریادرسی تو در جائیکه پناه دهنده وفریادرسی نبود، توانا بود.

واز اینجهت استکه دین مبین اسلام مجرد اقرار بوجود باری را کافی میداند و مردم را بغور در ذات الهی و تعمق در صفات خداوندی مکلف نکرده است و این را مخصوص دسته‌ایکه طالب زیادتی تبصر و معرفت میباشند نموده است زیرا مردم خود بفطرت توحید سرشته وغریزه وجبلت آنان براین معنی کافی میباشد واستدلالات علمی وبراهین

فلسفی برای رَدّ بر اهل ضلال وکسانیکه از جاده فطرت سلیمه خارج شده‌اند وضع شده‌است اگرچه‌اصل معرفت باری فطریست وکوچکترین تنبهی درسلوك جاده معرفت کافیست، اما معرفت خوددارای درجات مختلف ومراتب متعدد میباشد ودرشدت وضعف و بطوء وسرعت وقلت و کثرت وکشف وشهود متفاوت است وعقول وافهام مردم در ادراك آن باندازه مراتب مختلفی که دارند مختلف است هرکسی را برای وصول باین مقصود راهی در پیش است هدایت و وصول بمعرفت الهی وسیراب شدن از سلسبیل توحید بعدد نفوس خلایق است چنانکه بعضی گفته اند : اَلْطُرُقُ اِلَی اللهِ بِعَدَدِ اَنْفاسِ الْخَلائِقِ خداوند میفرماید : هُمْ دَرَجاتٌ عِنْدَاللهِ آنان نزد خدا مراتبی دارند ونیزمیفرماید : یَرْفَعِ اللهُ الَّذِینَ آمَنُوا مِنْکُمْ وَالَّذِینَ اُوتُوا العِلْمَ دَرَجاتٍ .

از این بیانات معلوم شد که ظاهرترین وآشکار ترین موجودات ذات باری جل جلاله است پس ناچار می‌بایست که شناختن و معرفت آن اول معارف بشری ومبدء معلومات انسانی گردد وفهم آن برای عقول و اذهان آسانترین مفاهیم باشد ولی ما می‌بینیم که امر برعکس است پس ناچار اینرا سببی است .

اینکه گفتیم خداوند اجلی واظهر موجوداتست، بامثال کوچکی معلوم میشود: شخصیرا می‌بینید که مشغول نوشتن کتاب یا دوختن لباس است ، ظاهرترین وجلی‌ترین صفات آنمرد حیات وعلم وقدرت اوست ، اما صفات باطنی او از قبیل غضب وشهوت وخلق ومرض وصحت اوبرما معلوم نیست صفات ظاهری اورا نیز درمرحله نخستین تشخیص نمیدهیم ودر بعضی دیگر از صفات ظاهری او شك وتردید میکنیم ، اماصفاتیکه

اظهر تمام صفات است درمرحله اول ذهن متوجه آن میگردد وهیچگونه شك و تردیدی راجع بآن صفات درفکرما راه نمییابد همان وجود حیات و علم و توانائی اوست این صفات مانند صفات دیگر از قبیل رنك بشره وطول و عرض بحواس خمسه ظاهری ادراك نمیشود بلکه بلا فاصله پس از دیدن حرکت دست و نوشتن یادوختن اوپی باراده و علم و حیات او میبریم .

همچنین اگر نظری بجهان و ما سوی الله بیاندازیم و آنچه را که با حواس پنجگانه خود از دریا و خشکی وکوه و بیابان و نبات وجمادو حیوان وکرات آسمانی و ستارگان ثوابت و سیارات و ماه و خورشید مشاهده کنیم و تحت مطالعه درآریم از این جنبش و حرکت دائمی واز این موجودات ومصنوعات مختلف و از این تطورات گوناگون وتحولات عدیده که در نفوس خود و همنوع و همجنس خود و در کلیه ذرات عالم می‌بینیم بوجودصانعی که‌دارای حیات وعلم وتوانائی است اقرار واعتراف میکنیم بلکه پیش از آنکه جهانرا در تحت مطالعه و مشاهده‌درآوریم از علم بنفس خود وحرکات واطوارکه ناشی از آنست و ازمشاهده اعضای بدن و سر و دست وپا وگردن ومغز وقلب میفهمیم که ساخته وپرداخته یك صانع توانا و عالم وحیّ میباشیم وچون مشاهده و علم بنفس اسبق علوم است نتیجه این مشاهده که اقراربوجود صانع حیّ مدرك باشد اظهر و اسبق و اجلای جمیع معارف خواهد بود .

ودرصورتیکه دست نویسنده و خیاط بدانش و حیوة وتوانائی او دلالت کند چگونه اینهمه موجودات از بشر و حیوان و نبات و جماد و اختلاف انواع و انفس و ترکیب اعضاء وگوشت و پوست و استخوان و اعصاب وخلاصه همه ذرات یکایك برموجودیت او شاهدی ناطق وگواهی

صادق نباشند و مشاهده اینمعنی عقول را خیره ساخته و کمیت افکار و اندیشه ها را در وادی حیرت لنگ میکند زیرا کدام دیده ایست که از مشاهده عظمت خیره نگردد و ازمطالعهٔ جمال وجلال لایتناهی مبهوت و متحیر نباشد.

صعوبت فهم توحید

صعوبت و اشکالی که در فهم حقایق پیش میاید ناشی از دو سبب است یکی بواسطه غموض و دقت و پیچیدگی که در خود مطلب است و دیگری شدت وضوح وظهوری که دربعضی ازاشیاء است مثال اولی واضح است و اما مثال دومی شب پره که بسبب شدت اشراق آفتاب و نورخیره کننده آن وضعف باصره خود روزها از رؤیت اشیاء عاجز و ناتوان است و همینکه آفتاب جهانتاب چهره خود را از جهانیان نهان میسازد ودامن نور و روشنائی خود را ازعالم فرا میکشد شب مجال یافته و بیرون میاید و دنبال صید و شکار خود میرود.

عقول و افکار ما نیز ضعیف است و جمال حضرت الهیه در نهایت اشراق و ظهور و در غایت اناره و روشنائی و در اقصی مراتب احاطه و شمول میباشد چنانکه درملکوت آسمان و زمین ذره ای از حیطه اقتدار او بیرون نیست هُوَ الْاَوَّلُ وَ الْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَ هُوَ بِکُلِّ شَيْئٍ عَلِيْمٌ وکوچکترین تقسیمات عالم وبزرگترین مظاهر طبیعت پروردهٔ دست توانای اوست از این سبب معرفت و شناسائی او خالی از اشکال و ابهام نیست پاك و منزه خدائیکه روشنی و ظهور او موجب خفای او گشته است وعظمت لایتناهیش علت احتجاب او ازعیون و ابصار گردیده

و نباید از این معنی ابراز شگفتی و تعجب نمود زیرا موجودات دیگر همگی باضداد و مباینات خود شناخته میشوند .

ظهور جملهٔ اشیاء بضد است ولی حق را نه مانند و نه نداست

حقیقتی که وجود او عام وبر اشیاء احاطه تام داشته باشد و فیض او همه را فرا گیرد فهم و شناختن او خالی از صعوبت و اشکال نخواهد بود وچون اشیاء همگی مختلف اند ازخواص هریك شناختن اضداد آن آسان میباشد و اگر همه دردلالت عام و مشترك بودند فهم آنها خالی از صعوبت نبود چنانکه اگر آفتاب دائماً دروسط السماء میدرخشید وحرکتی برای زمین در میان نبود و هیچ موجودی مانع از عبور نور آفتاب نمیشد فهمیدن وشناختن اینکه نوری درعالم هست از جمله مشکلات بود وهمه مردم الوان و رنگها را از خود اجسام میدانستند وحقیقت اجسام را همان رنك می پنداشتند و اگر شخص دانشمندی از نور و فواید آن بر آنان سخن میراند منکر میشدند و اگر آن شخص میگفت اینهمه الوان مختلف و رنگهای گوناگون که می بینید در اثر موجودی است که نور نامیده میشود و اگر آن ازمیان برود رنك ولونی باقی نخواهد ماند وسیاه وسفیدی دیده نخواهد شد فهم این مطلب بر آنان سخت و دشوار میآمد وغالب مردم ازنادانان و بیخردان بتکذیبش برمیخواستند واورا مسخره میکردند .

ولی چون زمین در حرکت است و آفتاب هرشب غروب میکند ومردم دچار تاریکی وظلمت میشوند و رنگها والوان را از هم تشخیص نمیدهند میدانندکه رؤیت اجسام تنها از برکت نور است پس به بینید که چگونه عمومیت وشمول وظهوردائمی و تجلّی همیشگی آفتاب موجب عسرت وصعوبت فهم نور میگردد :

چندین هزار ذره سر اسیمه میدوند   در آفتاب و غافل از این کافتاب چیست

همینطور رحمة واسعه و فیض عام حق موجب اختفای آن از دیدگان ضعیف وعقول نارسا و افکار کوتاه میگردد و اگر این فیض شامل لحظه‌ای ازجهان منصرف می‌گردید و این رحمت واسعه آنی منقطع میشد موجودات در در دریای فناء غوطه‌ور میگشتند و در بیابان عدم مفقود میشدند آنگاه وجود این مشیت ازلیه معلوم میگردید «اگر نازی کند ازهم فروریزند قالبها» لا تَأْخُذُهُ سِنَةٌ وَلا نَومٌ وکسانیکه از عقل توانا و فکر روشن نصیبی دارند و در جمیع موجودات تجلّیات الهی را مشاهده میکنند و مؤثری جز او نمی بینند و موجودات را از جنبه یقین و تشخص آن ملاحظه نمیکنند بلکه از این جهت که صنع الهی هستند و آثار اراده ومشیت پروردگار میباشند چنانکه اگر کسی کتابی یا شعری به بیند آنرا از جهت مرکب و مداد کاغذ نگاه نمیکند بلکه از اینجهت که چکیده وخلاصه فکر نویسنده ویا اثر طبع وقریحه شاعر میباشد همچنین موحد حقیقی آنستکه مؤثری جز خدا نشناسد و در جهان فاعلی جز ذات حق نداند .

پس تمامی این اموری که نزد دانشمندان خبیر وعلمای بصیر معلوم ومعین است مشکل و دشوار میگردد بسبب ضعف افهام و نقص عقول مردم تا بجائی میرسد که علماء ودانشمندان نیز از بیان و روشن ساختن آن با عبارات صریح و آشکار عاجز میشوند و اغلب آنان بخود پرداخته وگمان برده اند که بیان وفهماندن بدیگران سودی ندارد : این بود علت وسبب آنکه اذهان مردم ازمعرفت حق متعال قاصر است .

وسبب دیگر آنکه اینهمه مدرکات و محسوسات و شواهد را که

بوجود صانع دلالت دارند انسان از زمان کودکی بتدریج می بیند و ایام صباوت وکودکی روزگاریست که قوای عاقله انسان هنوز رشد نکرده و بحدکمال نرسیده است وطفل مستغرق در شهوات و مشغول و سرگرم بمحسوساتست ازاین جهت طول انس به محسوسات اهمیت آن را از میان می برد .

اگر همین انسان بطور ناگهانی حیوانی غریب مشاهده کنند یاموجودی که خلاف عادتست به بیند در دریای شگفتی غوطه ور شده زبان وطبیعت وفطرت او بمعرفت الهی بازخواهد شد وبی‌اختیارخواهد گفت سُبْحانَ اللّٰه درصورتی‌که همین انسان درطول بیست و چهار ساعت اعضای بدن وچشم وگوش و دماغ خود و سایر حیوانات راکه با آنها انس گرفته می بیند در حالیکه خلقت آنها عجیب تر و دقیق تر است وبا این‌همه‌تعجب نمیکند ونام خدا برزبان نمی‌آورد وشهادت وگواهی آن را بوجود باری حس نمیکند واین نیست مگر بسبب طول انس والفتی که از زمان‌کودکی با آنها داشته است اگر فرض شودکور مادرزادی پس از آنکه بسن بلوغ و رشد رسید یك مرتبه دیدگانش باز شود و آسمانها وزمین را به بیند و ستارگان وکوهها را مشاهده‌کند عقلش‌خیره خواهد شد و بذکر باریتعالی و عظمت خلقت و شهادت و گواهی همه آنها بصانع حیّ ومدرك و علیم رطب اللسان خواهد گردید و همچنین فرو رفتن مردم در مادیات وغلّو درشهوات و احتیاجات زندگی آنان را از توجه باین معنی بازمیدارد .

لَقَدْ ظَهَرْتَ فَلا تَخْفي عَلی اَحَدٍ   اِلاّ عَلی اَکْمَهِ لایَعْرِفُ القَمَرا

لٰکِنْ بَطَنْتَ بِما اَظْهَرْتَ مُحْتَجِباً   وَکَیْفَ یَعْرِفُ مَنْ بِالعُرفِ اسْتَتَرا

ودر کلام سید الشهداء حسین بن علی علیه السلام در دعای عرفه نیز اینمطلب وارد شده است كَيْفَ يُسْتَدَلُّ عَلَيْكَ بِمٰا هُوَ فِي وُجُودِهِ مُفْتَقِرٌ اِلَيْكَ اَيَكُونُ لِغَيْرِكَ مِنَ الظُّهورِ مٰا لَيْسَ لَكَ حَتّٰي يَكُونَ هُوَ الْمُظْهِرَ لَكَ مَتٰي غِبْتَ حَتّٰى تَحْتٰاجَ اِلٰى دَليلٍ يَدُلُّ عَلَيكَ وَمَتٰي بَعُدْتَ حَتّٰى تَكُونَ الآثارُ هِيَ الَّتِي تُوصِلُ اِلَيْكَ عَمِيَتْ عَيْنٌ لاتَراكَ وَ خَسِرَتْ صَفْقَةُ عَبْدٍ لَمْ يَجْعَلْ مِنْ حُبِّكَ نَصِيباً یعنی چگونه با چیزی که در وجود محتاج تو است بتو استدلال میکنند آیا دیگران در ظهور و آشکاری از تو بالاترند تا آنکه تورا ظاهر و آشکار کنند تو کی پنهان شدی تا راهنما و دلیل برای پیدا کردن تو بیارند و کی دور شدی تا از آثار بتو برسند چشمی که تورا نه‌بیند کور است و بنده ایکه از دوستی تو نصیبی ندارد در زیان وخسارت است .

توحید قرآن

مردم از توحید جز توحید ربوبیت نمیدانند و آن عبارتست از اینکه اقرار نمایند باینکه خدا آفرینندهٔ همه اشیاء است و این توحید را مشرکین وبت پرستان نیز معترفند چنانکه درقرآن مجید میفرماید : سَئَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمٰواتِ وَالاَرْضِ لَيَقُولُنَّ اللهُ اگر از آنان بپرسی کیست آنکه آسمانها وزمین را بیافرید هر آینه خواهند گفت خدا است ونیز میفرماید وَمٰا يُؤْمِنُ اَكْثَرُهُمْ بِاللهِ اِلاَّ وَهُمْ مُشْرِكُونَ . بیشتر آنان بخدا ایمان نیاورده‌اند مگر آنکه مشرك هستند .

واما توحیدی که خداوند بندگان خود را بآن امر فرمود توحید الوهیت میباشدکه متضمن توحید ربوبیت نیز هست و آن عبارت از اینستکه تنها خدایرا بپرستند وشریکی برای او قرار ندهند تا اینکه دین تنها برای‌خدا باشد وازکسی جزاونترسند وکسی را جزاونخوانند وخدا محبوب ترین چیزها برای بنده باشد و دوستی بندگان و دشمنی آنان برای رضای خدا باشد عبادت تنها برای خدا کنند وتوکّل برخدا نمایند و چون عبادت جمع میان حب وکوچکی نسبت بمعبود میباشد بایستی پرستش خدا کامل‌ترین حبها و منتهای تذلل‌ها را در برداشته باشد باید بندگان روی از او برنگردانند و شریك برای او قرار ندهند وکسی را جز او ولی وشفیع نشناسند

و این توحید در بیشتر مواضع از قرآن ذکر شده است و قطب وحی قرآنست ومارساله‌ای دراین‌باب نوشته‌ایم ومراتب شرك‌را گوشزد نموده‌ایم قارئین را بآن کتاب حواله میکنیم واز خداوند متعال اجر میخواهیم ودر اینجا بطور اشاره ذکر میکنیم .

واین توحید درالوهیت وعبادت متضمن توحیددردانش وگفتار و توحید در اراده و کردار میباشد

توحیددردانش و گفتار درسوره مبارکه اخلاص بیان گردیده‌است خداوند میفرماید : قُلْ هُوَ اللّٰهُ اَحَدٌ اَللّٰهُ الصَّمَدُ لَمْ یَلِدْ وَلَمْ یُولَدْ وَلَمْ یَکُن لَهُ کُفُواً اَحَدٌ بگو او خدای یگانه است خداوندی است منزه که قصد وتوجه همه بسوی اوست نزائیده وزائیده نشده است وکسی با او همتا نیست

توحید درعبادت و اراده و کردار دراین سوره مبارکه ذکرشده

است : قُلْ یٰا اَیُّهَا الْکٰافِرُونَ لا اَعْبُدُ مٰا تَعْبُدُونَ وَلا اَنْتُمْ عٰابِدُونَ مٰا اَعْبُدُ وَلا اَنَا عٰابِدٌ مٰا عَبَدْتُمْ وَلا اَنْتُمْ عٰابِدُونَ مٰا اَعْبُدُ لَکُمْ دِینُکُمْ وَلِیَ دِینِ بگو پیغمبر ای کافران آنچه را که میپرستید نمیپرستم و شما هم آنچه را که می پرستم نمی پرستید و من آنچه را که پرستیدید نه پرستیدم وشما هم آنچه را که میپرستم نپرستیدید دین شما برای شما ودین من برای من است توحید نخستین شامل اثبات صفات کمال برای خدا میباشد واین معنی با اثبات اسماء حسنی تمام میشود و دومی متضمن اخلاص دین برای رب العالمین میباشد.

چنانکه خداوند میفرماید وَمٰا اُمِرُوا اِلاّ لِیَعْبُدُوا اللهَ مُخْلِصِینَ لَهُ الدِّینَ یعنی : مأمور نشد مگر از بهر آنکه خدایرا پرستش کنند و دین را بهر او خالص گردانند توحید نخستین برائت و دوری جستن از تعطیل است و دومی دوری از شرك .

تعطیل نظیر اینکه ابراهیم درباره خدای عالم با قوم خود استدلال کرد واما شرك دارای امثله فراوانی است و وجود آن درمیان ملل بسیار است ومشرکین دشمن جمیع انبیاء میباشند ودرمیان دشمنان شیخ الانبیاء حضرت ابراهیم و ختمی مرتبت (ص ع) معطّله و مشرك هردو بودند ولی معطّله محض خیلی کم بودند وآنان کسانی هستند که تعطیل در ذات خدا را قایلند اما کسانیکه تعطیل رادرصفات کمال الهی میدانند عده زیادی هستند و تعطیل در صفات مستلزم تعطیل در ذات میباشد .

وهرکس برسول خدا وائمه هدی و اصحاب آن بزرگوار نزدیکتر باشد بکمال توحید وایمان وعقل ومعرفت نزدیکتر خواهد بودوهرکس

از آنان دورتر باشد از صفات مذکور دور تر است .

ومردم‌را در اثبات توحید در الهیت وفاعلیت مسالك مختلف است و در کتب قوم از فلاسفه و متکلمین مشروحاً ذکر شده است و چون مبنای رساله بر بیان ادله قرآنست ما دراینجا از ادله فلاسفه ومتکلمین اعراض میکنیم و قارئین را حواله بکتب مدونه در این باب مینمائیم و صرفاً دلیل قران بر توحید در فاعلیت خالق جهانرا ذکر میکنیم .

دلیل قرآن بر توحید فاعلیت

مسلك قرآن در اثبات این توحید عبارت از شناختن و معرفت لَا اِلٰـهَ اِلاَّ هُوَ است و دراین کامه نفیی‌است که برایجاب آن زایداست و نفی‌الوهیت از ما سوی الله در سه آیـه از کتاب مجید اثبات شده است .

۱ ـ لَوْكَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ اِلاَّ اللهُ لَفَسَدَتَا فَسُبْحَانَ اللهِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ یعنی : اگر در آسمان و زمین خدایانی بود غیر ازخدای بحق که تدبیرامورکنند هرآینه آسمان وزمین تباه شدی و نظام کار ها در هم شکستی چه اگرخدایان در مرادی موافق باشند چندین قدرت بر یکمقدور طاری گردد و اگر در کاری مخالفت نمایندآن کار نا ساخته بماند پس مدبر عالم یکی است و جز الله نشاید پس منزه‌است خدائیکه رب عرش است از آنچه وصف میکنید .

دلالت این‌آیه مبارکه برمعنی توحید واضح و آشکار است زیرا همه کس‌بالطبع میداند که اگر دوپادشاه در حوزه اقتدار خودبخواهند یك عمل انجام دهند آن‌عمل فاسد خواهد شد وآن دو پادشاه نخواهند توانست تدبیرکشوری را بعهده گیرند زیرا از دوتن فاعل‌که از نوع‌واحد

باشند فعل واحد سر نمیزند پس یا باید امور آن کشور ضایع و مهمل بماند و یا آنکه یکی از آن دو از کار برکنار باشد و این هر دوصورت با مقام الوهیت منافات دارد .

۲ - مَا اتَّخَذَ اللّٰهُ مِنْ وَلَدٍ وَمَا كَانَ مَعَهُ مِنْ اِلٰهٍ اِذاً لَذَهَبَ كُلُّ اِلٰهٍ بِمَا خَلَقَ وَ لَعَلَا بَعْضُهُمْ عَلٰى بَعْضٍ سُبْحَانَ اللّٰهِ عَمَّا يَصِفُونَ

یعنی : خداوندفرزند نگرفت وبا اوهیچ خدائی درالوهیت شریك نیست چه اگراو را شریك باشد درخدائی وخدا بایدآفریننده بود پس شریك او باید مخلوقی داشته باشد آن هنگام باید هر خدائی مخلوق خود را با خود ببرد و مستقل در مخلوق خود باشد و مخلوق هرخدائی بایدممتاز از مخلوق خدای دیگرباشد اما وقتیکه می‌بینیم که میان مخلوقات این قسم جدائی نیست وعالم موجود واحدی است پس ثابت میشودکه خدای جهان یکی است ودیگرآنکه اگر با او خدای دیگری بودی و مخلوق خود را جدا کردی و ملك آن ازملك دیگری ممتاز شدی هر آینه میان خدایان نزاع وجنگ پدیدآمدی چنانکه ازحال ملوك دنیا معلوم‌است وبرتری‌جستندی وبرخی از آلهه بربرخی‌غلبه خواستندی وهنگامیکه مشاهده شد اینطورنیست وعالم موجود واحد است بس اورا شریك نبود پاك است خدایتعالی از آنچه وصف میکنند .

۳ - قُلْ لَوْ كَانَ مَعَهُ آلِهَةٌ كَمَا يَقُولُونَ اِذاً لَابْتَغَوْا اِلٰى ذِي الْعَرْشِ سَبِيلًا سُبْحَانَهُ وَ تَعَالٰى عَمَّا يَقُولُونَ عُلُوّاً كَبِيراً و این آیه مثل آیه اول میباشد یعنی برهان بر امتناع دو خدا است که یك فعل داشته باشند .

معنی آیه: اگر در زمین و آسمان خدایان قادر بر ایجاد عالم و خلق آن غیر از خدای بحق باشند و نسبت آن خدایان بعالم همان نسبت خدای بحق باشد هر آینــه واجبست با خدا برعرش باشند پس لازم میآید دو موجود متماثل بـه محل واحد یك نسبت داشته باشند و این خود ممتنع است که دو موجود متماثل بیك محل یك نسبت داشته باشند بجهت این کـه وقتی نسبت متحد شد منسوب متحد خواهد بود یعنی جمع نمیشود در نسبت به محل واحد همچنانکه دو موجود در محل واحد حلول نمیکنند ولی امر در نسبت خدا بعرش بعکس است یعنی عرش قـایم بخدا است نه اینکه خدا قایم بعرش باشد چنانکه خداوند میفرماید وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمٰوٰاتِ وَالْأَرْضَ وَلا يَؤُدُهُ حِفْظُهُمٰا و زمانی که ممتنع شد عالم قائم بدو موجود باشد نتیجه میگیریم مبدء عالم یکی است .

این بود ادله قرآنی بر امتناع دو خدا و دلیلی که متکلمین از آیه دوم استنباط کرده اند و نام آنرا دلیل تمانع گذارده اند نه دلیل طبیعی است و نه شرعی اما این که دلیل طبیعی نیست زیرا که از مقوله برهان نمیباشد و اما از ادله شرعی نیست جهتش آنستکه عـامه بفهم آن قادر نیستند تاچه رسد بآنکه قانع گردند و دلیلی که ذکر میکنند چنین است که هر گاه دو خدا باشد جایز است که اختلاف کنند وچون اختلاف کردند باید یکی از سه صورت را داشته باشد و چهارمی ممکن نیست یا مقصود هردو حاصل گردد و یا مراد هیچکدام بحصول نه پیوندد و یا مقصود یکی از آن دو حاصل شود در صورت نخستین باید عالم هم موجود گردد و هم معدوم و آن از محالاتست درصورت دومی لازم میآید کـه عالم نه موجود گردد ونه معدوم واین نیز ازجمله ممتنعاتست درصورت سوم آنکه مقصودش

حاصل شده خـدا است و دیـگری را از خدائی نصیبی نیست زیرا آن عاجز است وعاجز نمیتواند خدا باشد .

وجه ضعف و نادرستی این برهان آنکه همچنانکه اختلاف آنها جایز است اتفاق و موافقتشان نیز جـایز میباشد و بایستی بطلان این صورت را نیز ذکر کنند .

وفساد صورت توافق ازاین راه است که می گوئیم اگر این دوخدا در کلیه اعمال با هم تعاون ویاری داشته باشند مانند دو نفر صنعتگر که سر ساختن شئی واحدی باهم مساعدت می کنند لازم میآید که هیچیك از آنان مرتبه الوهیت را دارا نباشند زیرا تعاون و یاری ناشی از احتیاج و نیازمندی است واحتیاج و نیازمندی لایق مقام ربوبی نمیباشد و اگر هر کدام قسمتی ازعالم را آفریده باشند معلوم میشود که قادر بر آفریدن قسمتهای دیگر نیز میباشند ولی هریك بآفریدن قسمتی اکتفاء کرده‌اند و این معنی درحق هریك از آنان موجب نقص میگردد و نقص سزاوار خدای جهان نمیباشد پس بایستی هر کدام عالمی علیحده وجهانی دیگر بسازند وچون عالم واحد است معلوم میشود که خدای عالم نیز واحد میباشد

ازاین بیان معلوم شد که آنچه ازمعنی آیه شریفه استنباط کردیم غیرازمعنائی است که متکلمین گفته اند وازقول باریتعالی وَ لَعَلٰی بَعْضُهُم عَلٰی بَعْضٍ نه تنها فساد جهت مخالفت معلوم میشود بلکه بطلان صورت موافقت هم معلوم میگردد زیرا برهان آنان شرطیه منفصله است در صورتی که آیه مبارکه بیان دلیلی را میکنند که بصورت شرطیه متصله میباشد .

ومحالاتی که مرجع دلیل متکلمین است عبـارت از اینستکه عالم یا باید موجود ومعدوم باشد ویا نه موجود ونه معدوم ویا آنکه خداوند

عاجز ومغلوب باشد واین همه محالاتی است که امتناع آن دائمی و مقید بوقتی نیست .

اما محالی که مبنای دلیل کتاب خداست موقت مبباشد وآن عبارت از فساد عالم در حین وجود است .

دلیل قران بر اثبات نبوت

استدلال قرآن بر نبوت مبتنی بر دو اصل است :

اصل اول اینکه از متواترات و مسلماتست که صنفی از بشر پیدا شدند موسوم به انبیاء و رسل و این صنف بکمك وحی الهی بودند نه بتعلم بشری و برای مردم شرایع و ادیانرا وضع کردند و انکار این سنخ ازمردم انکاربدیهیاتست مثل اینکه کسی نمیتواند بگوید فلاسفه ومخترعین و اطباء و قائدین سیاسی در بشر نیامدند .

زیرا همه بزرگان و فلاسفه و قاطبه مردم (جز عده کمی که قابل اعتناء نبوده و جزو دهریه منسوب میشوند) اتفاق دارند بر اینکه در روزگار گذشته اشخاصی بودند که از جانب خدا بر آنان وحی نازل میشد و از روی همین وحی مردم را بجانب علم و دانش و کار های نیکوکه موجب سعادت نشأتین و خوشبختی موطنین آنانست دعوت میکردند و آنانرا ازاعتقادات فاسده وکارهای زشت منع میفرمودند وپر واضح است که این سنخ اعمال واقوال منحصر بانبیاء عظام و رسل کرام است ودلیل بر این اصل از کتاب خدا .

۱ - آیه مبارکه إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَىٰ نُوحٍ وَالنَّبِيِّينَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَعِيسَىٰ وَأَيُّوبَ وَيُونُسَ وَهَارُونَ وَسُلَيْمَانَ

وَ آتَينَا دَاوُدَ زَبُوراً وَرُسُلاً قَدْ قَصَصْنَاهُمْ عَلَيْكَ وَرُسُلاً لَمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَيْكَ وَكَلَّمَ اللهُ مُوسَى تَكْلِيماً رُسُلاً مُبَشِّرِينَ وَمُنْذِرِينَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ وَكَانَ اللهُ عَزِيزاً حَكِيماً

یعنی : ما وحی فرستادیم بسوی تو همانطوریکه وحی کردیم بسوی نوح و پیغمبران بعد از او چون هود و صالح و شعیب و وحی کردیم بسوی ابراهیم و اسمعیل و اسحق و یعقوب و عیسی و ایوب و یونس و هرون و سلیمان و دادیم بداودزبور را ودیگر فرستادیم پیغمبراتی‌که برای تو نام بردیم وقصه ایشانرا خواندیم برتوپیش از این وپیغمبرانیکه حکایت و ذکر آنانرا برای تونکردیم و سخن گفت خدا با موسی سخن گفتنی و فرستادیم پیغمبران‌را مژده دهندگان اهل ایمان و بیم کنندگان کافران تا مردمان را پس از فرستادن رسولان بـر خداوند حجتی نباشد یعنی نگویندکه ما را پیغمبری نبودکه بایمان دعوت‌کند و از شرك باز دارد و خداوند درآنچه از فرستادن رسل خواست غالب است و آنچه کـه تدبیر در امر نبوت‌کرد محکم‌کار است .

۲ ـ قُلْ مَا كُنْتُ بِدْعاً مِنَ الرُّسُلِ وَمَا أَدْرِي مَا يُفْعَلُ بِي وَلَا بِكُمْ إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَى إِلَيَّ وَمَا أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ مُبِينٌ یعنی:ای‌پیغمبرص بگو بمشرکین من نـو درآمده از پیغمبران نیستم یعنی من اول کسی نیستم که به پیغمبری مبعوث شده باشم چه پیش ازمن پیغمبرانی‌بودند پس‌چرا منکر نبوّت من‌میشوید و نمیدانم بمن و بشما چه خواهندکرد پیروی نمیکنم مگرآنچیزیکه وحی کرده میشود بمن ومن نیستم‌مگر بیم کننده آشکار .

اصل دوم اینکه هرکس بوحی الـهی وضع شریعت نمود نبی و پیغمبر نامیده میشود و این اصل نیز قابل تردید وشبهه نمیباشد زیرا همه کس میدانند همچنانکه طب شفا دادن از ناخوشیها است و آنکه متصدی این امر باشد طبیب نامیده میشود نبوت نیز وضع شرایع بوحی الهی است و آنکه متکفل این کار باشد نبی و رسول خوانده میشودو شاهد بر این اصل از کتاب خدا.

۱- یا اَیُّهاالنّاسُ قَدْجاءَکُمْ بُرْهانٌ مِنْ رَبِّکُمْ یعنی ای مردم از طرف خداوند برای شما برهانی آمد.

۲- یا اَیُّهَا النّاسُ قَدْ جاءَکُمُ الرَّسُولُ بِالحَقِّ مِنْ رَبِّکُمْ فَآمِنُوا خَیْراً لَکُمْ وَاِنْ تَکْفُرُوافَاِنَّ لِلّهِ ما فِي السَّمٰواتِ وَالاَرْضِ وَکانَ اللّهُ عَلِیماً حَکِیماً یعنی ایمردم آمد شما را رسول بحقی از طرف پروردگارتان پس بگروید بهتر است برای شما واگر کفر ورزید پس بدرستیکه برای خداوند آنچه در آسمانها و زمین است و خداوند علیم وحکیم است.

۳- لٰکِنِ اللّهُ یَشْهَدُ بِما اَنْزَلَ اِلَیْكَ اَنْزَلَهُ بِعِلْمِهِ وَالمَلائِکَةُ یَشْهَدُونَ وَکَفٰی بِاللّهِ شَهِیداً یعنی لکن خدابتعالی گواهی میدهد وتبیین نبوت تورا میکند بآنچه فرو فرستاده است بتوکه آن قرآنست معجزهٔ روشن فرو فرستاد قرآن را بعلم خاص خودش و فرشتگان نیز بنبوت تو شهادت میدهند.

٤ لٰکِنِ الرّاسِخُونَ فِي العِلْمِ مِنْهُمْ وَالمُؤْمِنُونَ یُؤْمِنُونَ بِما اُنْزِلَ اِلَیْكَ وَما اُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ یعنی لکن راسخون درعلم از

بنی‌اسرائیل ومؤمنین‌ایمان میآورند بآنچه‌فرستاده شد بتو (که‌قرآنست) وبآنچه پیش از تو از کتب آسمانی فرستاده شد اگر گفته شود میزان شناختن اصل نخستین (وجود پیغمبران ورسل) چیست وما پیغمبران‌را ازکجا وبچه وسیله‌ای بشناسیم ونیز ما ازکجا بفهمیم‌که مطالب و آیات قرآنی وحی آلهی میباشد .

در پاسخ میگوئیم میزان معرفت انبیاء ورسل اول دانسته میشود بانذار وبیمی‌که‌کردند بالنسبة بامور آینده ودیدیم آنچه را انذارکردند واقـع شد و دیگر بمقالات و کلماتیکه از انبیاء صادر میشود از مسائل عقلیه‌که عقول بشر بدان راه ندارد وهمچنین بافعال پسندیده‌که بشر هیچ وقت موفق بآن افعال وقادر برحفظ اعتدال درخود نیست‌که تمامی‌اقوال وافعال این سلسله جلیله و کلمات و مقالات این قوم کاشف از اینستکه مبعوث از جانب حق وخارق عادت ومعجزه است .

این‌قسم خارق عادت در وضع شریعت وبیان معارف حقیقیّه‌وحل مشکلات‌کونیّه‌که دسترس عقلاء و فلاسفه نیست و انبیاء و رسل بوحی آلهی آشنا میشوند واورامعجزه عقلیه می‌نامند دلالتش برنبوت واضحتر است تا خارق عادت حسی از قبیل اژدها شدن عصا یا انفلاق بحر وامثال آن‌که این خارق حس دلالت ضروری برنبوت ندارد این امور هنگامی دلالت برنبوت داردکه منضم بخارق علمی شود بس معجزه رسل اولاً و بالذات علم و عمل است و معجزات حسیه مؤید معجزات عقلیه است و معجزه علمـی دلالتش برنبوت قطعی است امـا معجزات حسیه شاهـد برمعجز عقلی میباشد .

پس معلوم شدکه این صنف ازمردم‌که انبیاء نامیده‌میشوند موجود بوده‌اند ومعلوم شدکه مردم چگونه بوجودآنان‌علم پیدا کردند تااینکه

بتواتر بما رسید چنانکه وجود فلاسفه ودانشمندان وفاتحین ازراه تواتر برما معلوم شد .

دلالت قرآن بر نبوت

پیغمبر اخرالزمان

اگر بگوئی بچه‌مناسبت وازچه‌راه قرآن دلالت بر نبوت دارد و وجه اعجاز آن چیست تا بتوانیم از آن راه بنبوت پیغمبر استدلال کنیم در پاسخ میگوئیم قرآن ازطرق متعدده معجزوخارق عادت‌است وما در اینجا دو وجه ازآنرا که کتاب خدا اشاره نموده است ذکرمیکنم .

اول

ازحیث نظم قرآن زیرا نظم آن بتفکر و رویه درست نشده است یعنی طریقی که فصحاء و بلغاء در نظم کلام خود بدان متوسل میشوند خواه خود اعراب یا دیگران که از روی تعلم و صناعت زبان عرب را یادمیگیرند واعجاز قرآن از جهت فصاحت و بلاغت واسلوب باندازه‌ای مسلم بودکه فصحای جاهلیت مقاتله باحروب را مقدم داشتند برمعارضه باحروف و در اعجاز قرآن ازجهت فصاحت و بلاغت کتابها تدوین شده است و بزرگان ادب بیاناتی کرده اندکه ما محتاج بذکرش نیستیم و این رساله گنجایش ذکر آنرا ندارد وما قارئین را بکتب مصنفه در این باب حواله میکنیم .

دوم

ازحیث وضع شرایع واحکام وبیان حقایقی که بشر بآن راه ندارد وحل مشکلات کون که فلاسفه و دانشمندان از راه تعلیم و تعلم نتوانند بحل او موفق شوند واکتساب آن جز از راه وحی ممکن نیست و عمده

در معجزه قرآن نزد عقلای جهان این وجه است .

اگر بگوئی ما از کجا بفهمیم شرایع واحکام قرآنی ومطالب علمی و عرفانی آن فقط از راه وحی است ونمیشود نتیجه وفکر وتعلم بشری دانست و بدین سبب مستحق اسم کلام الله بر آن شده است .

درجواب میگوئیم اینکه وضع شرایع ممکن نیست مگر بعد از معرفت خدا و آشنائی بمسعدات و مشقیات انسانی و علم بمسعدات و مشقیات انسانی حاصل نمیشود مگر بشناختن نفس و باین که جوهر نفس چیست و آیا در آخرت برای او سعادت وشقاوتی هست یانه واگر هست مقدار این سعادت وشقاوت چیست ونیزچه مقداری حسنات سبب سعادت است و چنانکه غذا و دواء و تأثیر آن در صحت مزاج محتاج باینست که مقدار و زمان صرف آن وکیفیت استعمال بدقت معلوم شود همین طور حسنات و سیئات هم محتاج بعلم و معرفت مواقع آن میباشد و تمامی اینها در احکام و شرایع بحدکمال بیان شده است ومسلم است علم باین امور از شناختن جوهر نفس و مسعد و مشقی آن جز بوحی آسمانی و تعلیم ربانی ممتنع است برای کسی حاصل شود .

پس ازآنکه دانستیم همه این امور از ترقیه عقل و تربیت نفس و بیان درجات و درکات آن درآخرت و طریق وصول بکمال و حل مشکلات مبدء و معاد در قرآن گنجانیده شده است بضرس قاطع حکم میکنیم که قرآن از راه وحی بر رسول اکرم نازل شده است وازاینجهت است که خدایتعالی میفرماید قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الإِنْسُ وَ الجِنُّ عَلى اَنْ یَاتُوا بِمِثْلِ هٰذَا القُرآنِ لا یَاتُونَ بِمِثْلِهِ وَ لَوكانَ بَعضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِیراً یعنی بگو ای پیغمبر اگر جن وانس جمع شوند براینکه مانند

این قرآن بیاورند نتوانند مثلش را بیاورند اگرچه بعضی ایشان بعضی دیگر را پشتیبان باشند.

و پس از آنکه بدانیم رسول خدا امی بود و بهیچ وجه نزد معلم بشری درس نخوانده و در میان ملتی که کوچکترین بهره ای از علوم ومعارف نداشته اند بزرك شده است این معنی بیشتر واضح وهویدا میگردد زیرا اعراب ازممارست درعلوم وفحص وبحث دراشیاء وموجودات بطریقی که معمول یونانیان بوده است خبری نداشته اند و بهمین مطلب در قرآن اشاره شده است چنانکه میفرماید وَمَا كُنْتَ تَتْلُو مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخُطُّهُ بِيَمِينِكَ إِذاً لَارْتَابَ الْمُبْطِلُونَ یعنی ونبودی تو که کتابی را بخوانی پیش ازنزول قرآن ونمینویسی بدست راستت که اگر چنانچه خواننده ونوبسنده بودی آن هنگام تباهکاران درشك افتادندی ومیگفتند چون پیغمبر مینویسد ومیخواند پس قرآن را ازکتب پیشینیان التقاط کرده یتیمی که ناخواند ابجد درست کتب خانه هفت ملت بشست ونیز میفرماید اَلَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الأُمِّيَّ و نیز میفرماید هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الأُمِّيِّينَ رَسُولاً مِنْهُمْ دراین دوآیه وصف فرمود پیغمبرش را با امّیّت ومراد از امی کسی است که ننویسد و نخواند.

وبراینمطلب از راه مقایسه شریعت اسلام باشرایع دیگرهم میتوان استدلال کرد.

زیرا اگرنبوت ورسالت پیغمبران دیگر فقط از راه وضع شرایع و احکام ثابت شده است مسلماً نبوت پیغمبر اسلام بطریق اولی بثبوت خواهد پیوست چنانکه اگر کسی شرایع وادیان انبیاء دیگررا مطالعه کند وبعد احکام وعقاید اسلامی را تحقیق نماید خواهد یافت که شریعت

اسلام از حیث شمول براحکام سودمندی که متضمن خیر دارین و سعادت نشأتین می‌باشد برتمام شرایع وادیان دیگر برتری دارد

و اگر بخواهیم دراین قسمت وارد شویم ویکایک احکام‌را سنجیده وفضل وبرتری یکی‌را بدیگری بیان کنیم ومزایا ومنافع شریعت اسلام را شرح دهیم محتاج بتدوین کتابهای بزرك و مجلدات ضخیم خواهیم بود

واز این جهت است این دین آخرین ادیان و این شریعت آخر شرایع است: خداوند میفرماید مَا كَانَ مُحَمَّدٌ اَبَا اَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَلٰكِنْ رَسُولَ اللهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ وبدین مناسبت که رسول اکرم فرمود لَوْ اَدْرَكَنِي مُوسَى مَا وَسَعَهُ اِلاَّ اتِّبَاعِي اگر موسی مرا در می‌یافت چاره‌ای جز پیروی من نداشت.

وچون احکام اسلامی عمومیت دارد یعنی برای عموم بشر مفید وشایسته است دین اسلام برای کافه انام آمده است چنانکه خداوند میفرماید يَا اَيُّهَا النَّاسُ اِنِّي رَسُولُ اللهِ اِلَيْكُمْ جَمِيعاً یعنی ای مردم از جانب خداوند بسوی همه شما فرستاده شده‌ام ونیز میفرماید وَمَا اَرْسَلْنَاكَ اِلاَّ كَافَّةً لِلنَّاسِ رسول اکرم میفرماید بُعِثْتُ اِلَي الاَحْمَرِ وَالاَسْوَدِ بسیاه و سرخ مبعوث شدم.

وامر نبوت مناسبت ومشابهتی با اغذیه‌ای که مردم میخورند دارد زیرا همچنانکه بعضی از غذا ها مخصوص طایفه‌ای از مردم میباشد و آن غذا بمزاج مردمان دیگر سازگار نیست ولی بعضی ازاغذیه بامزاج عموم مردم سازش داشته وهمه از آن تناول میکنند بعضی از شرایع واحکام نیز بامزاج وروحیات دسته‌ای ملایم بوده وباروحیات ملل دیگر ملایمت

ندارد شرایع انبیاء سابق همینطور بوده است ولی شریعت پیغمبر اسلام بامزاج وروحیات جمیع ملل واقوام ملایمت وسازگاری دارد وازاینجهت همه مردم بانجام واطاعت آن مکلف شده‌اند وچون پیغمبر ما در شریعت واحکام وآنچه که مایه نبوت است بردیگران برتری دارد پس خود افضل انبیاء وخود رسول اکرم بهمین معنی که خداوند اورا مخصوص کرده است اشاره میفرماید قَالَ رَسُولُ اللّهِ ص مَامِنْ نَبِيٍّ مِنَ الأَنْبِيَاءِ الّاَ وَ أُوتِيَ مِنَ الآيَاتِ مَامِثْلُهُ آمَنَ عَلَيْهِ الْبَشَر وَ اِنَّمَا كَانَ الَّذِي أُوتِيتهِ وَحْياً أُوحِيَ الَيَّ فَاَنا اَرْجوا اَنْ اَكُونَ اَكْثَرهُمْ تَابِعاً يَوم الْقِيٰمَة يعنی هیچ پیغمبری ازپیغمبران نیست مگر اینکه معجزه‌ای ازمعجزات باو داده شده است و مردمان بسبب آن معجزه باو ایمان آورده اند ومعجزه من وحی میباشدکه بمن وحی‌شد وباین سبب امیدوارم پیروان من در روز قیامت از همه آنان بیشتر باشد.

ابن‌خلدون درشرح اینحدیث میگویدکه قرآن فی‌نفسه هم وحی است و هم خارق عادت و معجز پس شاهدآن عین خودش‌است و محتاج بدلیل دیگر از قبیل سایر معجزات نمیباشد وبهمین سبب دلالت آن برنبوت او ضح دلالات است زیرا دال و مدلـول باهم متحد می‌باشند و میگوید این‌حدیث شریف اشاره باین‌است که هروقت معجزه‌ای درکثرت وضوح و قوت استدلال بپایه‌ای رسیدکه عین وحی گردید گروندگان وتصدیق کنندگان بیشتر میگردند انتهی.

از این بیانات معلوم شدکه دلالت قرآن برنبوت پیغمبر اسلام از قبیل دلالت مارشدن عصا برنبوت موسی وشفا یافتن کور مادرزاد وابرص به نبوت عیسی نمیباشد زیرا اگر چـه این افعال از قبیل افعال عادیـه

نمیباشد وجمهور مردم بآن قانع میگردند ولی دلالت قطع بر نبوت ندارد زیرا این افعال درحال انفراد موجب اطلاق نبوت بر فاعل آن نمیگردد اما دلالت قرآن بر نبوت پیغمبر اسلام از قبیل دلالت معالجه مرضی بطبیب میباشد چنانکه اگر دو نفر ادعای طبابت کنند و دلیل یکی از آنان راه رفتن برروی آب و دلیل دیگر شفاء دادن بیماران باشد دلیل اولی از قبیل اقناع و دلیل دومی از باب برهان خواهد بود و موجب تصدیق وقطع جز می‌خواهدگردید دلالت افعال خارق عادات بر نبوت پیغمبران از قبیل اولی و دلالت قرآن بر نبوت پیغمبر اسلام از قبیل دومی میباشد

چنانکه وظیفه طبیب معالجه بیمارانست و اگر بیماران‌را بطریق احسن معالجه کرد طبابت‌او محرز ومسلم‌خواهد شد همچنین‌وظیفه نبی‌وضع شرایع‌است و اگر شریعت‌او کاملترین‌شرایع وشاملترین‌ادیان‌گردید در نبوت‌او هیچگونه شك‌وتردیدی‌نخواهدبوداما اگر طبیب‌برای‌اثبات‌طبابت خود بغیروظیفه وشغل خود متوسل شود مثلاً برروی آب راه رود ممکن است موجب اقناع عامه‌گردد ولی فی الحقیقة دلالتی برصفت طبابت نخواهد داشت همچنین افعال خارق عادت سبب قانع شدن جمهور میشود اما طریقی‌که علماء و دانشمندان از آن پی بنبوت میبرند تنها شریعت و احکام میباشد وَصَلَّى اللّٰهُ عَلٰى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطّٰاهِرِينَ .

وحی ونزول جبرائیل

واقوال علماء در آن و تحقیق حق در مسئله

مورخین و سیره نویسان متفقندکه پیغمبر اکرم پیش از بعثت با

بت پرستی مخالف بود وغالباً در خلوت بسرمیبرد ووقت خویش را بتفکر میگذرانید وبرای عبادت بغار حرا میرفت ودرآنجا دور ازغوغای زندگی درعجایب کاینات وراز خلقت ورستاخیز وروز شمار وبهشت وجهنم تفکر میکرد وهمینکه توشه او تمام میشد بسوی خدیجه برمیگشت، درآغاز کار وحی بصورت رؤیای صادق براو نازل شد ورؤیا مانند سپیده دم براو آشکارمیگشت، بدین طریق چند ماه گذشت ومحمد(ص) بسن چهل سالگی رسید، شب دوشنبه هفدهم ماه رمضان وحی باو نازل گشت، جبرئیل براو ظاهر شد وگفت بخوان، جواب داد من خواندن نمیدانم، جبرئیل اورا بسختی فشار داد چنانچه بزحمت او فتاد وسپس گفت بخوان، باز جواب داد من خواندن نمیدانم، بار دیگر او را فشار داد ورها کرد وگفت:

اِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذی خَلَقَ خَلَقَ الْإِنْسانَ مِنْ عَلَقٍ اِقْرَأْ وَ رَبُّكَ الْأَكْرَمُ الَّذی عَلَّمَ بِالْقَلَمِ عَلَّمَ الْإِنْسانَ مالَمْ یَعْلَمْ.

یعنی: بخوان بنام پروردگارت که انسانرا ازعلق بیافرید، بخوان وپروردگار تو بزرك است آنکه بوسیله قلم تعلیم داد و بانسان آنچه را نمیدانست بیاموخت ـ واین پنج آیه اولین آیاتی است که برپیغمبر(ص) نازل گردید.

پیغمبر یقین پیدا کرد که ازجانب حق‌متعال برسالت مبعوث شده وباید حقیقت جاودانی را بجهانیان ابلاغ کند وبآنها بفهماند که خدائی جز خداوند یگانه نیست که مراقب اعمال انسانست وپس از مرك نیکان وبدان را هرکدام باندازه کارشان یاداش میدهد، پس ازآن پیغمبر(ص) بسوی خدیجه برگشت وبسختی میلرزید ومیگفت مرا بپوشانید، وی را باگلیمی بپوشاندند تا اضطرابش تخفیف یافت وآنچه را دیده بود برای

خدیجه نقل کرد وگفت برخود بیمنا کم ، خدیجه او را دل داد و گفت باك مدار خدا ترا خوار نخواهدکرد ، سپس او را پیش پسر عموی خود ورقةبن نوفل برد که پیری محترم وانجیل خوانده بود ، خدیجه بورقة گفت ببین محمد(ص) چه میگوید ، محمد(ص) آنچه را دیده بود نقل کرد ، ورقه گفت این همان ناموسی است که بموسی پیغمبر نازل شد ، سپس گفت ایکاش من جوان بودم وهنگامی که کسانت تورا از شهرخود بیرون میکنند بیاریت برمیخواستم ، محمد (ص) فرمود آیا مرا ازشهرخود بیرون میکنند؟ ورقه گفت هیچکس برسالت مبعوث نشد مگر اینکه قومش بدشمنی او کمر بستند ، اگر من در آن روز زنده باشم ترا یاری خواهم کرد ، ولی چیزی نگذشت که ورقه رخت از جهان بربست .

بعد از آن پیغمبر مدتی بغار حرا میرفت ، یکروز صدائی از آسمان شنید سربرداشت و فرشته‌ای را که اولین دفعه بسوی او آمده بود در میان آسمان و زمین مشاهده‌کرد ، از آنجا بخانه خود برگشت وفرمود مرا بپوشانید ، پس از آن این آیات نازل گشت :

يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّر قُمْ فَأَنْذِرْ وَ رَبَّكَ فَكَبِّرْ وَ ثِيَابَكَ فَطَهِّرْ وَالرُّجْزَ فَاهْجُرْ .

یعنی ای جامه برسر کشیده برخیزومردم‌را ازعذاب خدا بترسان و خدای خود را تکبیرگوی و جامه خویش را پاکیزه ساز و ازگناه دوری کن .

ودر بعضی از روایات وارد شده است که چون جبرئیل فشار داد حضرت بخانه آمد وبدن مبارکش میلرزید ، فرمود زمّلونی زمّلونی پس چیزی برروی آنحضرت کشیدند تا اینکه این سوره نازل شد :

يَا أَيُّهَا الْمُزَّمِّلْ قُمِ اللَّيْلَ إِلاَّ قَلِيلًا

خواند مزّمّل نبی را زین سبب که برون آ ازگلیم ای بوالهرب
سرمکش اندر گلیم و رو مپوش که جهان جسمیست سرگردان توهوش
هین مشو پنهان زننگ مدعی که تو داری نو روحی شعشعی
هین قم اللیل که شمعی ای همام شمع دائم شب بود اندر قیام
بی فروغت روز روشن هم شب است بی پناهت شیر اسیر ارنب است
باش کشتیبان در این بحر صفا که تو نوح ثانئی ای مصطفی
خیز و بنگر کاروان ره زده غول کشتیبان این بحر آمده
وقت خلوت نیست اندر جمع آی ای هدی چون کوه قاف وتو همای
بدر برصدر فلك شد شب روان سیر را نگذارد از بانگ سگان
طاعنان همچون سگان بربدر تو بانك میدارند سوی صدر تو

حقیقت وحی

جمهور ملیین میگویند ملائکه اشخاص نورانیند وهمگی حی وناطق ومتحرك بالا راده وجبرئیل ملکی است کریم وعلیم و عباراتی که نازل میکند وحی است وجبرئیل در آسمان عنصری یا درلوح آسمان کلماتی میشنود یا می‌بیند وآنرا میخواند وامر میشود بجبرئیل که آن عبارت را بربیغمبران نازل کند پس جبرئیل برنبی نزول کرده و آن عبارت را میخواند وظاهر شرع دلالت براین معنی دارد .

فلاسفه میگویندکه انسان را دوقوه است قوه ادراك وقوه تحریك و ادراك برسه گونه است ادراك عقلی ، تخیلی وحسی ، وکمال قوه ادراك عقلی آنستکه هرتعقلی که دیگری را بتعلم و نظر در مدت طولانی

ممکن شود، پیغمبر را در کوتاه‌ترین زمان بقوه حدس و بدون تعلم بشری حاصل باشد و کمال قوه ادراك جزئی بخصوص قوه متخیله آنستکه با آنکه بغایت قوی است مر قوه عقلی را در نهایت انقیاد و اطاعت باشد بحیثیتی که هنگام انتقاش و ارتسام نفس بصور معقولات و اتصال وی بعقل فعال که باذن الله مفیض علوم و کمالاتست و جبرئیل عبارت ازاوست، قوه متخیله بسوی قوه عقلیه منجذب شود بحدیکه هر صورتی که در ذرات نفس بعنوان تجرد و کلیت مرتسم شود مثالی و شبحی از او در قوه متخیله بعنوان تمثل و جزئیت مرتسم گردد، پس متخیله مدرکات قوه عقلیه را حکایت کند، اگر ذوات مجرده باشد بصورت شخصی از اشخاص انسان که افضل انواع محسوسات جوهریه است در کمال حسن و بهاء، و اگر معانی مجرده و احکام کلیه باشد بصور الفاظ مقروءهٔ محفوظهٔ که قوالب معانی مجرده است در کمال بلاغت و فصاحت، و چون تطبع و ارتسام متخیله بصور مذکوره در کمال قوت و ظهور بود آن صور را بحس مشترك(۱) اداء کند بحیثیتی

---

۱ - حکماء حواس باطنه را پنج دانسته اند.

(۱) حس مشترك که بیونانی آنرا بنطاسیا میگویند و ترجمه آن بعربی لوح النفس است و آن قوه ایست که محسوسات پنج گانه را بتوسط چشم و گوش و ذوق و شم و لمس ادراك کند و حس مشترك را بوزیر ملك و حواس پنجگانه را بجاسوسانیکه اخبار نواحی را بوزیر رسانند تشبیه کرده اند و گاهی آنرا بحوضی که از پنج نهر آب بدان جاری شود و چون ادراك همه محسوسات کند آنرا حس مشترك گویند.

(۲) خیال و آن قوه ایست حافظ صورتهائی که حس مُشترك آنها را درك نماید خواه ازخارج بتوسط مشاعر ظاهره و خواه از داخل.

(۳) وهم و آن قوه ایست که معانی جزئی را ادراك کند مثل ادراك محبت زید و عداوت عمرو.

(٤) حافظه که آن خزانه واهمه است که هرچه وهم از معانی درك کند بآن سپارد ونسبت آن بوهم چون نسبت خیال بحس مشترك است.

(٥) قوه متصرفه و آن قوه ایست که کارش ترکیب و تفصیل در صور و معانی باشد و این قوه متصرفه را اگر وهم استعمال کند متخیله گویند و چون عقل استعمال کند مفکره نامند.

که صورت ذوات مدرك بحس بصر شود و صور الفاظ مدرك بحس سمع گردد و چنان مشاهده شود که شخصی درکمال حسن در برابر ایستاده وکلامی درکمال فصاحت القاء میکند، وچون عقل فعال باذن خدا علوم و احکام را افاضه میکند، پس شخص مرئی ملکی باشد فرستاده خدا، والفاظ مسموعه کلامی باشد ازخدا، چنانکه درمادیات اول شخص مادی درخارج دیده میشود وبعد ازآن متخیل شود و بعد ازآن معقول گردد، در مجردات ذات مجرد اول معقول شود بعد از آن متخیل و بعد از آن محسوس شود، وچنانکه موجود مادی بعدازمعقول شدن صورت معقوله قائم بذات خود نتواند بود بلکه قائم بنفس عاقل است، همچنین ذات مجرد بعدازمحسوس شدن قائم بذات خود نیست بلکه‌قائم بحس مشترك میباشد پس جبرئیل که عبارت از عقل فعالست اول برنفس ناطقه نبی نازل شود وبعد ازآن بخیالش و بعدازآن بحس او درآید، وهمچنین کلام الهی را اول قلب نبی شنود بعد بخیال درآید و بعد ازآن مسموع سمع ظاهر گردد، وکلام مخلوقات را اول گوش شنود بعد ازآن الفاظ مسموعه بخیال درآید و بعد معانی بتوسط قلب فهمیده شود .

تحقیق

انبیاء و رسل را حسی است غیر حس عقل و قوه‌ایست بمراتب بالاتر و قوی تر از عقل و این حس در غیر رسل نخواهد بود و بیان‌این مطلب مبتنی برذکر مقدمه‌ایست .

فلاسفه اصول ادراکات را سه دانسته اند : احساس وتخیل وتعقل

احساس ادراکی است‌که بتوسط حواس ظاهره برای نفس حاصل میشود و شرط ادراك حسی آنست‌که مدرك (بفتح راءِ) موجود مادی

باشد وحاضر نزد مدرك (بكسر راء) باشد تا ادراك حاصل شود .

تخيل ادراكی است كه بتوسط خيال برنفس حاصل شده صوری را درك ميكند وشرط آن در وقت ادراك حضور ماده نيست .

تعقل ادراكی است كه بتوسط قوه عاقله از معانی مجرده وحقايق كليه برای نفس حاصل ميشود .

چنانكه ذكر شد فلاسفه حقيقت وحی را كمال قوه عقلی ميدانند كه بآن قوه عقل نبی درك حقايق و معانی را در اسرع اوقات با اتصال بعقل فعال مينمايد وكمال قوه خيال نبی آن صورت مجرد عقلی را موجود حسی ميگرداند وبطور الفاظ مسموعه جلوه ميدهد وآن حقيقت جبرئيل كه عقل فعالست نفس نبی آن را بسبب قوه خيال شخصی نورانی جلوه ميدهد پس وحی را ازشئون قوه عقلی گرفتند ورؤيت جبرئيل وشنيدن كلمات را از تصرفات خيال ومخترعات آن دانستند .

اين تحقيق پسنديده نيست زيرا لازمه حرف فلاسفه اين است كه قرآن كلمات ربانی نبوده ونزول جبرئيل هم حقيقتی نداشته باشد يعنی نفس نبی بتوسط قوه خيال اختراع الفاظ مسموعه كرده است و شخص جبرئيل شبحی از مخترعات خيال او ميباشد .

گرچه قرآن از لب پيغمبر است هركه گويد حق نگفته كافر است

ما در اينجا ميخواهيم بيان كنيم كه وحی بررسل بتوسط ادراك چهارم وقوه فوق عقل است ووحی فوق تعقل ميباشد وحس و قوه‌ای كه انبيا ورسل بوسيله آن كشف حقايق ميكنند ومهبط وحی ونزول جبرئيل ميگردند آنرا فؤاد گويند ، چنانكه قرآن بدين معنی تصريح دارد وميفرمايد مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَى ، انبياء و رسل اگر چه در ظاهر

بمصداق آیه قُلْ اِنَّمَا اَنَا بَشَرٌ مِثْلُکُمْ و امثال آن بشرند میخورند، میآشامند، راه میروند، میخوابند ومیمیرند وبالاخره تمام احکام بشریت برآنها جاریست، ولی از حیث روح ونفس وقوای باطنه وادراك واراده و مشاهده حقایق و مراوده باعالم غیب صنف خاص ممتازی هستند، چنانکه مشاهده میکنیم اصناف انسان اگرچه در حقیقت حیوانیت و ناطقیت شریکند اما باندازه‌ای ازیکدیگر ممتازندکه گویا انواعی مختلفند یك صنف بشر باندازه‌ای بلید وکند و ابلـه استکه گویا از حیوانات هم پست‌تر میباشد، صنف دیگر باندازه‌ای عاقل و زیرك استکه بهیچوجه شباهت بصنف اول ندارد مثل فلاسفه ومخترعین، وصنفی باندازه‌ای پلید ودرنده استکه گویا ازدرندگان درنده‌تر میباشد، وصنفی باندازه‌ای پاك و سالم‌کـه گویا از ملائکـه برتر و بالاتر است، شما نمیتوانید بگوئید ادراکات فلاسفه همان ادراکات ابلهـان میباشد بلکـه میتوان گفت بین اغبیاء واحمقان بشر بافلاسفه و مخترعین تضاد هست، همین اختلاف شدید میان اصناف بشر سبب شدکه بعضی از فلاسفه مثل ابی‌البرکات بی میل نیستکه بشر را دارای انواع مختلف بداند.

خلاصه‌کلام اگراصناف بشررا استقراءکنیم می‌یابیم‌که درهیکل انسانیت شریکند امادرجوهر نفس وادراکات واخلاق مختلف میباشند. دایره ادراکات صنف بیخردان منحصر بمحسوسات حواس ظاهروخیال وواهمه است وازاین دایره تجاوزنمیکند، فلاسفه‌ومخترعین ازدایرهٔعقل خارج‌نیستند وادراکاتشان‌عقلی‌است‌امّا انبیا و رسل‌دایره‌ادراکشان‌فوق عقل‌است‌واگرچه قوای‌ظاهروباطن‌ایشان‌درمنتهی‌مرتبه شدت‌وکمالست لکن قوه‌ای که آنها را بحقایق آشنا کند قوهٔ دیگر و [illegible] دیگر است و

بهیچوجه عقل وخیال ووهم در آن عالم راه ندارد، مشاهدات آنان بافوأداست، بین انبیاء وفلاسفه امتیاز جوهری است: آلت ادراك فلاسفه عقل و آلت مشاهده انبیاء فؤاد میباشد، سلسله رسل مفطور بر انسلاخ از عالم بشریت اند ومجبول بر تخلیه تمامی قوا، روح پاك رسل درهنگام نزول وحی وجبرئیل انسلاخ تام وتخلیه حقیقی از قوای ظاهره و باطنه پیدا میکنند و بقوه فؤاد مشاهده عالم غیب مینمایند و این انسلاخ و تخلیه در طرفة العین برای آنان حاصل میشود، این انسلاخ وانقطاع از عالم بشریت و اتصال بملاء اعلی وناموس مقدس علم که جبرئیل باشد حالت وحی نامیده میشود پس چنانکه امتیاز بشر از حیوان بنطق و درك کلیات است امتیاز میان رسل وفلاسفه بقوه فؤاد و سرعت انسلاخ و مشاهده سکان ملاء اعلی و شنیدن خطاب ربانی و کلمات سبحانی میباشد.

چون معلوم شد که حالت وحی مفارقت ازعالم بشریت بعالم ملکیت و تلقی کلام از رب العالمین است پس حالت وحی از سخت ترین حالات میباشد، چنانکه خداوند میفرماید إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلاً ثَقِيلاً پیغمبر درحالت وحی ونزول جبرئیل ناله میکرد وبرای اوحالت بیهوشی وغش دست میداد حتی روزهای بسیارسرد عرق از پیشانی مبارکش جاری میگردید و باندازه‌ای آنحالت شدید بود که گویا در وقت وحی و نزول جبرئیل میمرد و زنده میشد، اگر این حالت وحی چنانکه فلاسفه گفته‌اند تعقل وتخیل میبود غش کردن معنائی نداشت، حتی رسول اکرم بعدازحالت وحی بسردرد شدیدی مبتلا میگردید واز برای رفع سردرد خود حنا بسر میبست.

ازاین بیان معلوم افتاد که دروحی خطاء تصویر نمیشود چون عقل

ووهم وخیال در آن مدخلیتی ندارند ، آن حس مقدس حقایق راچنانکه هست می بیند و کلمات حق را بدون تصرف خیال ووهم میشنود . وشاهد بر ین تحقیق نص کتاب خدا و آیات سوره مبارکه والنجم است :

بسم الله الرحمن الرحیم

وَالنَّجْمِ اِذٰا هَوٰی یعنی قسم بستاره چون فرودآید. مراد ازنجم نجوم قرآنست که خدایتعالی نجم از پس نجم وآیه از پس آیه و سوره از پس سوره فرستاد و مراد ازهوی نزول قرآنست و شاهد بر این آیه مبارکه فَلٰا اُقْسِمُ بِمَوٰاقِعِ النُّجُومِ یعنی قسم میخورم بنجوم قرآن ، برای آن نجوم خوانده شدکه قرآن را منجم و مفرق فرستاد و از این قبیل است نجوم الدین و دین منجم .

مٰا ضَلَّ صٰاحِبُکُمْ وَمٰا غَوٰی: صاحب شما محمد (ص) گمراه نگشت وخطاء نکرد و معتقد بهیچ باطلی نشد .

وَمٰا یَنْطِقُ عَنِ الْهَوٰی: ورسول اکرم از هوای نفس خودسخن نمیگوید و یا بآرزوی طبع خود و بباطل تکلم نمیکند .

اِنْ هُوَ اِلاّٰ وَحْیٌ یُوحیٰ : آنچه پیغمبر بآن تکلم میکندنیست مگر وحی الهی .

عَلَّمَهُ شَدِیدُ الْقُوٰی: فرشته ای نیرومند (جبرئیل) پیغمبر(ص) را وحی آموخت .

ذُو مِرَّةٍ فَاسْتَوٰی: مراد ازذومره صاحب‌قوت است وشاهد براین که مرة بمعنی قوت و نیرو میباشد حدیث شریف نبوی است که فرمود

لا تَحِلُّ الصَدَقَةِ لِغَنِيٍّ وَ لا لِذی مِرَّةٍ سَوِيٍّ یعنی صدقـه بر شخص بی نیاز و تندرست قوی حلال نیست .

معنی آیه : جبرئیل صاحب قوت بود پس راست ایستاد برآنچه مأمور بود ، یا بصورت اصلی خود برپیغمبر نمایان شد .

وَ هُوَ بِالْاُفُقِ الْاَعْلی : وجبرئیل بکناره ای بلند تر از آسمان بود ، یعنی نزدیك مطلع آفتاب تا پیغمبر او را دید ـ و هیچکس اورا بصورت حقیقی که ملکیت است ندید جزختمی مرتبت که اورا دو نوبت دیـد نوبت اول اورا بصورت اصلی خود بدید بیهوش شد و چون بهوش آمد جبرئیل را نزدیك خود نشسته یافت که دستی برسینه مبـارك وی و دستی بر کتفش نهاده بود وحق متعال ازاین قضیه خبر میدهد :

ثُمَّ دَنی فَتَدلّی : پس نزدیك شد ، جبرئیل بپیغمبر بعدازآنکه اورا دیده وبیهوش شده بود ، پس برای سخن گفتن باوی سرفرودآورد .

فَکانَ قابَ قَوسَینِ اَوْ اَدْنَی : پس مسافت میان محمد وجبرئیل باندازه دوقوس بود .

عرب میگوید بینی و بینه قـاب قوسین و قیب قوس و قـادر مح و قیدرمح یعنی قدر و اندازه قوس ومقدار رمح و این عبارت کنایت از تأکید قرب و تقریرحب بواسطه تقریب بافهام است که درصورت تمثیل اداء شده ، چه عادت بزرگان عرب آن بود که چون تأکید عهد و توثیق عقدی را میخواستند که هیچگاه آن عقد نقض نشود هریك ازمتعاهدان کمان خودرا حاضر ساخته با یکدیگر منضم میکردند و هر دو بیکبار قبضتین آنرا گرفته ومیکشیدند وباتفاق یك تیرمیانداختندو این عمل اشارت

باین معنی بود کــه موافقت کلی بین ما محقق شد وُ مصادقت اصْلی ممهد گردیدوبعد از آن رضا وسخط یکی موجب رضا وسخط دیگری میگردید

پس دراین آیه اشاره بشدت ارتباط نفس محمدی باحقیقت ناموس علم وجبرئیل شده است .

فَاَوْحيٰ اِلٰى عَبْدِهِ مٰا اَوْحىٰ : یعنی بعــد از شدت قرب نبی با جبرئیل ، جبرئیل وحی کرد بسوی بنده خدا (محمد ص) آنچه خداوند باو وحی کرد .

مٰا كَذَبَ الْفُؤٰادُ مٰا رَاٰى : دل پیغمبر آنچه را دید باو دروغ نگفت (درست دید) و بعضی کذّب بتشدیدخوانده‌اند ، یعنی رسول‌اکرم آنچه را بچشم دید بدل تکذیب نکرد بلکه تصدیق کرد و ایمان آورد .

اَفَتُمٰارُونَهُ عَلىٰ مٰا يَرىٰ: آیا مجادله میکنید بامحمد بر آنچه دید ؟

وَ لَقَدْ رَآهُ نَزْلَةً اُخْرىٰ : و بتحقیق جبرئیل را یکبار دیگر در صورت اصلی خود دید .

عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهىٰ عِنْدَهٰا جَنَّةُ الْمَأْوىٰ : نزدیك سدرةالمنتهی که نزدیك آن بهشت است که آرامگاه پرهیزکاران میباشد .

مراد از سدرة المنتهی منتهـا مرتبهٔ حیرت است ، چنانـکه راغب اصفهانی در مفردات تصریح باین معنی دارد : میگوید السدر تحیرالبصر والسادر المتحیر یعنی سدرحیرانی چشم وسادر بمعنی‌شخص متحیراست وامام رازی در تفسیرکبیر میگوید :

سِدْرَةُ الْمُنْتَهىٰ هِيَ الْحَيْرَةُ الْقُصْوىٰ مِنَ السَّدْرَةِ كَالرَّكْبَةِ مِنَ الرّٰاكِبِ عِنْدَ مٰا يَحٰارُ الْعَقْلُ حَيْرَةً لٰا حَيْرَةَ فَوقَهٰا مٰا حٰارَ النَّبِى

وَمٰا غٰابَ وَ رَآی مٰا رَآی .

ترجمهٔ عبارت : سدرة المنتهی یعنی منتهای حیرت از سدرة مثل رکبة ، مراد این است که نفس مقدس نبی رسید بمشاهده و مقامیکه در آن مقام ومشاهده عقل حیران میشد چنان حیرتی که فوق آن حیرتی تصور نمیشد ، لکن برای نبی اکرم حیرت پیدا نشد و حقیقت از شهود مقدسش پوشیده نگردید ودیدآنچه باید ببیند وشنیدآنچه باید بشنود .

زیرا که برای بشر دو قسم حیرت پیدا میشود یکمرتبه حیرت وسرگردانی اوهنگام پشت کردنش بحقایق است مثل سرگردانی وحیرت جهال و نادانان که این حیرت و سرگردانی شقاوت و غفلت و بیچارگی است و بسیار مذموم میباشد مرتبه دیگر هنگامی است که عقل متوجه کشف حقایق میباشد چنانکه عقلا وفلاسفه بمقامی میرسندکه حیران وسرگردان میشوند وآن حیرت ممدوح است چونکه در حرکت بکعبه حقیقت امید وصال هست اما حیرت جهال پشت براه واعراض ازسر منزل حقیقت است وهیچ روز نه‌امیدی دراین حیرت وجود ندارد ــ اما شخص نبی چون بتوسط ادراك چهاره‌کشف حقایق میکند حیرانی وسرگردانی فلاسفه برایش نیست .

اِذْ یَغْشَی السِّدْرَةَ مٰا یَغْشٰي: آن هنگام‌که پوشیده بود سدرة را آنچه پوشیده بود ــ در اینجا مراد غشیان حالتی برحالتی است یعنی برحالت حیرت حالت رویت ویقین وارد شد ومحمد(ص) آنچه را که عقل در آن حیران است دید وبر آن حالت حیرانی عقل حالت مشاهده تام و مکاشفه یقینی حاصل شد .

مٰا زٰاغَ الْبَصرَ وَمٰا طَغٰی: میل نکرد چشم محمد(ص) یعنی بچپ

و راست ننگریست : ونگریستن وی از حدی که مقرر بود در نگذشت دراین آیه ستایش آن حضرت بحسن ادب وعلو همت اوست که در آن شب پرتو التفات برهیچ ذره‌ای ازذرات کائنات نیفکند ودیده دل جز بمشاهده جمال الٓهی نگشود .

لَقَدْ رَآی مِنْ آیاتِ رَبِّهِ الْکُبْرٰي : و بتحقیق آیات بزرگ ربّش رادید .

قرآن و بعث

اعتقاد به بعث و روز رستخیز را تمام شرایع آسمانی و حکمای ربانی اتفاق دارند و فلاسفه بر آن اقامه براهین نموده اند اما در کیفیت بعث اختلاف است جمعی روحانی صرف میدانند و برخی جسمانی محض می پندارند وگروه بسیاری ازمحققین به بعث جسمانی و روحانی قائلند .

ما آنچه را که همگی براواتفاق دارند اینستکه انسان را دوسعادت و شقاوت اخروی و دنیوی است و پایه این مسئله بر روی اصولیست که همگی بآن اعتراف دارند .

۱ ـ اینستکه انسان اشرف از بسیاری ازموجودات است چنانکه خداوندمیفرماید وَلَقَدْ کَرَّمْنا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنٰاهُمْ فِی الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَ رَزَقْنٰاهُمْ مِنَ الطَّیِّبٰاتِ وَ فَضَّلْنٰاهُمْ عَلیٰ کَثِیرٍ مِمَّنْ خَلَقْنٰا تَفْضِیلًا یعنی و بتحقیق گرامی کردیم فرزندان آدم را و حمل نمودیم آنانرا در خشکی و دریا و از طیبات روزی دادیم آنانرا و برتری دادیم ایشان را بر بسیاری از مخلوقات برتری دادنی .

۲ ـ اینکه هیچ‌موجودی عبث و بی‌غایت خلق‌نشده است و برای فعل مطلوبی ازاوکه ثمره وجود اوست ایجاد شده است پس انسان که اشرف است سزاوارتر میباشدکه رای غایتی مخصوص بخود خلق شده باشد و خداوند درکتاب کریمش بر وجود ثمره و غایت برای موجودات تصریح فرمود چنانکه میفرماید وَما خَلَقْنَا السَّماءَ وَالْاَرْضَ وَما بَیْنَهُما باطِلًا ذٰلِکَ ظَنُّ الَّذینَ کَفَرُوا فَوَیْلٌ لِلَّذینَ کَفَرُوا مِنَ النّارِ یعنی ما آسمان‌وزمین‌و آنچه‌میان آندواست باطل‌خلق‌نکردیم‌این‌گمان‌مردمان کافراست پس‌وای مرآنانیرا که کافرشدند ازآتش ودر جای دیگرعلماء را بواسطه اعتراف بغایت مطلوب عالم وفهم فلسفه‌کون مورد مدح‌خود قرارمیدهد چنانکه میفرماید اِنَّ فی خَلْقِ السَّمٰواتِ وَالْاَرْضِ وَ اخْتِلافِ اللَّیلِ وَالنَّهارِ لَاٰیاتٍ لِاُولِی الْاَلْبابِ اَلَّذینَ یَذْکُرُونَ اللّٰهَ قِیاماً وَقُعُوداً وَعَلیٰ جُنُوبِهِم وَیَتَفَکَّرُونَ فی خَلْقِ السَّمٰواتِ وَالْاَرْضِ رَبَّنا ما خَلَقْتَ هٰذا باطِلًا سُبْحانَکَ فَقِنا عَذابَ النّارِ یعنی‌بدرستیکه در آفرینش آسمانها و زمین و اختلاف شب وروز هرآینه آیتها است مرصاحبان خرد را آنانکه یاد میکنند خدا را ایستاده و نشسته و برپهلوهایشان و تفکر میکنند درآفرینش آسمانها و زمین پروردگارا نیافریدی اینرا بیهوده پاکی تراست ازآنکه چیزی‌را بباطل بیافرینی پس نگاه دار ما را بلطف خود از عذاب آتش

ووجودغایت درانسان اظهرازسائرموجودات‌است وخداوند درموارد متعدد از قرآن ذکر میکنند چنانکه میفرماید اَفَحَسِبْتُمْ اَنَّما خَلَقْناکُمْ

عَبَثاً وَ اَنَّكُمْ اِلَينا لاتُرْجَعُونَ یعنی آیامی پندارید شما اینکه ببازی شما را آفریدیم وگمان کردیدکه بازگشت بما نمی‌کنید و جای دیگر میفرماید اَیَحْسَبُ الاِنْسانُ اَنْ یُتْرَكَ سُدیً آیامی‌پنداردانسان اینکه فروگذاشته شود مهمل ونیز میفرماید وَماخَلَقْتُ الجِنَّ وَالاِنْسِ اِلّا لِیَعْبُدُونِ و هنگامیکه معلوم شد اینکه انسان برای افعال مقصوده وغایت مهمی خلق شده‌است باید دانستکه برای افعال وغایت خاص بخود خلق شده است چون سایر موجودات هریك برای غایت خاصی ایجاد شده‌اندکه در دیگری نیست وافعال مختص بانسان افعال نفس ناطقه‌است وچونکه نفس ناطقه را دوجزءِ است یکی علمی ودیگری عملی واجب است انسان راکه بکمال اعلای این دو قوه واصل گردد و آن رسیدن بفضایل اخلاقی ومعارف حقه نظریست وهرقول وعملیکه نفس‌را ممد باشد بوصول بکمال لایقش آنرا خیرات وحسنات می‌نامند وهرقول وعملی‌که مانع وصول بکمال باشد شرور و سیئات می‌نامند وقرآن بقای نفس بعد از خراب بدن را اثبات میکند ونیزمراتب درجات ودرکات نفس واقسام لذایذ وآلام حسیه ومعنویه آنرا بطور اکمل بیان میفرماید و نفسی‌که اعمال شایسته نداشته باشد پس ازفراق بدن متأذی میشود ودردارآخرت جز حسرت برآنچه‌که از تزکیه نفس و تحلیه بفضایل از او فوت شده چیز دیگر ندارد چنانکه میفرماید اَنْ تَقُولَ نَفْسٌ یاحَسْرَتی عَلی مافَرَّطْتُ فِي جَنْبِ اللهِ وَاِنْ كُنْتُ لَمِنَ السّاخِرِینَ قرآن اینحال را در آخرت بسعادت و شقاوت اخیر تعبیر نموده است و درجات مؤمنین ودرکات کافرین را به روشن ترین عبارات بیان فرموده .

وما در اینجا اول برهان بقای نفس را ازقرآن ذکر وپس ازآن ادله برمعاد را گوشزد میکنیم ولاحول ولا قوة الا بالله العلی العظیم

دلیل قران بربقای نفس بعد از خراب بدن

خداوند میفرماید اَللّٰهُ یَتَوَفَّي الاَنْفُسَ حِینَ مَوتِهٰا وَالَّتِی لَمْ تَمُتْ فِي مَنٰامِهٰا فَیُمْسِكُ الَّتِي قَضٰی عَلَیْهَا المَوْتَ وَیُرْسِلُ الاُخْرٰي اِلٰی اَجَلٍ مُسَمّٰی اِنَّ فِي ذٰلِكَ لَاٰیٰاتٍ لِقَومٍ یَتَفَکَّرُونَ

یعنی خداوند قبض روح میکند مردم را هنگام مرگشان و آن نفسی که درخواب نمرده است پس نگاه میدارد نفوسی را که محکوم بمرگ بقضاء ازلی بودند ومیفرستد ورها میکنند نفوسی‌را که باید در دنیا زندگانی کنند تا اجل معین ونام برده شده بتحقیق درتوفّی نفوس و نگاه داشتن وفرستادن بابدان هرآینه آیاتی است برای مردمیکه متفکراند وجه استدلال دراین آیه اینستکه خداوند میان خواب ومرگ را درتعطیل فعل نفس تسویه فرموده‌پس اگر در مرگ تعطیل‌فعل نفس برای فساد خود نفس باشد نه بتغییر آلات نفس باید در خواب هم تعطیل فعل نفس از جهت فساد آن باشد نه از جهت فساد آلات واگر در خواب اینطور بود باید وقت بیدارشدن بهیئت اولی خود برگردد وحال اینکه می‌بینم بعد از بیدار شدن برگشت بحال اول خود میکند از اینجا میفهمیم که که این تعطیل عارض ذات نفس نشده بلکه تعطیل درآلات آن حاصل شده است و از مسلّماتست که تعطیل آلت تعطیل در ذات نفس نیست و موت مسلّماً تعطیل است پس واجب آمدکه آلات آن معطل شده نه اینکه ذات نفس نیست شده باشد مثل خواب پس ازتفکر دراین آیه

معلوم شدکه نفس غیر بدن است وبخراب بدن نفس ازبین نمیرود ورسول اکرم میفرماید خُلِقْتُمْ لِلْبَقَاءِلالِلْفَنَاء وَ اِنَّمَاتَنْتَقِلُونَ مِنْ دارٍ اِلی دارٍ یعنی ایمردم برای بقاء خلق شدید نه برای نیستی وحقیقت مرك انتقال از خانه‌ای بخانه ایست .

ادله قران بر بعث

خداوندکریم درکتاب حکیم خبرداد بوقوع بعث وحشر و براین مطلب استدلال فرمود و دلیل آن را امکان مقررنمود ومقصود از امکانی که‌قرآن دلیل بربعث‌قرارداده غیرازامکانیست‌که متکلمین تمسك جسته‌اند چون امکانیکه متکلمین میگویندآنستکه ازفرض وقوع شی محالی لازم نیاید و این امکان ذهنی صرف است ما ازکجا بدانیم‌که از فرض وجود چیزی محال لازم نمی‌آید چون میشود محال لذاته ومیشود لغیره باشد و ازفرض وجود شی میشود محال لذاته لازم نیاید و اما محال لغیره تحقق پیدا کند و امکان ذهنی درحقیقت علم بعدم امتناع است و این مستلزم امکان خارجی نیست اما امکانیکه قرآن بآن استدلال میکندآن امکان خارجی است و امکان خارجی گاهی معلوم میشود بوجود شی در خارج چون وقوع اخص از امکانست هنگامیکه شي وجود خارجی پیدا کرد مسلماً ممکن بوده است‌که واقع شده چون ممتنعات هیچ وقت در خارج موجود نمیشوند وگاهی علم بامکان خارجی تحقق پیدا میکند بواسطه پیدایش نظیر او و یا اکمل از او درخارج چون وقتی دیدیم اکمل در خارج موجود شد حکم میکنیم انقص بطریق اولی وجود خواهد داشت وهنگامیکه برای ما معلوم شدکه شی درخارج ممکن است موجود شود بواسطه مشاهده نظیر آن یا اکمل از آن لابد وناچاریم قدرت خداوند

قدیررا باو منضم کنیم چون در تحقق شی صرف امکان خارجی کفایت نمیکند باید ضم بقدرت قادر ازلی گردد تا آن شی پای بعرصه ظهور برساند وخداوند تبارك وتعالی استدلال بربعث نمود بطریق امکان برچند وجه :

اول عود وبعث را قیاس برابتداء نمود چنانکه میفرماید کَما بَدَأَکُمْ تَعُودُونَ و نیز میفرماید کَما بَدَأْنا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِیدُهُ که مراد از این دو آیه اینستکه چنانکه شمارا ازعدم بوجود آوردیم دومرتبه شمارا در قیامت اعاده خواهیم نمود که قیاس عود را بر بدأ نموده است و نیز می فرماید أَفَعَیِینا بِالْخَلْقِ الْأَوَّلِ بَلْ هُمْ فِي لَبْسٍ مِنْ خَلْقٍ جَدِیدٍ یعنی آیا درمانده شدیم بآفرینش اول بلکه ایشان درشك انداز آفرینش تازه و ازاین قبیل آیات بسیار است .

دوم بعث را قیاس برخلق سموات وارض نمود بطریق اولی چنانکه میفرماید أَوَلَمْ یَرَوْا أَنَّ اللهَ الَّذِي خَلَقَ السَّمٰواتِ وَالْأَرْضَ قادِرٌ عَلیٰ أَنْ یَخْلُقَ مِثْلَهُمْ یعنی آیا نمی بینند اینکه خدائیکه قادربرخلق آسمانها وزمین میباشد قادراست براینکه مثل آنانرا بیافرینند و نیز میفرماید أَوَلَمْ یَرَوْا أَنَّ اللهَ الَّذِی خَلَقَ السَّمٰواتِ وَالْأَرْضَ وَلَمْ یَعْیَ بِخَلْقِهِنَّ بِقادِرٍ أَنْ یُحْیِيَ الْمَوْتیٰ بَلیٰ إِنَّهُ عَلیٰ کُلِّ شَيْءٍ قَدِیرٌ آیا ندیدند که خداوندیکه آسمانها و زمین را خلق کرد و در آفریدن آنها مانده نشد تواناست بر آنکه مردگانرا زنده کند آری خداوند بر همه چیز تواناست .

سوم اعاده وبعث را قیاس نمود بزنده شدن وروئیدن گیاه اززمین بباران بعد از اینکه مرده بود چنانکه میفرماید وَاللهُ الَّذِی أَرْسَلَ

الرِّیاحَ فَتُثیرُ سَحاباً فَسُقْناهُ اِلی بَلَدٍ مَیِّتٍ فَاَحْیَیْنا بِهِ الْاَرْضَ بَعْدَ مَوتِها کَذٰلِكَ النُّشُورُ یعنی و خدائیکه بادها ر فرستاد پس ابر را بر انگیزاند پس اورا بسوی شهرمردهای راندیم و پس از آن زمین را بعد از مرگش زنده کردیم وچنین است نشر مردگان، باین سه وجه که ذکر شداز روی قاعده امکان خداوند استدلال نمود.

از ادله خاص قرآن بر بعث

آیه مبارکه وَ اَقْسَمُوا بِاللهِ جَهْدَ اَیْمانِهِمْ لا یَبْعَثُ اللهُ مَنْ یَمُوتُ بَلٰی وَعْداً عَلَیهِ حَقّاً وَلٰکِنَّ اَکْثَرَ النّاسِ لا یَعْلَمُونَ لِیُبَیِّنَ لَهُمُ الَّذی یَخْتَلِفُونَ فِیهِ وَلِیَعْلَمَ الَّذِینَ کَفَرُوا اَنَّهُمْ کانُوا کاذِبِینَ یعنی وسوگند خوردند بخدا شدید ترین سوگند ها وگفتند خداوند کسی را که مرد مبعوث نخواهد نمود بلی مبعوث خواهد کرد ایشان را وعده کرده است خدا وعده حق ولیکن بیشتر مردمان نمیدانند و این بر انگیختن برای اینستکه ظاهر کند برای ایشان آن چیزی را که اختلاف در او میکنند وتا کافرین بدانند اینکه دروغگو بودند.

تقریر برهان ازبدیهیات واولیاتست که درعالم حق وباطلی میباشد وتمامی مردم درطلب حق وجستجوی حقیقت جانفشانیها میکنند تاآنرا بیابندومی بینیم درطریق وصول بحق ودرذات آن اختلاف شدیدیست واینهم مسلم است که اختلاف درحق سبب انقلاب آن و انثلام در آن نمیباشد و اختلاف مردم در آن ماهیتش را عوض نمیکند منتهای مطلب هرکس بخیال خویش گمان میکند حق را دریافته وحقیقت را فهمیده است

خلاصه کلام حق یکی است ومردم آنرا مختلف می بینند وچونکه مسلم شد حقیقتی درعالم ثابت است ومی بینیم بشردراین حیات دنیوی نمیتواند بآن دسترس پیدا کند چه اگر بشرواقف بحق گردد اختلاف ازمیان برداشته خواهد شد وموجب اتحاد وائتلاف میشود واین اختلاف مرکوز درفطرت بشراست خداوند میفرماید وَلَا یَزالُونَ مُخْتَلِفِینَ اِلّامَنْ رَحِمَ رَبُّكَ وَ لِذٰلِكَ خَلَقَهُمْ واختلاف ازمیان برداشته نمیشود مگر به از بین رفتن این جبلّت وانتقال آن از این بصورت دیگروهنگامیکه ثابت شد حق ثابتی در عالم هست و ما در این عالم بواسطه حجابهائیکه داریم از طبیعت ووهم وخیال وغیر آن نمیتوانیم دراین دنیا بحق وحقیقت برسیم پس بالّضروره برای ما لازم است حیات دیگری باشد غیر از این حیات که در آنجا کشف حقایق شود واختلافات برداشته شود و آن عالم آخرت است چنانکه خداوند میفرماید لَقَدْ کُنْتَ فِي غَفْلَةٍ مِنْ هٰذا فَکَشَفْنا عَنْكَ غِطاءَكَ وَبَصَرُكَ الْیَومَ حَدِیدٌ یعنی هرآینه بودی درغفلت از این امر پس پرده غفلت رااز توبرداشتیم پس چشم توامروزتیز بین وتند است و اگرنعوذبالله معادی نباشدوروزحقیقتی بروزنکند لازم میاید حق وحقیقت قیمتی نداشته باشد وانسان وعالم بی نتیجه خلق شده باشند وآن روزیکه انسان بدرك حق وحقیقت نایل میگردد آنروزرا خداوند روزحقیقت نام نهاد چنانکه میفرماید اَلْحاقَّةُ مَا الْحاقَّةُ و درحالت کسانیکه درآن دار بحقیقت واصل شده اند میفرماید وَ نَزَعْنا ما فِی صُدُورِهِمْ مِن غِلٍّ تَجْرِي مِن تَحْتِهِمُ الْاَنْهارُ وَ قالُوا اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي هَدانا لِهٰذا وَ

مَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدانَا اللهُ لَقَدْ جاءَتْ رُسُلُ رَبِّنا بِالحَقِ

یعنی و بیرون کنیم آنچه درسینه بهشتیان از کینه وحسد و آنچه اسباب عداوت باشد وجاری میشود از زیر مساکن آنان جویها واهل بهشت چون مقامات خود را مشاهده کنند گویند حمد و ثناء برای خدائی که بفضل خود هدایت نمود مارا بدین مقام ونبودیم که بخودی خود هدایت شویم اگر راهنمائی نمی نمود مارا خدا و دیگر میگویند رسولان و پیغمبران ما آمدند بحق وراستی وما بتوسط اینان بحق وحقیقت رسیدیم .

قیامت و معاد در نظر قرآن

خداوند تبارك وتعالی جهان را برای حکمة وغایتی خلق و ابداع نمود و هرلحظه حکمتش اقتضاء نمود براعدام همه عالم و احداث بدلی برای او میکند وهروقت حکمتش تعلق گرفت به تغییر صورت عالم باینمعنی که این صورت را بگیرد وصورت دیگر بآن بدهد وعالم را نیست نکند قادر و توانا است .

مسئله قیامت و معاد ازقبیل دوم است و آن تبدیل و تغیر صورت میباشد نه اعدام و ایجاد و آنچه رسل دراین باب گفته‌اند وقرآن و سنت دلالت صریح دارد اینستکه در قیامت و معاد عالم تعییر میکند و در او تبدیل وتحویل داده میشود نه اینستکه عالم نیست محض ومعدوم صرف میشود وبالکلی لباس هستی از آن کنده وبه نیستی ازلی برمیگردد و پس از آن دومرتبه ایجاد میشود .

آیات قرآنی جز تبدیل صورت چیز دیگری مقرر ننموده است چنانکه میفرماید يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمٰواتُ وَ

بَرَزُوا لِلّٰهِ الْوَاحِدِ الْقَهّارِ یعنی روزیکه بدل شود زمین بزمین دیگر و آسمانها مبدل کردند بآسمانی دیگر ومردم از گورهای خود ظاهر شوند برای محاسبه خدای یگانه قهر کننده .

این معادیست که قرآن بآن ناطق است وجای شبهه برای ملاحده و فلاسفه نگذارده است اعتراض وشبهه آنان برقول متکلمین وارد است که کلمات انبیاء را برای خود تاویل کرده وگفتند که معاد وقیامت آنست که خداوند اعدام ونیست میکند عالم را ودرروزقیامت ازنو ایجادمیکند و برعالم لباس هستی می پوشاند .

ایکاش متکلمین در قرآن تدبر میکردند وعیب سخن خود را میفهمیدند این سخن بی‌مغز سبب شدکه فلاسفه وملاحده حمله بقرآن و ماجاء به‌النبی کنند واعتراضات شدیدی کردند ازقبیل امتناع اعاده معدوم و شبهۀ آکل وما کول و امثال آن ومتکلمین هم برای حرف بی‌مغز و باطل خود مجبورشدند که جوابهای خنك بفلاسفه بدهند .

اما معادی که قرآن میگوید از اعتراضات فلاسفه مصون و هیچ عاقلی نمیتواند براو اعتراض کند حتی معروض یك شبهه هم نخواهد شد چون قیامت تبدیل است ومرگ انتقال ازنشأه بنشأه دیگر وبعث خروج ازاین عالم ودخول درعالم دیگر میباشد یکی ازبدبختیهای مسلمانان اینستکه نصوص قرآن را متوجه نیستند وحق آنرا درست اداء نمیکنند اگر کتاب خدا فهمیده میشد و آراء خود را در آن دخالت نمیدادند بیشتر نزاعها برداشته میشد یاللاسف بواسطه حجابهائیکه دارند نصوص قرآن برآنان پوشیده وپنهانست .

خلاصه کلام انفع برای مردم استماع کلام خدا است و پس ازآن

تعقل درمعنای آن تامصداق واین آیه واقع نشوند وَ قالُوا لَوْ كُنّا نَسْمَعُ اَوْ نَعْقِلُ ما كُنّا فی اَصْحابِ السَّعِيرْ

اقسام قیامت و ساعة

در اصطلاح شرع وقرآن قیامت برسه گونه است .

١ ـ قیامت کبری و آن انقراض عالم وتبدیل آن بعالم آخرت است ودرقرآن آیات بسیاری راجع بآن نازل شده است .

٢ ـ قیامت وسطی و آن مرگ تمام اهل يك قرن است چنانکه روایت است زمانی نظر رسول اکرم برعبدالله بن انیس اوفتاد و فرمود اِنْ يَطُلْ عُمْرُ هذَا الْغُلامِ لَمْ يَمُتْ حَتّى تَقُومَ السّاعَة یعنی اگر عمر این غلام طولانی شود نمیرد تااینکه قیامت برپاشود وگویند عبدالله بن انیس آخرکسی بود که از اصحاب رحلت فرمود پس معلوم شدکه ساعت و قیامت در این حدیث بمعنی انقراض اهل قرن است

٣ ـ قیامت و ساعة و صغری و آن موت هرانسانیست پس قیامت هرفرد انسان روزمرك اوست خداوند میفرماید قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِلِقاءِ اللهِ حَتّى اِذا جائَتْهُمُ السّاعَةُ بَغْتَةً قالُوا يا حَسْرَتَنا عَلى ما فَرَّطْنا فِيها وَ هُمْ يَحْمِلونَ اَوْزارَهُمْ عَلى ظُهُورِهِمْ اَلا ساءَ ما يَزِرونَ یعنی بتحقیق کسانیکه تکذیب دیدار خدارا نموده زیان کردند تااینکه آمدایشان راقیامت ناگاه گویند ای ندامت ما را بر آنچه ما تقصیر کردیم در آن وایشان برمیدارند بارگناهان را برپشتهایشان آگاه باشیدکه بد باریست که میکشند ومعلوم است که این حسرة نزد موت انسانرا حاصل

میشود ونیز میفرماید قُلْ اَرَاَیْتَکُمْ اِنْ اَتیٰکُمْ عَذابُ اللّٰهِ اَوْ اَتَتْکُمُ السّاعَةُ اَغَیْرَ اللّٰهِ تَدْعُونَ اِنْ کُنْتُمْ صٰادِقِینَ یعنی بگو خبر دهید مرا اگر بیاید شما را عذاب خدا یا بیاید شما را قیامت آیا جز خدا را میخوانید اگر راستگوئید و در حدیث است وقتیکه باد شدیدی میآمد رنگ رسول اکرم متغیر میشد ومیفرمود میترسم قیامت را ونیز رسول اکرم میفرماید مٰا اَمُدُّ طَرْفِی وَلٰا اَغُضُّهٰا اِلّا وَاَظُنُّ اَنَّ السّاعَةَ قَدْ قٰامَت یعنی چشم نمی‌اندازم ونمی‌بندم آنرا مگر اینکه گمان میکنم قیامت برپا شده است وَصَلَّی اللّٰهُ عَلیٰ سَیِّدِنا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطّاهِرِین .

پایان کتاب ـ تبصره

چون مؤلّف فقید رحمة‌الله تعالی علیه در آخرین منبر خود خطبهٔ مبارکهٔ **حجة الوداع** را که حضرت ختمی مرتبت صلوات‌الله وسلامه علیه در روز جمعهٔ عرفهٔ سال دهم هجری القاء و ایراد فرموده بودند تلاوت کردند و پس از آن مسجد و منبر را بحکم اجابت ندای حق : یا أَیَّتُهَا النَّفْسُ المطمئنّة ٱرجعی الی رَبِّكِ راضِیَةً مَرْضِیَّةً تا ابد وداع گفتند و در اوائل بیماری و أواخر ایّام حیات مکرر وصیّت فرمودند که آن خطبهٔ بیمانند را در آخر کتاب کلید فهم قرآن که تجدید چاپ میشود طبع نمایند بنابراین یکی ازارادتمندان آن مرحوم خطبهٔ شریفه را ازکتب معتبر استخراج و ترجمه نموده اینك برای امتثال امر فقید سعید رضوان‌الله تعالی علیه واستفادهٔ خوانندگان گرامی در خاتمهٔ کتاب درج میگردد تا مشمول این آیهٔ مبارکه شود :

خِتَامُهُ مِسْكٌ وَفِي ذٰلِكَ فَلْيَتَنَافَسِ الْمُتَنَافِسُونَ .

خطبة حجة الوداع

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ نَحْمَدُهُ وَنَسْتَعِينُهُ وَنَسْتَغْفِرُهُ وَنَتُوبُ اِلَيْهِ وَنَعُوذُ بِهِ مِنْ شُرُورِ اَنْفُسِنَا وَمِنْ سَيِّئَاتِ اَعْمَالِنَا مَنْ يَهْدِاللّٰهُ فَلاَ مُضِلَّ لَهُ وَمَنْ يُضْلِلْ فَلاَهَادِيَ لَهُ وَأَشْهَدُ اَنْ لاَ اِلٰهَ اِلاَّ اللّٰهُ وَحْدَهُ لاَ شَرِيكَ لَهُ وَ اَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ أُوصِيكُمْ عِبَادَاللّٰهِ بِتَقْوَى اللّٰهِ وَأَحُثُّكُمْ عَلٰى طَاعَتِهِ وَاَسْتَفْتِحُ بِالَّذِي هُوَ خَيْرٌ اَمَّا بَعْدُ اَيُّهَاالنَّاسُ اسْمَعُوا مِنِّي أُبَيِّنْ لَكُمْ فَاِنِّي لاَ أَدْرِي لَعَلِّي لاَ اَلْقَاكُمْ بَعْدَ عَامِي هٰذَا فِي مَوْقِفِي هٰذَا اَيُّهَاالنَّاسُ اِنَّ دِمَاءَكُمْ وَأَمْوَالَكُمْ حَرَامٌ عَلَيْكُمْ اِلَى اَنْ تَلْقَوْا رَبَّكُمْ كَحُرْمَةِ يَوْمِكُمْ هٰذَا فِي شَهْرِكُمْ هٰذَا فِي بَلَدِكُمْ هٰذَا أَلاَ هَلْ بَلَّغْتُ اَللّٰهُمَّ فَاشْهَدْ . فَمَنْ كَانَتْ عِنْدَهُ أَمَانَةٌ فَلْيُؤَدِّهَا اِلَى الَّذِي اِئْتَمَنَهُ عَلَيْهَا اِنَّ رِبَا الْجَاهِلِيَّةِ مَوْضُوعٌ وَاِنَّ أَوَّلَ رِباً أَبْدَأُ بِهِ رِبَا عَمِّي الْعَبَّاسِ بْنِ عَبْدِالْمُطَّلِبِ وَاِنَّ دِمَاءَ الْجَاهِلِيَّةِ مَوْضُوعَةٌ وَاِنَّ اَوَّلَ دَمٍ اَبْدَأُ بِهِ دَمُ عَامِرِ بْنِ رَبِيعَةَ بْنِ الْحَارِثِ بْنِ عَبْدِالْمُطَّلِبِ وَاِنَّ مَآثِرَ الْجَاهِلِيَّةِ مَوْضُوعَةٌ غَيْرَ السِّدَانَةِ وَالسِّقَايَةِ وَالْعَمْدُ قَوَدٌ وَشِبْهُ الْعَمْدِ مَا قُتِلَ بِالْعَصَا وَالْحَجَرِ وَفِيهِ مِائَةُ بَعِيرٍ فَمَنْ زَادَ فَهُوَ مِنْ أَهْلِ الْجَاهِلِيَّةِ . اَيُّهَاالنَّاسُ اِنَّ الشَّيْطَانَ قَدْ يَئِسَ اَنْ يُعْبَدَ فِي اَرْضِكُمْ هٰذِهِ وَلٰكِنَّهُ رَضِيَ اَنْ يُطَاعَ فِيمَا

سِوَى ذٰلِكَ مِمَّا تَحْقِرُونَ مِنْ أَعْمَالِكُمْ أَيُّهَا ٱلنَّاسُ إِنَّمَا ٱلنَّسِيٓءُ زِيَادَةٌ فِي ٱلْكُفْرِ يُضَلُّ بِهِ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا يُحِلُّونَهُ عَاماً وَيُحَرِّمُونَهُ عَاماً لِيُوَاطِئُوا عِدَّةَ مَا حَرَّمَ ٱللّٰهُ وَإِنَّ ٱلزَّمَانَ قَدِ ٱسْتَدَارَ كَهَيْئَتِهِ يَوْمَ خَلَقَ ٱللّٰهُ ٱلسَّمٰوَاتِ وَٱلْأَرْضَ وَإِنَّ عِدَّةَ ٱلشُّهُورِ ٱثْنَا عَشَرَ شَهْراً فِي كِتَابِ ٱللّٰهِ يَوْمَ خَلَقَ ٱللّٰهُ ٱلسَّمٰوَاتِ وَٱلْأَرْضَ مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرُمٌ ثَلَاثٌ مُتَوَالِيَاتٌ وَوَاحِدٌ فَرْدٌ: ذُو ٱلْقَعْدَةِ وَذُو ٱلْحِجَّةِ وَٱلْمُحَرَّمُ وَرَجَبُ ٱلَّذِي بَيْنَ جُمَادَى وَشَعْبَانَ أَلَا هَلْ بَلَّغْتُ ٱللّٰهُمَّ فَاشْهَدْ.

أَيُّهَا ٱلنَّاسُ إِنَّ لِنِسَائِكُمْ عَلَيْكُمْ حَقّاً أَنْ لَا يُوطِئْنَ فُرُشَكُمْ غَيْرَكُمْ وَلَا يُدْخِلْنَ أَحَداً تَكْرَهُونَهُ بُيُوتَكُمْ إِلَّا بِإِذْنِكُمْ وَلَا يَأْتِينَ بِفَاحِشَةٍ فَإِنْ فَعَلْنَ فَإِنَّ ٱللّٰهَ قَدْ أَذِنَ لَكُمْ أَنْ تَعْضُلُوهُنَّ وَتَهْجُرُوهُنَّ فِي ٱلْمَضَاجِعِ وَتَضْرِبُوهُنَّ ضَرْباً غَيْرَ مُبَرِّحٍ فَإِنِ ٱنْتَهَيْنَ وَأَطَعْنَكُمْ فَعَلَيْكُمْ رِزْقُهُنَّ وَكِسْوَتُهُنَّ بِٱلْمَعْرُوفِ وَإِنَّمَا ٱلنِّسَآءُ عِنْدَكُمْ عَوَانٍ لَا يَمْلِكْنَ لِأَنْفُسِهِنَّ شَيْئاً أَخَذْتُمُوهُنَّ بِأَمَانَةِ ٱللّٰهِ وَٱسْتَحْلَلْتُمْ فُرُوجَهُنَّ بِكَلِمَةِ ٱللّٰهِ فَٱتَّقُوا ٱللّٰهَ فِي ٱلنِّسَآءِ وَٱسْتَوْصُوا بِهِنَّ خَيْراً أَلَا هَلْ بَلَّغْتُ ٱللّٰهُمَّ فَٱشْهَدْ.

أَيُّهَا ٱلنَّاسُ إِنَّمَا ٱلْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَلَا يَحِلُّ لِٱمْرِئٍ مَالُ أَخِيهِ إِلَّا عَنْ طِيبِ نَفْسٍ مِنْهُ أَلَا هَلْ بَلَّغْتُ ٱللّٰهُمَّ فَٱشْهَدْ فَلَا تَرْجِعُوا

بَعْدِي كُفّاراً يَضْرِبُ بَعْضُكُم أَعْناقَ بَعْضٍ فَانِّي قَدْ تَرَكْتُ فِيكُمْ مٰا اِنْ أَخَذْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا (وَفِي رِوٰايَةٍ لَمْ تَضِلُّوا) بَعْدَهُ كِتٰابَ اللّٰه (وَفِي رِوٰايَةٍ وَسُنَّةَ نَبِيِّهِ وَفِي اُخْرىٰ وَاَهْلَ بَيْتِي) أَلٰا هَلْ بَلَّغْتُ اَللّهُمَّ فَاْشْهَدْ.

اَيُّهَا ٱلنّٰاسُ اِنَّ رَبَّكُمْ وٰاحِدٌ وَاِنَّ اَبٰاكُمْ وٰاحِدٌ كُلُّكُمْ لِآدَمَ وَ آدَمُ مِنْ تُرٰابٍ أَكْرَمُكُمْ عِنْدَاللّٰهِ أَتْقٰاكُمْ لَيْسَ لِعَرَبِيٍّ عَلٰي عَجَمِيٍّ فَضْلٌ اِلَّا بِٱلتَّقْوٰي أَلٰا هَلْ بَلَّغْتُ قٰالُوا نَعَمْ قٰالَ فَلْيُبَلِّغِ ٱلشّٰاهِدُ مِنْكُمُ ٱلْغٰائِبَ.

اَيُّهَا ٱلنّٰاسُ اِنَّ ٱللّٰهَ قَسَمَ لِكُلِّ وٰارِثٍ نَصِيبَهُ مِنَ ٱلْمِيرٰاثِ وَلَا يَجُوزُ لِوٰارِثٍ وَصِيَّةٌ فِي اَكْثَرَ مِنَ ٱلثُّلْثِ وَٱلْوَلَدُ لِلْفِرٰاشِ وَ لِلْعٰاهِرِ ٱلْحَجَرُ مَنِ ٱدَّعىٰ لِغَيْرِ أَبِيهِ أَوْ تَوَلّىٰ غَيْرَ مَوٰالِيهِ فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ ٱللّٰهِ وَٱلْمَلٰائِكَةِ وَٱلنّٰاسِ أَجْمَعِينَ لٰا يَقْبَلُ ٱللّٰهُ مِنْهُ صَرْفاً وَلٰا عَدْلًا. وَٱلسَّلٰامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ ٱللّٰهِ وَبَرَكٰاتُهُ.

ترجمهٔ خطبهٔ حجة الوداع

ستایش خدای راست او را می ستائیم و از او یاری میجوئیم واز او آمرزش میخواهیم وبسوی او برمیگردیم و بدو پناه مببریم ازبدیهای نفوس خویش و از زشتیهای کارهای خودکسیکه خدا او را هدایت کند هیچکس اورا نتواندگمراه کند وکسیکه خدا اورا گمراه کند هیچکس

هادی و راهنمای او نتواند شد وگواهی میدهم که هیچ معبود وسزاوار پرستشی جز خدانیست خدائی‌است یگانه که شریك ندارد وگواهی‌میدهم که محمّد بندهٔ او وفرستادهٔ اوست .

وصیّت وسفارش میکنم شما بندگان خدا را بترس وتقوای خداو شما را برطاعت او تحریض مینمایم و بآنچه بهتراست گشایش میطلبم یا بچیزیکه بهتراست سخن خودرا آغازه‌یکنم .

امّا بعد ای مردم ازمن بشنوید تا برای شما بیان کنم زیرا من نمیدانم شاید شما را پس از امسال در اینجا ملاقات نکنم ای مردم همانا خونهای شما واموال شما برشما حرام است تااینکه مرگ را دریافته به پروردگار خود برسید مانند حرام بودن چنین روزی در چنین ماهی در چنین شهری . آیا تبلیغ کردم و امرالهی‌را بشما رسانیدم خدایا پس تو گواه باش . پس هرکه درنزد اوامانتی باشد بایدآنرا بکسیکه اورابرآن امانت امین شمرده است باز گرداند همانا ربا و سود پولی که در زمان جاهلیّت بوده است اکنون لغو وباطل است ونخستین ربائی که من آنرا لغو مینمایم ربای عمّ من عبّاس پسر عبدالمطّلب میباشد و همانا خونها و خونخواهی هائی که در زمان جاهلیّت بوده است اکنون باطل ونادرست میباشد و نخستین خونی که من بآن آغازکرده آنرا باطل و لغو مینمایم خون عامرپسر ربیعه پسرحارث پسرعبدالمطّلب‌است وهمانا مفاخر وآثار زمان جاهلیّت‌همه باطل‌است وباید ازمیان برود بجزخدمت کعبه وآبدادن حُجّاج کعبه . و قتل عمدی قصاص دارد و شبیه بقتل عمدی آنست که بوسیلهٔ عصا وسنگ قتل واقع شود دیه وخونبهای‌این نوع قتل صدشتر

میباشد پس کسیکه براین چیزی بیفزاید او ازاهل جاهلیّت است .

ای مردم شیطان از اینکه درزمین شما پرستش وعبادت شوددیگر نومید شده است ولی باین خشنود و راضی است که در مواردی جز این وآنچه شما ازکارهای خود حقیر و غیر مهم می‌پندارید اطاعت کرده‌شود.

ای مردم تغییر و تبدیل ماهها افزونی درکفر است که کافران بسبب آن گمراه میشوند یکسال آنرا حلال و سال دیگر آنرا حرام‌می کنند تا درشمارهٔ ماههائی که خدا آنرا حرام‌کرده است موافقت وسازش داشته باشند و همانا زمان مانند روزیکه خدا آسمانها و زمین راآفرید گردیده است و همانا شمارهٔ ماهها در نزد خدا دوازده ماه است درکتاب خدا روزیکه خدا آسمانها وزمین را آفریدکه چهار ماه ازآن حرام است سه ماه پی در پی و یکماه تنها و جدا ذوالقعده و ذوالحجّه‌ومحّرم وماه رجب که درمیان جمادی و شعبان میباشد آیا بشما ابلاغ کردم‌خدایا پس توگواه باش .

ای‌مردم همانا برای زنان‌شما برشما حقّی است و برای شما برایشان حقّی‌وآن اینکه‌کسی‌را بجز شما بر رختخوابهای شما راه ندهندوکسی راکه شما میل ندارید جز بااجازهٔ شما بخانهٔ شما نیاورند وکارزشت(زنا) نکنند پس اگرکار زشت‌کردند خدا نیز بشما اذن و اجازه داده است‌که ایشانرا درخانه نگاهداشته وازایشان درقسمت همخوابگی دوری‌گزینید وایشانرا بزنید ولی نه بقسمیکه ایشانرا مولم و دردناك باشد آنگاه‌اگر ازکار خوددست‌کشیده شمارا اطاعت‌کنند برشمانیزواجب است‌که‌روزی و خوراك و پوشاك ایشانرا بنیکی و عرف بدهید و همانا زنان در نزدشما اسیرانی هستندکه چیزی ازخود ندارند وکاری نمیتوانندکرد شماایشان

را بطریق امانت ازخدا دریافت داشته وعورات ایشان را بکلمهٔ خدا (عقد) برای خود حلال کرده اید پس دربارهٔ زنان ازخدا بترسید و برای ایشان سفارش خیر کنید آیا بشما رسانیدم خدایا پس توگواه باش .

ای مردم همانا مسلمانان برادرند پس برای هیچکس مال برادرش حلال و روانیست جز بطیب ورضای او آیا بشما ابلاغ کردم خدایا پس تو گواه باش پس بعد از من از اسلام برنگشته وکافر مشوید که گردن یکدیگر را زده بجان خود بیفتید همانا من در میان شما چیزی بجای گذاشته‌ام که اگر دست بدامن آن زنید پس از آن هرگز گمراه نخواهید شد و آن کتاب خدا (قرآن) است (و در روایتی آمده است که سنّت وروش پیغمبر ودر روایتی دیگر واهل بیت من) آیا بشمارسانیدم پس خدایا توگواه باش .

ای مردم بدرستیکه پروردگارشمایکی است وپدر شما یکی است شما همه ازآدم هستید وآدم از خاك است گرامی‌ترین شما درنزد خدا آن کسی است که پرهیزگارتر و خداترس تر باشد هیچ عربی را بر غیرعرب فضل و برتری نیست جز به پرهیزگاری آیا رسانیدم گفتند آری فرمود پس کسیکه از شما حاضر است باید بغائب برساند .

ای مردم بدرستیکه خدا برای هر وارثی بهره و نصیب او را از میراث مقسوم و معلوم فرموده است وبرای صاحب میراث وصیّت دربیشتر از سه یك جائز نیست و فرزند برای رختخواب است (یعنی فرزندیکه از زن در خانهٔ شوهر بدنیا میآید گرچه نامشروع باشد ازآن شوهر می باشد) و برای زناکار سنگ است (یعنی باید رجم شود) کسیکه خودرا بغیر پدر خود نسبت دهد یا (عبد آزاد شده‌ای) خود رابغیر مولی وآزاد

کنندهٔ خود منسوب کند بر او لعنت خدا و فرشتگان و همهٔ مردم باد و خدا ازاو هیچ امریکه عذاب را از او ردّ کند و هیچ فدائی نپذیرد(یا اینکه هیچ عمل مستحّب وفریضه‌ای از اوقبول نکنند) وسلام خدا ورحمت او و برکات او برشما باد. بدیع الزمان کردستانی

تذکر

در چاپ دوم کتاب کلید فهم قرآن رسالهٔ براهین القرآن نیز ضمناً برمباحث کتاب علاوه شده است بدیهی است خوانندگان گرامی متوجّه این موضوع که موجب مزیّت این چاپ بر طبع سابق میباشند خواهند بود.

مصادر کتاب

قرآن	
تفسیر	شیخ طوسی
»	طبرسی
»	طبری
»	صافی
» المنار	سید محمد رشید رضا
»	ابن کثیر
»	کاشفی
»	فخر رازی
»	صدرالمتألّهین
اتقان	سیوطی
اعتبار	حازمی
کافی	کلینی
وافی	فیض
احکام	امدی
موافقات	شاطبی
احیاءالعلوم	غزالی
جواهرالقرآن	غزالی
مفاضح الباطنیّه	غزالی
اعتقادات	صدوق
فصل الخطاب	شیخ مفید
تذکرة الفقهاء	علامه حلّی
کشف الغطاء	شیخ جعفر کبیر

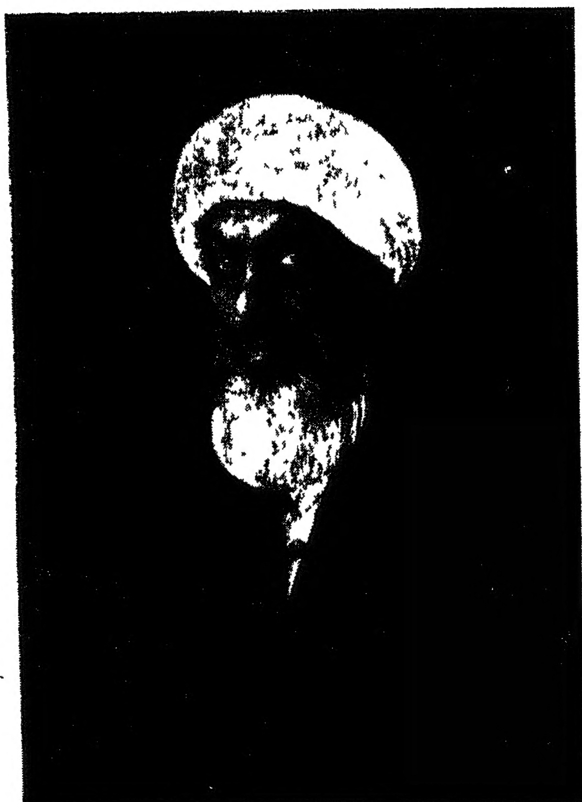
شرح زبده	فاضل جواد
لؤلؤة	محدث بحرانی
مصایب النواصب	قاضی نورالله
شرح وافیه	محقق بغدادی
ملل ونحل	شهرستانی
فصل	ابن حزم
شواهد ربوبیه	صدر المتألهین
گوهر مراد	لاهیجی
مفاتیح الغیب	صدر المتألهین
سیره	حلبی
سیره	ابن هشام
صواعق المرسله	ابن قیم
مفردات	راغب
نهایه	ابن اثیر
مثنوی	مولوی
حیوة محمد	هیکل
تبیان	ابن قیم
نقدالمحصل	خواجه
قصة الفلسفة الیونانیه	احمد امین
طرائق الحقائق	
التصوف	
کشف المحجوب	
فصل المقال	ابن رشد

فهرست مندرجات

موضوع	صفحه

موضوع	صفحه
دلیل اختلاف بر اثبات خالق جهان	۱۹۰
آیات وارده در قرآن بردلیل اختلاف	۱۹۱
دلیل فطرت بر اثبات خالق جهان	۱۹۳
صعوبت فهم توحید	۱۹۷
توحید قرآن	۲۰۱
دلیل قرآن بر توحید فاعلیت	۲۰٤
دلیل قرآن بر اثبات نبوت	۲۰۸
دلالت قرآن بر نبوت پیغمبر آخرالزمان	۲۱۲
وحی ونزول جبرائیل و اقوال‌علماءِدرآن وتحقیق حق‌درمسئله	۲۱۷
حقیقت وحی	۲۲۰
تحقیق	۲۲۲
تفسیر سوره والنجم	۲۲٦
قرآن و بعث	۲۳۰
دلیل قرآن بربقای نفس بعد از خراب بدن	۲۳۳
ادله قرآن بر بعث	۲۳٤
از ادله خاص قرآن بر بعث	۲۳٦
قیامت و معاد در نظر قرآن	۲۳۸
اقسام قیامت و ساعت	۲٤۰
خطبه حجّةالوداع	۲٤۳

تمثال علامه معظم مصلح کبیر حاج شریعت سنگلجی غفرالله له



این مصلح کبیر عمر خود را در اعلاء کلمهٔ توحید و ترویج قرآن و مبارزه با خرافات صرف نموده و در سن ۵۳ سالگی برحمت ایزدی پیوست. کتب بسیاری تألیف فرموده اند که انشاءالله بزودی دردسترس عامهٔ مسلمین و خواستاران حق و حقیقت گذارده خواهد شد.

اینک رباعئی راکه آن فقیدسعید در ذیل عکسهای خود مرقوم میداشته اند در زیر این تمثال نیز نگاشته میشود.

چون عود نبود چوب بید آوردم　　روی سیه و موی سپید آوردم
تو خود گفتی که ناامیدی کفر است　　برقول تو رفتم و امید آوردم

ذٰلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِلْمُتَّقِينَ

کلید فهم قرآن

باضمام براهین القرآن

تألیف

مرحوم علامه معظم و مصلح کبیر

شریعت سنگلجی

عره ربیع الاول

۱۳۶۳

هجری

طبع دوم

بهاء ۶۰ ریال

چاپخانه تابان